
نگین حقیقت
مناظره مامون با علمای اهل سنت
در باره‌ی فضائل
حضرت علی (ع)

بسم الله الرحمن الرحیم

نگین حقیقت: مناظره ی مأمون با علمای اهل سنت درباره ی فضایل حضرت علی علیه السلام

نویسنده:

عبدالرحمن باقر زاده

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

نگین حقیقت: مناظره ی مأمون با علمای اهل سنت درباره ی فضایل حضرت علی علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : باقرزاده، عبدالرحمن

عنوان و نام پدیدآور : نگین حقیقت: مناظره ی مأمون با علمای اهل سنت درباره ی فضایل حضرت علی علیه السلام/عبدالرحمن باقر زاده.

مشخصات نشر : قم: صدا وسیمای جمهوری اسلامی ایران: مرکز پژوهشی اسلامی، ۱۳۸۱.

مشخصات ظاهری : ۲۴۰ص.

شابک : ۹۶۴۷۸۰۸۰۲X

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۳۳] - ۲۴۰؛ همچنین به صورت زیرنویس.

شناسه افزوده : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهشهای اسلامی

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۵۴۹۴۸

ص:۱

اشاره

مقدمه

مقدمه

یاد و نامِ مردان الهی، پیام انسانیت است، انسان تشنه کام همواره در تکاپوی یافتن کوثری است تا بتواند خویش را سیراب کند، قرآن و عترت کوثر معارف الهی اند، که در میان انسان ها جاری اند، ذهن های زلال و شفاف و خالی از پیش داوری، بازنمای عترتند و علی علیه السلام در شاهراه اهل بیت شاخص ترین است. کدام توانمندی می تواند در اطراف دریای فضایل اش ساحل پیمایی کند، و «نمی از یمی» از شیرینی فضایل وی را به کام حق باوران فرو ریزد. همو که در تقوا و طهارت، بردباری و جهاد، مدیریت و مردم داری، ایثار و فداکاری، عطوفت و مهربانی، مظهر و آیینه ی عبرت و الگوی همگان است و مناقبش به پهنای کرامت انسانیت گستره دارد.

جهان و آن چه در آن است، کمتر از آن است که به شناختی شایسته از علی علیه السلام دست یابد، بلند پروازترین پرنده های اندیشه در اوج ترین پروازهای معرفت، محال است که به پایین ترین سطح از شناخت علی علیه السلام پر بتوانندسایید.

محدودیت ظرف ادراک آدمی، نیل به این شناخت را ناممکن می سازد، امّا آن چه تمامش دست نایافتنی است اندکش از کف دادنی نیست «ما لایُدرَکُ

كُلُّه لا يُترك كُلُّه»، آری به نسـیمی که هرازگاهی از سوی آن باغسـتان وزیدن می گیرد ــ و این بار از سوی مأمون عباسـی ــ دل و جان باید سپرد و شامهمعرفت خویش را در مسیر و معرض آن رایحه ی دل انگیز قرار باید داد.

این مناظره جلوه ای از پرتو شخصـیت امام علیه السـلام را آشـکار می کنـد، در حقیقت این گفت وگو تنها دریافت تلالوئی از آن انوار تابنـاک بی نهایت است و معترض اگر اهل درک حقایق است نه تنها لبی به اعتراض نمی گشایـد بلکه با دَمْ علوی پر گرفته و در ساحت علوی پرواز می کنـد، اگر بَری از باغسـتان ولایت خورده باشد از همان ابتدا به این عظمت جان می سـپارد چرا که بینا را با خورشـید آشتی است و با پای جهالت در سـرداب ضـلالت فرو نمی افتد. غرفه ی دل به سوی نسیم حقایق می گشاید و نگین حقیقت را در سـفالینه ی چشم می نشاند، سفره ی خالصانه ی مودت برای او گسترده می شود و از خوان عشق علی علیه السـلام، روزی محبت می خورد و روی بی مهری به آن کس می کند که چهره از خورشید حقیقت گردانده باشد. و آخر سـخن این که از پژوهش گر ارجمند جناب حجه الاسلام آقای عبدالرحمن باقرزاده که تلاش محققانه ی ایشان، تهیه این کتاب را ممکن ساخت سپاسـگزاریم و از خداونـد می خواهیم سـیاهی جهالت را از دل های ما بزداید و انوار معرفت، جانشـین گرداند.

«انشاءاللّه»

«انّه ولیّ التوفیق»

«مدیریت پژوهشی مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما»

پیشگفتار مؤلف

پیشگفتار مؤلف

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

یکی از کارهای ناممکن برای بشر عادّی، سخن راندن از حقیقت علوی، شاهکار خلقت، است که خداوند او را از هر جهت در میان آفریدگانش ممتاز قرار داده و عقول ناقص بشری را از درک مقامش ناتوان ساخته است.

چنان که خاتم رسولان الهی صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به او فرمود:

«علی جان! جز خدا و رسولش، کسی تو را آنگونه که سزاوار شناخت توست، نشناخت.»(۱)

از صدر اسلام تاکنون، هزاران کتاب و مطلب در معرّفی آن چهره تابناک تاریخ، به جامعه دینی و علمی بشری عرضه گشته، ولی باید هم با تأسّف

۱- سید هاشم بحرانی، حلیه الابرار، ج ۲، ص ۱۷؛ بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۸۴.

و هم با افتخار بگوییم که هنوز هیچ کس (جز معصومین علیهم السلام) مؤفّق به شناخت آن نسخه ی منحصر به فرد نشده اند تا بتوانند آن خورشید فروزان را برای دیگران، معرّفی نمایند. در این میان برخی همواره در تلاشند که از فروغ آن خورشید درخشان جلوگیری نمایند. تحقیقا اینان مانند کسانی هستند کهبخواهند با دست جلوی نور آفتاب جهان افروز را بگیرند که هرگز مؤفّق نخواهند شد و خورشید وجود علی بن ابی طالب علیه السلام الی الأبد، درخشان باقی خواهد ماند.

مکالمات و مناظراتی که در طول قرن های گذشته، بین اندیشمندان مسلمان و دوستداران امیرمؤمنان علیه السلام از یک طرف و دیگران از سوی دیگر صورت گرفته، نشان از این واقعیّت دارد.

آنچه در پیش رو دارید، شرحی کوتاه بر یکی از آن مناظرات قطعی تاریخی، در اثبات افضلیّت مولی الموحّدین امیر مؤمنان علی علیه السلام است که بین مأمون الرّشید خلیفه ی عباسی و دانشمندان بغداد صورت گرفت.

این مناظره بسیار زیبا و جامع، که در کتاب های معتبری از شیعه و سنّی آمده، و در بردارنده بخشی از فضایل علی علیه السلام به همراه ردّ بخشی از ادّعاهای واهی می باشد.

استاد شهید علامه مرتضی مطهّری قدس سره درباره مأمون و این مناظره می فرمایند:

«مأمون طوری عمل کرده است که بسیاری از مورّخین او را شیعه می دانند، می گویند او شیعه بوده است و بنا بر عقیده من ــ که هیچ مانعی ندارد که انسان به یک چیزی اعتقاد داشته باشد و بر ضدّ اعتقادش عمل کند ــ او شیعه بوده است و از علمای شیعه بوده است. این مرد مباحثاتی با علمای

اهل تسنّن کرده است که در متن تاریخ ضبط است. من ندیده ام هیچ عالم شیعی اینجور منطقی مباحثه کرده باشد... به قدری این مباحثه جالب و عالمانه است که انسان کمتر می بیند که عالمی از علمای شیعه این جورعالمانه مباحثه کرده باشد».(۱)

و در جای دیگر می فرمایند:

«...پس در این که در مأمون تمایل شیعی بوده، شکّی نیست، منتها به او می گویند «شیعه ی امام کش»! مگر مردم کوفه تمایل شیعی نداشتند و امام حسین علیه السلام را کشتند؟! و در این که مأمون مرد عالم و علم دوستی بوده نیز، شکّی نیست.»(۲)

این مناظره فقط قطره ای از اقیانوس فضائل و دلایل حقّانیت آن حضرت مطرح گردید، ولی با این حال، در نوع خود زیبا و بیانگر بسیاری از براهین می باشد.

چرا که مأمون از دیدگاه خود، مهمترین فضائل و دلایل را در فرصت محدود مناظره ذکر کرده است. همانطور که احادیث مورد ادّعا درباره ی خلفاء نیز، بخشی از احادیثی است که جاعلان تاریخ، ساخته و مورد تمسّک اهل سنّت واقع می گردند.

این مناظره را به چند بخش تقسیم کرده و پس از شرح و توضیح هر قسمت، بخش دیگر را نقل کرده و به شرح آن می پردازیم.

ضمنا در شرح این مناظره و ذکر احادیث و روایات توضیحی، غالبا از احادیث مورد قبول اهل سنّت و از کتاب های معتبر آن ها استفاده نمودیم، تا دلیل محکمی بر افضلیّت و حقّانیّت و...امیرالمؤمنین علیه السلام باشد. هر چند

۱- سیری در سیره ائمّه اطهار علیهم السلام، ص ۱۷۸

۲- سیری در سیره ائمّه اطهار علیهم السلام، ص ۲۰۲

بعضا، از کتاب های معتبر شیعه نیز روایاتی نقل شده است.

البته این کار، هرگز به معنی تأیید جنایات بی شمار مأمون بر علیه تشیّع و در رأس آن بر علیه امام رضا و امام جواد علیهماالسلام نخواهد بود. این نکته بر دوستان و برادران شیعه روشن است، ولی برای آن که بعضی چنین تصوّر نکنند که پس باید، تمام افکار و عملکرد مأمون مورد تأیید باشد، این امر را متذکّر گشتیم.

ضمنا ما این مناظره را از کتاب های زیر نقل کرده ایم:

۱ _ عقد الفرید، ج ۳، ص ۲۸۵ _ از عالم بزرگ اهل سنّت، شهاب الدین، ابن عبد ربّه اندلسی (متوفی ۳۲۸ .ق.).

۲ _ عیون اخبارالرّضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۹۰ _ از شیخ صدوق قدس سره.

۳ _ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۹۰ _ از علاّمه مجلسی قدس سره.

البتّه دانشمندان دیگری هم این مناظره را نقل کردند، مانند قاضی بهلول بهجت افندی حنفی در کتاب «تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم » و شیخ عبداللّه الحسن در کتاب «المناظرات فی الامامه» که آن را مناظره چهلم کتابش قرار داده است.

امید است این اثر ناقابل، مقبول درگاه حضرت احدیّت و مورد رضای مولای متّقیان امیرمؤمنان علیه السلام و اربابمان حضرت ولیّ عصر امام زمان _ ارواحنا لتراب مقدمه الفداء _ قرار گرفته و گامی هر چند کوچک، در راستای تقویت پایه های اعتقادی تشیّع علوی محسوب گردد و رضایت برنامه ریزان و برنامه سازان گرامی را نیز تأمین نماید.

أَنَا وَ جَميع مَن فَوقَ التّراب

فِداء تُرابِ نَعل اَبی تُراب(۱)

«جان من و همه ی مردم روی زمین، فدای غبار کفش ابوتراب، علی علیه السلام باد.»

۱- صاحب بن عبّاد.

مناظره ی مأمون با علمای اهل سنت درباره ی فضایل امام علی علیه السلام

اشاره

مناظره ی مأمون با علمای اهل سنت درباره ی فضایل امام علی علیه السلام

زیر فصل ها

« مناظره»

« مناظره»

اسحاق بن ابراهیم نقل می کند که یحیی بن اکثم قاضی القضات، مرا خواسته و گفت: مأمون به من دستور داد حدود چهل نفر فقیه و اهل حدیث و گروهی از دانشمندان علم کلام و استدلال را احضار نمایم. نام کسانی را که شایسته این کار می دانید، بگویید. ما نیز اسامی تعدادی را گفتیم. وی نام افرادی را نوشت تا به چهل نفر رسید و قرار شد افراد مزبور، صبح فردا حاضر

گردند.

ما نیز به همراه چهل نفر دانشـمند برجسته گرد آمده و صبح بر وی وارد شدیم. مشاهده کردیم که وی لباس پوشیده و منتظر ما می باشد.

به هر حال یحیی، ابتدا آن ها را در اتاق حاجب (که تقریبا سمت رئیس درباری خلیفه را داشت) وارد ساخته و پس از اجازه از مأمون، آن ها را وارد مجلس خلیفه ساخت. همه وارد شدند.

مـأمون سـاعتی بـا آن هـا به ملاطفت و گفتگو پرداخت تـا زمینه ی لازم را فراهم آورده و ترس از افراد زایل گردد و آنان به راحتی و با احساس آرامش بتوانند اعتقادات خود را اظهار نمایند...

آن گاه گفت: من امروز می خواهم شـما را بین خود و خداونـد، حجّت قرار داده و در پیشـگاه خدا عذری داشـته باشم (یا بین خود و شما، خدا را حجّت قرار دهم).

سپس برای این که همگان را برای جلسه ای طولانی آماده و هیـچ بهانه ای برای خروج آنان یا فرار از مباحثه برای کسـی باقی نگذارد، گفت: هر کس کاری مهم دارد یا نیاز بهقضای حاجت دارد، برود و برگردد. آزاد باشید و کفشهای خود را درآورید (چنان که خودش نیز، عمامه و کفش را درآورده، با لباس آزاد نشسته بود).

پس از مقدّمات لازم، هدف خود را این چنین بیان کرد که:

«من شـما را آورده ام تا با شـما مناظره کنم و حجّت را بر شما تمام نمایم، از خدا بترسید، مواظب خود و اعتقادتان باشید، مبادا موقعیّت و مقام من، شما را از بیان حقیقت و ردّ افکار باطل (هر چه

باشد) باز دارد. از آتش جهنّم بترسید و خود را با اطاعت، به خدا نزدیک کنید، زیرا هر کس به وسیله ی معصیت خدا، خود را به بنده ای نزدیک کند، خدا همان شخص را بر او مسلّط نماید. با تمام نیرو و هوش و عقل خود، با من مناظره کنید.

من معتقدم که بهترین انسان پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم علی بن ابی طالب علیه السلام است، اگر این عقیده صحیح است، مرا تصدیق کنید، و اگر نیست، با دلیل و برهان، حرف مرا ردّ کنید. میل شماست، اگر خواستید شما از من سؤال کنید و اگر مایلید، من از شما بپرسم...»

« توضیح»

« توضیح»

اوّلین نکته که در این مناظره بعنوان ادّعای مأمون مطرح شد، مسأله افضلیّت مولی الموحّدین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که مورد قبول شیعیان آن حضرت و بسیاری از مسلمانان واقع بین و پاک سرشت دیگر، از اهل سنّت می باشد.

ما معتقدیم آن حضرت بر همه ی انسان ها حتّی بر تمام انبیا و پیامبران آسمانی جز رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم برتر بوده و در حقیقت «تک نسخه ی هستی» و «گل سر سبد آفرینش» می باشند و این امر به براهین قاطع و استوار قابل اثبات است.

کسی قابل قیاس با علی علیه السلام نیست

کسی قابل قیاس با علی علیه السلام نیست

در منزلت علی علیه السلام همین بس که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود:

«لَو اَنَّ الرِّیاضَ اَقْلامٌ وَالبَحْرَ مدادٌ والجنَّ حُسّابٌ والانسَ کُتّاب ما اَحْصُوا فَضائِلَ عَلیّ بن

اَبیطالِب.»(۱)

«اگر تمام درختان قلم و دریاها مرکّب و جنّیان حسابگر و تمام انسان ها نویسنده باشند، نمی توانند فضایل علی ابن ابی طالب علیه السلام را به حساب آورند.»

«اِنّ اللّه ـ جَعَلَ لأخی عَلِیّ فَضائِلَ لاتُحْصی کَثْرَهً فَمَن ذَکَرَ فَضیلَهً مِنْ فَضائِلِهِ مُقِرّا بِها غَفَرَ اللّه ـ لَهُ ما تَقَدّم مِنْ ذَنْبِهِ وَ ما تَأَخّر وَ مَنْ کَتَبَ فَضیلَهً مِنْ فَضائِلِهِ لَم تَزَل الْمَلائِکَهُ تَسْتَغْفِرُ لَهُ ما بَقِیَ لِتِلْکَ الْکِتابَه رَسْمٌ وَ مَنْ اسْتَمَعَ اِلی فَضیله مِنْ فَضائِلِه غَفَرَ اللّه ـ لَهُ الذّنُوب اللّتی اِکْتَسَبَها بِالإسْتِماع وَ مَن نَظَر اِلی کِتابٍ مِنْ فَضائِلِه غَفَرَ اللّه ـ لَهُ الذّنُوب اللّتی اِکْتَسَبَها بِالنّظَر. ثُمّ قالَ صلی الله علیه و آله وسلم : اَلنّظَرُ اِلی اَخی عَلِیّ عِبادَه و ذِکْرُهُ عِبادَه وَ لایَقْبَلُ اللّه ـ ایمانَ عَبْدٍ اِلاّ بِوِلایَتِه وَ الْبَرائَهِ مِنْ اَعْدائِهِ.»(۲)

«به راستی خدا برای برادرم علی علیه السلام فضائلی قرار داده که از فراوانی، قابل شمارش نیست. پس هر که یک فضیلت از فضائلش را با ــ ایمان و پذیرش ــ یاد کند، خداوند گناهان گذشته دور و نزدیکش را بیامرزد و هر که فضیلتی از فضائلش را بنگارد، ملائکه همواره برایش استغفار کنند تا هنگامی که آن نوشته باقی است، و هر که به فضیلتی از فضائلش گوش فرا دهد، خداوند آن دسته از گناهانی را که از راه شنیدن مرتکب شده، بیامرزد و هر که بهنوشته ای از فضائلش بنگرد، خداوند گناهانی را که از راه نگاه مرتکب شده، بیامرزد.»

سپس فرمود: نگاه به برادرم علی علیه السلام عبادت است و ذکر و یادش عبادت است و خداوند ایمان هیچ بنده ای را نمی پذیرد، مگر با ولایت او و بیزاری از دشمنانش.»

چنان که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در بیان دیگر، در عظمت مولایمان فرمود:

«وَالّذی نَفسی بِیَدِهِ لَولا أَنْ تَقُولَ طَوائِفُ مِنْ اُمّتی فیکَ ما قالَتِ النّصاری فی اِبْنِ مَرْیَم، لَقُلْتُ الْیَومَ فیکَ مَقالاً لاتَمُرُّ بِمَلاٍ مِنَ الْمُسْلِمین اِلاّ أَخَذُوا التّرابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَیکَ لِلْبَرَکَهِ.»(۳)

۱- کفایه الطالب، گنجی شافعی، باب ۶۲، ص ۲۵۱

۲- مناقب خوارزمی، ص ۳۲ ؛ الأمام علی علیه السلام فی آراء الخلفاء، ص ۸.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۶۸ ؛ به نقل از مسند احمد حنبل.

«سوگند به آن خدایی که جانم در دست قدرت اوست؛ اگر نبود ترس این که گروهی از امّت من، تو را مثل نصارا که عیسی را به خدایی اشتباه گرفتند، غلوّ کنند، در مورد فضائل و مناقب تو مطالبی می گفتم که به هیچ گروهی از مسلمین گذر نکنی، مگر آن که آنان برای تبرّک، خاک کف پای تو را بردارند.»

جابر بن عبد اللّه انصاری رحمه الله نقل می کند که گفت روزی در حضور مهاجر و انصار که حاضر بودند، رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

«یا عَلِیّ! لَوْ أَنَّ اَحدا عَبَدَ اللّه ـ حَقّ عِبادَتِهِ ثُمّ شَکّ فیکَ وَ اَهلَ بَیْتِکَ انّکُم اَفْضَلُ النّاس کانَ فِی النّار.»(۱)

«علی جان! اگر بنده ای خدا را عبادت کامل نماید و شکّ کند در تو و اهل بیت تو، در این که افضل از همه ی مردم هستید، او در آتش جهنّم خواهد بود.»

طبق نقل حموینی از علمای عامّه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به عبدالرّحمن بن عوف که از دشمنان علی علیه السلام نیز بود، درباره قابل قیاس نبودن آن حضرت با دیگران، فرمود:

«یا عَبْدَ الرّحْمن! أَنْتُم أَصْحابی وَ عَلِیُّ بنُ ابی طالِب مِنّی وَ أَنَا مِن عَلِیّ فَمَن قاسَهُ بِغَیْرِهِ فَقَد جَفانی وَ مَن جَفانی فَقَد آذانی، یا عَبْدَ الرّحْمن! اِنّ اللّه تَعالی أَنْزَلَ عَلَیَّ کِتابا مُبینا وَ أَمَرَنی أَن أُبَیِّنَ لِلنّاسِ ما نُزّلَ اِلَیْهِم ما خَلا عَلِیُّ بنُ ابی طالِب فَاِنّهُ لَمْ یَحْتَج اِلی بَیانٍ، لِاَنّ اللّه تَعالی جَعَلَ فَصاحَتَهُ کَفَصاحَتی وَ دِرایَتَهُ کَدِرایَتی!!.»(۲)

«ای عبدالرحمن! شما اصحاب من هستید، ولی علی بن ابی طالب علیه السلام از من و من از اویم، هر کس وی را با دیگران مقایسه کند، به من جفا کرده و هرکس به من جفا کند، اذیّتم کرده است.

ای عبدالرحمن! خداوند برای من کتاب آشکار فرستاده تا احکامش را به مردم بیان کنم،

۱- قندوزی حنفی، ینابیع المودّه، ج ۲، ص ۲۹۸.

۲- فرائد السّمطین حموینی، ج ۲، ص ۶۸، شماره ۳۹۲.

جز علی بن ابی طالب علیه السلام ! زیرا او نیازی به بیان من ندارد، خداوند فصاحت او را مثل فصاحت من و درک و درایت او را مثل درک و درایت من قرار داد.!»

خود امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در نامه ای به معاویه می فرمایند:

«شگفتا از روزگار!! کسی را همتای من دانند که چون من گام برنداشته و سابقه ی درخشانی مانند من ندارد، سابقه ای که احدی نیز مدّعی آن نیست، مگر آن مدّعی که من او را نشناسم و نپندارم که خدا هم او را بشناسد!»(۱)

و در جای دیگر با اشاره به آن دوران سخت، می فرمایند:

«من در روزگار رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم بسان عضوی از او بودم، مردم به من، مانند ستاره ای در افق آسمان می نگریستند، ولی روزگار چندان از قدر من کاست که همتای فلان و فلان شدم و سپس در کنار پنج نفری قرار گرفتم که بهترینشان عثمان بود(۲) و گفتم: ای افسوس (از این بوی بد و ناهنجار).!!

و روزگار به این هم بسنده نکرد و تا آنجا مرا فرو آورد که نظیر پسر هند (معاویه) و پسر نابغه (عمرو عاص) قرار داد! راستی که کودکان حتّی شیرخوارگان هم دندان در آورده اند!!»(۳)

هم چنین حاکم حسکانی نقل می کند که علی علیه السلام (ظاهرا در میان جمعی) فرمود:

«ما کسانی هستیم که با مردم قیاس نمی گردیم.»

مردی نزد ابن عباس آمده و آنچه از علی علیه السلام شنیده بود، به اطّلاع وی رساند. ابن عباس گفت:

«علی علیه السلام راست گفته است. مگر نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با کسی از مردم قابل قیاس است؟!

۱- نهج البلاغه، نامه ی ۹.

۲- منظور حضرت، جریان شورای شش نفری است که عمر به هنگام مرگ خود، برای تعیین خلیفه تشکیل داد و علی علیه السلام،عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر، سعدبن ابی وقّاص و عثمان اعضای آن بودند، که نهایتا به انتخاب عثمان منجر شد.

۳- شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۳۲۶

(یعنی علی هم که به منزله ی جان پیامبر است، قابل قیاس با دیگران نیست). آن گاه گفت: آیه ی شریفه ی «انّ الّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُواالصّالِحاتِ اُولئِکَ هُم خَیْرُ الْبَریّه»(۱) در شأن علی علیه السلام نازل شده است.»(۲)

هم چنین در زیارت حضرت امیر علیه السلام، خطاب به آن حضرت گوییم:

«...فَلَعَنَ اللّه ُمَنْ ساواکَ بِمَنْ ناواکَ... فَلَعَنَ اللّه ُمَنْ عَدَلَ بِکَ مَنْ فَرَضَ اللّه ُعَلَیهِ وِلایَتِکَ...»(۳)

«پس لعنت خدا بر کسی که ترا بـا رقبایت برابر دانسته و بر آن که ترا با کسی که خدا ولایتت را بر او واجب کرده، همانند دانسته و در یک ردیف قرار داده است.»

ابوالقاسم الزّاهی (۳۱۸ _ ۳۵۲.ق.) در این باره گوید:

ما أحد قایسکم بغیرکمو مازج السّلسل بالشرب اللّمط

الا کمن ضاحی الجبال بالحصی او قایس الابحر بالنّقط(۴)

«کسی که شما را با دیگران و در واقع آب گوارا را با آب کدر و آلوده قیاس کند، مانند کسی است که کوه را با سنگریزه و دریا را با قطره قیاس کند.»

به هر حال، ما نیز با تأسّی به بزرگان اهل قلم، به ذکر قطره ای از دریای براهین، در اثبات افضلیّت مولا می پردازیم.

۱- سوره بیّنه، آیه ی ۷؛ «آنانکه ایمان آورده و عمل شایسته انجام می دهند، بهترین آفریدگان هستند.»

۲- شواهد التّنزیل، ج ۲، ص ۲۷۲.

۳- مفاتیح الجنان، زیارت مخصوصه عید غدیر خم.

۴- الغدیر، ج ۳، ص ۳۹۲، (شرح حال شاعر نیز در مأخذ آمده است).

مباهله، آیت فضل علی علیه السلام

مباهله، آیت فضل علی علیه السلام

یکی از راههای اثبات این امر، استدلال به آیه ی شریفه ی «مباهله» می باشد که خداوند داستان دعوت به مباهله را در آیه ی ۶۱ سوره آل عمران بیان فرموده است.

از امور مسلّم نزد اکثریّت قاطع دانشمندان شیعه و سنّی، این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در داستان مباهله با نصارای نجران، (در ذیحجّه ی سال دهم هجری) به همراه امیرالمؤمنین، فاطمه ی زهرا و حسنین علیهم السلام از خانه بیرون آمده و کسی دیگر از مردان و زنان و کودکان را با خود نیاوردند.

از جمله ی دانشمندان اهل سنّت که به این امر اعتراف کردند، حاکمنیشابوری در مستدرک، قرطبی در تفسیر قرآن، شوکانی در فتح القدیر، یعقوبی در کتاب تاریخ یعقوبی، سیوطی در درّالمنثور، جار اللّه زمخشری در تفسیر کشّاف، سبط بن جوزی در تذکره الخواص، ابن طلحه شافعی در مطالب السؤال، امام فخر رازی در تفسیر کبیر (که آن را مورد اتّفاق اهل حدیث و تفسیر می داند)، ابونعیم در دلائل و واحدی نیشابوری در اسباب النّزول می باشند.

مفسّرین شیعه و اکثر مفسّرین عامّه بر این اعتقادند که مراد از لفظ مبارک «انفسنا» در آیه ی شریفه، امیرالمؤمنین علیه السلام می باشند.

چرا که نمی تواند مراد از آن، خود پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم باشد، زیرا ممکن نیست که انسان از خودش دعوت کند، پس باید منظور از آن کسی باشد که مثل و نظیر او باشد و کسی باشد که در عزّت و کرامت نفس و دوستی و ایثار و عظمت و بزرگی و بزرگواری، مانند او در پیش خدا باشد

که آن هم بالاتّفاق، علی علیه السلام است.

صاحب تفسیر ابوالسّعود جملاتی دارد که حاصلش چنین است:

انسان خردمند همیشه در هر کاری، به افراد زبده و متخصّص و شایسته مراجعه می کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نیز می بایست در دعا و مباهله، کسانی را برگزینند که شایستگی آن را داشته باشند و دعای آنان در پیشگاه خدا ردّ خور نداشته باشد، لذا وقتی که خداوند به او دستور داد که زنان و فرزندان و کسانی را که به منزله ی جان تو هستند، همراه خود ببر، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بررسی نمود و در میان زنانی که به او منسوبند، از همسران و دختران و دیگر زنان امّت، کسی را برابر با حضرت زهرا علیهاالسلام و در میان مردان امّت، کسی را برابر علی علیه السلام نیافت، لذا آن دو نفر را تنها آورد و در میان فرزندان نیز حسنین علیهماالسلام را انتخاب کرد، که کسی با آن ها نیز برابری نمی کرد.

این عمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روشنگر آن است که در میان همه ی امّت اسلامی از مرد و زن و کودک، هیچ کس عدیل و برابر آنان نبوده است و در پیشگاه خداوند شخصی آبرومندتر از آنان وجود نداشته است.(۱)

طبق گفته ی مرحوم فلسفی، حضور در مباهله نشان می دهد که آنان در برترین مرحله ی یقین به حقّانیّت خود قرار داشتند و اگر کمترین تردید و اضطرابی در آنان وجود داشت، هرگز به این امر خطیر اقدام نمی کردند، زیرا (اگر به حق نبودند) یا به عذاب و هلاکت می رسیدند و یا از نظر مردم

۱- احمد، رحمانی همدانی، الامام علی علیه السلام (ترجمه ی آقای استاد ولی) ص ۲۸۹.

می افتادند و اعتبارشان نزد مردم کاهش می یافت...

سران هیئت نمایندگی نجران نیز، پیش از آن که برای مباهله با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روبرو شوند، به یکدیگر می گفتند: هر گاه دیدید که «محمد» افسران و سربازان خود را به میدان مباهله آورد، و شکوه مادّی و قدرت ظاهری خود را نشان ما داد، در این صورت وی یک فرد غیرصادق است و اعتمادی به نبوّت خود ندارد.

ولی اگر با فرزندان و جگرگوشه های خود به مباهله بیاید و با یک وضع وارسته از هر نوع جلال و جبروت مادّی، رو به درگاه الهی گذارد، پیداست که پیامبری راستگوست و به قدری به خود ایمان دارد که نه تنها حاضر است خود را در معرض نابودی قرار دهد، بلکه با جرأت هر چه تمامتر، حاضر است عزیزترین و گرامی ترین افراد نزد خود را در معرض فنا و نابودی واقع سازد.

به هر حال، وقتی خمسه ی طیّبه علیهم السلام برای مباهله حاضر شدند و چشم بزرگ نصارا، به آن انوار طیّبه افتاد، گفت: من چهره هایی را می بینم که هر گاه دست به دعا بلند کنند و از درگاه الهی بخواهند که بزرگترین کوهها را از جایبکند، فورا کنده می شود. بنابراین هرگز صحیح نیست ما با این قیافه های نورانی و با این افراد با فضیلت، مباهله نماییم، زیرا بعید نیست که همه ی ما نابود شویم و ممکن است دامنه ی عذاب گسترش پیدا کند و همه ی مسیحیان جهان را بگیرد و در روی زمین یک مسیحی باقی نماند. وی پس از این سخن، جمعیّت خود را از مباهله منصرف ساخته و قبول کردند که به حکومت اسلامی جزیه بپردازند...

بعد از قرار داد پرداخت جزیه، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

عـذاب، سـایه ی شوم خود را بر سـر نماینـدگان مردم نجران گسترده بود، و اگر مبـاهله می نمودنـد، صورت انسانی خود را از دست داده، در آتشی که در بیابان برافروخته می شد، می سوختند و دامنه ی عذاب به سرزمین نجران کشیده می شد.(۱)

بر اساس این آیه ی شریفه و این واقعه، خداوند علی علیه السلام را به منزله ی جان پیامبر معرّفی فرمود. یعنی هیچ فرقی بین آن دو بزرگوار (جز مقام نبوّت که مخصوص پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم است) وجود ندارد و در تمام فضائل و مناقب مشترک می باشند.

از آنجایی که بدون هیچ اختلاف نظری بین همه ی مسـلمانان شـیعه و سـنّی، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم اشرف همه ی مخلوقـات و افضـل از همه ی انسـان ها از آدم تا خاتم است، یعنی بلااسـتثناء از تمام پیامبران الهی نیز برتر و سـیّد المرسـلین است، علی علیه السـلام نیز که طبق آیه، به منزله ی جـان پیـامبر و در حقیقت «آیینه ی تمـام نمای پیغمبر عزیز اسـلام صـلی الله علیه و آله وسلم » معرّفی گردید، از تمام انسان ها و تمام انبیای الهی جز پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله وسلم برتر است. چرا که هر دو از نور واحد خلق شده اند.

بزرگـان دین از جمله خود علی علیه السـلام بارها به همین آیه ی شـریفه احتجاج نمودنـد. چنان که دارقطنی از عالمان بزرگ اهل سنّت روایت می کند که علی علیه السلام در روز شورا، با حاضران احتجاج کرد و گفت:

«شما را به خدا سوگند؛ آیا در میان شما کسی هست که خویشاوندانش از من به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نزدیکتر باشند؟ و غیر از من کسی هست که پیامبر او را نفس خود قرار داده و فرزندان او

۱- برگرفته از: فرازهایی از تاریخ اسلام، ص ۵۰۰ به بعد.

را فرزندان خود و همسر او را از زنان خانواده خود قرار داده باشد؟ گفتند: خدا داند که نه؛ (کسی غیر از تو نیست).»(۱)

گویند: محمد بن عایشه وارد بصره گشته و در مجلسی حضور پیدا کرد. در این هنگام، مردی پرسید:

«افضل اصحاب پیامبر چه کسانی می باشند؟»

وی نام «عشره مبشّره» را برد، ولی نام علی علیه السلام را نبرد.

مرد گفت: پس چرا نام علی علیه السلام را نبردی؟ گفت:

«ای مرد! آیا از اصحاب پیامبر پرسیدی یا از خود پیامبر؟»

گفت: من از اصحاب پرسیدم. وی گفت:

«همانا علی علیه السلام جان و نفس پیامبر و خودِ اوست.» پس آیه ی مباهله را خوانده و گفت: «با این آیه، چگونه اصحاب می خواهند در منزلت، با جان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برابری کنند.»(۲)

هم چنین روزی مأمون به امام رضا علیه السلام گفت:

بزرگترین فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام که قرآن بر آن دلالت کند، کدام است؟ امام علیه السلام فرمود:

«فضیلتی که در آیه ی مباهله هست. آن گاه پس از قرائت آیه ی شریفهفرمود: پس، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دو فرزندش حسن و حسین علیهماالسلام را بعنوان فرزندان، فاطمه علیهاالسلام را بعنوان زنان خانواده و امیرالمؤمنین علیه السلام را بعنوان جان و نفس خود به حکم الهی فراخواند و با خود برای مباهله برد.

چنان چه هیچ انسانی برتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیست، پس لازم است که هیچ انسانی از نفس رسول خدا هم، افضل و بالاتر نباشد.»

سپس در پاسخ به سؤال مأمون، بر این نکته تأکید فرمودند که:

۱- الصواعق المحرقه، ص ۱۵۷.

۲- شواهد التّنزیل، ج ۲، ص ۲۷۲.

«دعوت کننده باید همیشه غیر خود را دعوت کند و شخص خود را دعوت نمی کند، چنان چه امر و فرمان نیز باید به غیر باشد، و چون مردی غیر از علی علیه السلام را با خود نبردند، پس مراد از نفس و جان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کسی جز علی علیه السلام نیست.»(۱)

روایاتی در افضلیّت مولا

روایاتی در افضلیّت مولا

ابن عبّاس روایت می کند که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودیم، که علی علیه السلام وارد گردید. تا چشم پیامبر علیه السلام به او افتاد، به رویش لبخند زد و فرمود:

«مرحبا به آن که خداوند او را پیش از هر چیز آفرید. خداوند پیش از هر چیز نوری آفرید و آن را دو نیم کرد. از نیمی مرا و از نیم دیگر علی را آفرید. پس همه چیز از نور من و نور علی پدید آمده است. ما تسبیح خدا کردیم و فرشتگان نیز تسبیح کردند و ما تکبیر گفتیم و فرشتگان نیز تکبیر گفتند و این تسبیح و تکبیر آنان به آموزش من و علی بود.»(۲)

عایشه، روایت می کند که گفتم:

«ای رسول خدا! بهترین مردم پس از شما کیست؟ فرمود: علی بن ابیطالب، او نفس من است و من نفس اویم.»(۳)

عطاء گوید: از عایشه در مورد علی علیه السلام سؤال کردم. گفت:

«ذاکَ خَیْرُ الْبَشَر لایَشُکّ فیهِ اِلّا کافِرٌ.»

«او بهترین انسان است و در این مطلب جز کافر، کسی شکّ و تردید نمی کند.»(۴)

در روایت دیگر است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به انس بن مالک فرمود:

۱- بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۳۵۰؛ الفصول المختاره، ص ۳۸.

۲- خلاصه ی عبقات الانوار، ج ۴، ص ۱۲۵

۳- مناقب خوارزمی، ص ۸۱.

۴- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۷۴.

بروید و سرور عرب علی بن ابی طالب علیه السلام را برایم فرا بخوانید.

عایشه گفت: یا رسول اللّه ! مگر سرور عرب شما نیستید؟! فرمود:

«من سرور فرزندان آدمم و علی سرور عرب است.»

چون علی صلی الله علیه و آله وسلم حاضر شد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در پی انصار فرستاد. همین که آمدند، فرمود:

«ای گروه انصار! آیا شما را دلالت نکنم بر چیزی که اگر بدان چنگ بزنید، هرگز گمراه نگردید؟ گفتند: چرا، ای رسول خدا؛ فرمود: این علی است، او را به دوستی من دوست بدارید و به گرامیداشت من، گرامی بدارید، زیرا جبرئیل از سوی خداوند مرا بدانچه به شما گفتم، دستور داده است.»(۱)

در روایتی مشهور، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«عليٌّ خيْرُ البَشَر فَمَن أَبى فَقَد كَفَر.»(۲)

«علی علیه السلام بهترین بشر است، و هر کس در آن شکّ کرده و از قبول آن خودداری نماید، کافر است.»

عالم بزرگ سنّی، عسقلانی از ابی الأسود دوئلی نقل می کند که گوید: من از ابابکر شنیدم که گفت: ای مردم بر شما باد به مراجعه به علی بن ابی طالب، چرا که من از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که می فرمود:

«علی بعد از من، بهترین کسی است که خورشید بر او طلوع و غروب می کند.»(۳)

در پاره ای از روایات آمده که ابوبکر در داستانی به علی علیه السلام گفت:

۱- کنزالعمّال، ج ۱۱، ص ۶۱۹، شماره ۳۳۰۰۷

۲- شیخ مفید، تفضیل امیرالمؤمنین، ص ۳۴؛ به نقل از کتاب های اهل سنّت چون کنزالعمّال، ج ۱۱، ص ۶۲۵، شماره ۳۳۰۴۵ ؛ تارخ بغداد، تاریخ دمشق و...و نیز ر. ک: شرح الاخبار قاضی نعمان مغربی، ج ۱، ص ۱۴۰ و...

۳- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۶، ص ۷۸.

«شما باید جلوتر از من وارد شوید زیرا من از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود:

«عَلِیّ مِنّی کَمَنْزِلَتی ـ بِمَنْزِلَتی ـ مِنْ رَبّی.»

«علی برای من، همان جایگاهی را دارد که من نزد پروردگارم دارم.»(۱)

احمد حنبل در مسند می نویسد: گروهی از نمایندگان قوم ثقیف به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و مذاکراتی را با آن حضرت انجام داده، ولی در گفتار خویش سرسختی نشان دادند، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به آنان فرمود:

«یا اسلام را بپذیرید و یا مرد بزرگواری را که از من است و مساوی با من می باشد، به سوی شما خواهم فرستاد....»

بر اساس این روایت، عمر بن خطّاب گوید: من هرگز مقام فرماندهی را آرزو نکردم، جز در این روز و با خود می گفتم: «ای کاش پیامبر خدا مرا به این کار منصوب کند.» ولی او دست روی علی علیه السلام گذاشت و فرمود:

«آن شخص، همین مرد بزرگوار است.» و این را دو بار تکرار کرد.(۲)

اعمش از جابر بن عبداللّه انصاری روایت کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: کدام برادران افضل می باشند؟

گفتم: فرزندانی که از یک پدر و مادر باشند. فرمود:

ما پیامبران برادریم و من افضل پیامبرانم و محبوبترین برادران نزد من علی بن ابی طالب علیه السلام است و او نزد من از پیامبران افضل است، پس هر که گوید آنان از علی افضلند مرا از انبیاء کوچکتر دانسته و کافر شده است، زیرا من علی را برادر خود ساخته ام، به دلیل فضیلتی که در او سراغ داشتم

۱- الأمام علی علیه السلام فی آراء الخلفاء، ص ۳۹، به نقل از چندین کتاب عامّه.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۶۷

و دستوری که پروردگارم داده بود.(۱)

ایمان و ثواب، معیار دیگر برتری

ایمان و ثواب، معیار دیگر برتری

یکی دیگر از معیارهای افضلیّت بندگان، ایمان برتر و نیز بیشتر بودن ثواب اعمال آنان، از سایر بندگان است.

کتاب های عامّه از عمر بن خطّاب نقل کردند که گفت:

«شهادت می دهم که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود:

«لَو اَنّ السّماوات السّبع و الأرضین السّبع وُضِعنَ فی کَفّه میزانٍ وَ وُضِعَ ایمانُ عَلِیّ فی کَفّه میزانٍ لَرجّحَ ایمانُ عَلِیّ.»(۲)

«اگر هفت آسـمان و زمین در یک کفّه ی ترازو قرار گیرند و ایمان علی علیه السلام در کفّه ی دیگر ترازو قرار گیرد، هر آینه ایمان علی علیه السلام بر آن ها سنگین تر بوده و ترجیح دارد.»

عبدی شاعر معروف کوفی با توجّه به همین حدیث گفته است:

اشهد باللّه لقد قال لنا محمّد و القول منه ما خفی

لو انّ ایمان جمیع الخلق ممّن سکن الأرض و من جلّ السماء

یجعل فی کفّه میزان لکی یوفی بایمان علیّ ما وفی(۳)

۱- احمـد، رحمانی همـدانی، الامام علی، ص ۳۳۱ و ۳۹۱، به نقل از الصـراط المستقیم، ج ۱، ص ۲۱۱ و تفسـیر برهان مرحوم بحرانی، ج ۴، ص ۱۴۸.

۲- خوارزمی، مناقب، ص ۱۳۱؛ شبهای پیشاور، ص ۳۹۸، به نقل از تفسیر ثعلبی و...

۳- شبهای پیشاور، ص ۳۹۹.

«به خدا شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله وسلم برای ما بیانی فرمود که برای احدی مخفی نماند که اگر ایمان جمیع خلایق از اهل آسمان و زمین را در کفّه ی ترازو بگذارند و ایمان علی علیه السلام را در کفه ی دیگر، هر آینه ایمان علی بر همه، رجحان پیدا میکند.»

زمانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به حضرت امیر علیه السلام فرمود:

«ای ابوالحسن! اگر ایمان و اعمال همه ی آفریدگان در یک کفّه ی ترازو و عمل تو در روز اُحد، در کفّه دیگری نهاده شود، عمل تو بر همه اعمال رجحان می یابد و خداوند در روز اُحد به تو، بر فرشتگان مقرّب خویش افتخار کرد و حجاب ها را از آسمان های هفتگانه برداشت و بهشت و آنچه که در آن است، به سوی تو سر کشیدند و پروردگار جهانیان از کار تو شادمان گشت و خداوند به عوض آن روز، پاداشی به تو عطا کند که هر پیامبر و رسول و صدیق و شهیدی به آن غبطه بخورد.»(۱)

و نیز طبق روایتی معروف و مورد اتّفاق فریقین، آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم درباره ضربه ی کارساز شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ احزاب بر سمبل کفر و الحاد یعنی «عمرو بن عبدود»، فرمود:

«ضَرْبَهُ عَلِیّ یَوم الْخَنْدق اَفْضَل مِن عِبادَهِ الثَّقَلَین.»(۲)

«یک ضربه ی علی علیه السلام در جنگ خندق، برتر از عبادت همه ی جنّ و انس است.»

قطعا تمام انسان ها، اعمّ از پیامبران گذشته و عموم مردم (غیر از خود آن حضرت) مشمول این گفتار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می باشند.

۱- ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۰۲، ح ۴

۲- شبهای پیشاور، ص ۴۰۲

علی علیه السلام، اعلم امّت بود

علی علیه السلام، اعلم امّت بود

اگر شرافت و افضلیّت بر سایر صحابه، به علم و دانش باشد، بر کسی پوشیده نیست که او عالم ترین افراد بشر بعد از پیامبر خداست.

اتّفاقا در میان همه ی فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام، علم و دانش و حکمت و معرفت آن حضرت، چون خورشیدی تابناک می درخشد.

از علم آن حضرت علیه السلام هر چه گفته شود، تنها قطره ای از اقیانوس بیکران علوم الهی آن امام همام بوده و جز خدا و رسول و نیز سایر معصومین علیهم السلام، کسی قادر به درک مقام بلند و رفیع علمی و معنوی آن بزرگوار نیست.

او به تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آگاهترین و داناترین افراد به کتاب الهی و سنّت نبوی و سایر علوم و معارف بشری بوده است و این حقیقتی است که همگان حتی رقبای ناحقّ وی نیز، به آن اعتراف نمودند.

او دائره المعارفی عظیم و دریایی بی ساحل از معرفت بود، معرفت به خدا، به انسان، به طبیعت و به کلّ هستی، به آسمانها، به زمین، به احکام شریعت، به دنیا و آخرت و کسی را در این معرفت و دانش سرشار، یارای همتایی با او نبوده و نیست.

آری، او تنها کسی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بارها درباره اش فرمود:

«اَنَا مَدینَهُ الْعِلْمِ وَعَلیٌّ بابُها فَمَنْ اَرادَ الْمَدینَهَ فَلْیَأْتِ الْبابَ.»(۱)

«من شهر علم و علی دروازه آن است و هر کس خواهد وارد شهر شود باید از دروازه اش وارد شود.»

۱- مناقب خوارزمی، ص ۸۳؛ فیض القدیر، ج ۳، ص ۶۰ و دهها کتاب دیگر؛ جالب این که «مغربی» یکی از علمای سنّی کتاب «فتح الملک العلی» را درباره همین حدیث نوشته است.

«من شهر حکمت و علی دروازه آن است.»(۱)

«حکمت ده جزء دارد که نُه جزء به علی علیه السلام داده شد و یک جزء دیگر به مردم داده و باز علی در آن یک جزء داناترین افراد است.»(۲)

«علی اَعلم و داناترین فرد از امّت من است.»(۳)

چون تو بابی آن مدینه علم را چون شعاعی آفتاب حلم را

باز باش ای باب بر جویای باب تا رسد از تو قشور اندر لباب(۴)

امیرالمؤمنین علیه السلام تنها کسی است که در لحظات آخر عمر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم سر در گریبان آن حضرت فرو برد و پس از مدتی سر برآورد و چهره ای شکفته داشت و بعدها می فرمود:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار دریچه علم به روی من گشود که از هر دریچه ای هزار دریچه ی دیگر گشوده می شود.»

مولای مؤمنان، همان یکتا مردی است که «نهج البلاغه اش» بر بلندای آسمان علم و اندیشه و هنر، چون خورشید جهان فروز درخشیده و خطبه های بی نظیر وی چون «خطبه ی بدون نقطه» و «خطبه ی بدون الف»، اندیشمندان عالم را در حیرت فرو برده و مبهوت ساخت.

آری؛ نهج البلاغه، کتاب یگانه ای که تا قیامت، از مفاخر بی نظیر اسلام و تشیّع باقی خواهد ماند.

۱- فیض القدیر، ج ۳، ص ۶۰ و...

۲- کنزالعمّال، ج ۱۱، ص ۶۱۵؛ فیض القدیر، ج ۳، ص ۶۰؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۳۵ و...

۳- کنز العمّـال، ج ۱۱، ص ۶۱۴؛ شواهد التّنزیل، ج ۱، ص ۴۳۳؛ ینابیع الموده، ج ۱، ۲۱۶ _ ج۲، ص ۷۰ و ۲۳۹؛ مناقب خوارزمی، ص ۸۲؛ فتح الملک العلی، ص ۷۰ و...

۴- مولوی.

چنان که احیاگر اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله وسلم و تشیّع علوی در قرن اخیر، یعنی امام خمینی قدس سره در وصیّتنامه ی تاریخی خود فرمودند:

«ما مفتخریم که کتاب نهج البلاغه که بعد از قرآن، بزرگترین دستور زندگی مادّی و معنوی و بالاترین کتاب رهایی بخش بشر است و دستورات معنوی و حکومتی آن بالاترین راه نجات است، از امام معصوم ماست...»

آری؛ علی علیه السلام تنها کسی است که «سَلُونی قَبلَ انَ تَفْقِدُونی» گفت(۱) و از عهده اش برآمد و بعد از او، هر که چنین ندایی سر داد، فقط خریدار رسوایی خود گشت و بس و جز سرافکندگی، حاصلی برایش نداشت.

یکی از این مدّعیان دروغین، «مقاتل بن سلیمان» بود که در مجلسی نشست و این ادّعا را کرد و گفت:

«از من بپرسید، از هر چه زیر عرش است تا آنچه در پستوی خانه ها می اندوزید.»

مردی برخاست و پرسید: هنگامی که آدم حجّ کرد، سر او را چه کسی تراشید؟

سلیمان گفت: این پرسش، کار شما نیست، بلکه خدا خواست که مرا به سبب عُجبی که به من دست داد، گرفتار سازد.(۲)

ابن عباس پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مفسّر رسمی قرآن بود و در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد می آمد و برای مردم تفسیر قرآن می گفت، و در بین شیعه و سنّی نیز جایگاهی عظیم دارد.

وی از دانش سرشاری برخوردار بود، لکن وقتی از او پرسیدند: میزان علم

۱- «هر چه می خواهید از من بپرسید، پیش از آن که مرا نیابید.» به الغدیر، ج ۶، ص ۱۹۳؛ ینابیع المودّه، ج ۱، ص ۲۰۸ تا ۲۲۴ و... مراجعه گردد.

۲- احمد رحمانی همدانی، الامام علی، ترجمه ی استاد ولی ص ۳۸۷

تو نسبت به علی علیه السلام چقدر است؟ گفت:

«... علم من و همه ی صحابه، نسبت به علم علی علیه السلام، مانند نسبت قطره باران، به هفت دریاست.»(۱)

معاویه که از بدترین دشمنان علی علیه السلام است، با شنیدن خبر شهادت آن حضرت می گوید:

«علم و فقاهت با مرگ علی از میان رفت.»(۲)

آری، امیرالمؤمنین علیه السلام وارث علوم پیامبر خداست و پیامبراکرم صلی الله علیه و آله نیز از سرچشمه ی علم ازلی سیراب گشته است، پس علم آن حضرت هم از سرچشمه ی علم ازلی می باشد.

از دیدگاه قرآن مجید، علی علیه السلام صاحب همه ی «علم الکتاب» است، یعنی همان علمی که آصف بن برخیا وصیّ حضرت سلیمان، با داشتن قسمتی از آن، دست به قدرت نمایی زد و تخت ملکه سبأ را به چشم بر هم زدنی نزد سلیمان حاضر ساخت.

قرآن کریم در آیه ی ۴۳ سوره رعد می فرماید:

«وَ یَقُولُ الَّذینَ کَفَرُوا لَسْتَ قُلْ کَفی بِاللّه ِ شَهیدا بَیْنی وَ بَیْنَکُم وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ.»

«آنان که کافر شدند، می گویند تو پیغمبر خدا نیستی، به آنان بگو: خداوند و کسی که «علم کتاب» نزد اوست، برای شهادت بین من و شما کافی است.»

ابی سعید خدری گوید: از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدم که منظور از «صاحب

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۹ ؛ شبهای پیشاور، ص ۹۴۹، به نقل از «مطالب السؤال ابن طلحه»، «فرائد السمطین» و «ینابیع المودّه» و...

۲- فتح الملک العلی، ص ۷۴ ؛ الغدیر، ج ۲، ص ۴۵ ــ ج ۳، ص ۹۸ به نقل از عامّه.

علم کتاب» کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«منظور از آن، برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام است.»(۱)

از امام باقر علیه السلام و ابن عبّاس نیز روایاتی در تأیید این امر رسیده است که «صاحب علم الکتاب» کسی جز علی علیه السلام نیست.(۲)

همه ی مورخین و دانشمندان اسلامی اتفّاق نظر دارند که در میان صحابه، کسی به رشته های مختلف علوم، بهتر از امیرالمؤمنین علیه السلام آگاهی نداشت و درست از همین رو، همگان مخصوصا خلفای غاصب، در غالب مشکلات و معضلات خود، به آن حضرت مراجعه می کردند و خواستار حلّ مشکل بودند و پس از آن، اعتراف می نمودند که علم و دانش و معرفت علی علیه السلام و وجود پربرکت آن حضرت، باعث نجاتشان گردیده است.

به عنوان نمونه خلیفه ی اوّل پس از حلّ مشکل توسط امیرالمؤمنین علیه السلام صریحا در بین مردم اعلام می کند:

«اَقیلُونی فَلَسَتُ بخَیرِکُم و عَلیٌّ فیکُم».(۳)

«مرا رها کنید که من بهترینِ شما نیستم، با آن که علی بن ابیطالب در بین شماست.»

خلیفه ی دوم نیز بارها مراتب ایمان منحصر به فرد و علم غیر قابل قیاس آن حضرت را مورد اعتراف قرار داد و به عبارتهای گوناگون به عجز و ناتوانی و جهالت خود در برابر آن حضرت اقرار کرد. تا آنجا که معروف

۱- حاکم حسکانی، شواهد التّنزیل، ج ۱، ص ۴۰۰

۲- حاکم حسکانی، شواهد التّنزیل، ج ۱، ص ۴۰۱ _ ۴۰۳

۳- احقاق الحق، ج ۸، ص ۲۴۰ ؛ الأمام علی علیه السلام فی آراء الخلفا، ص ۴۷، به نقل از ابوحامد غزالی و ابن روزبهان شیرازی از متکلّمان عامّه و سبط بن جوزی در تذکره الخواصّ.

است مکرّرا

و بنابر قولی تا هفتاد مرتبه گفت:

«لَولا عَلیٌّ لَهَلک عُمَر»

«اگر علی علیه السلام نبود، هر آینه عمر هلاک می شد.»

علاوه بر تعداد فراوانی از علمای شیعه، شمار زیادی از علمای اهل سنّت ضمن نقل قضایایی، این جمله را از عمر نقل کردند.

خلیفه ی دوم روایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام داناترین مردم و هم چنین آگاهترین افراد به مسائل قضایی است و خود نیز اعتراف می کند که علی علیه السلام در قضاوت، از همه ی ما بالاتر است. وی در یک مورد می گوید:

«علم، شش بهره است، پنج بهره از آن برای علی علیه السلام است و یک بهره از آنِ سائر مردمان و تازه او در بهره ششم با ما شریک است تا آنجا که او از تمام ما داناتر است.»(۱)

و سخنان دیگر که برای اطّلاع از آن، باید به کتب مفصّل مراجعه نمود.

گرچه در قبال این فضیلت نیز، متعصّبان و دستهای پلید به جعل احادیث برای دیگران پرداختند، ولی هرگز نتوانستند از تلألؤ این خورشید پرفروغ جلوگیری کنند. مثلًا حافظ محدّث حسنی مغربی (متوفّی ۱۳۸۰.ق.) می گوید:

ابو سعد استرآبادی در دمشق وعظ می کرد.(۲) مردی برخاست و گفت: ای شیخ! نظر شما درباره حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود:

«انا مدینه العلم و علی بابها.» چیست؟

۱- پرتوی از بیکران علم علی علیه السلام، ترجمه کرمانی، ص ۱۳.
۲- سمعانی و دیگران درباره او گفته اند که وی «کذّاب فرزند کذّاب» می باشد. فتح الملک _ ۱۵۶

وی لختی سر به زیر افکند و سپس سر برداشت و گفت: آری؛ این حدیث را به طور کامل کسی نمی داند، مگر آن که در صدر اسلام صدر نشین باشد!پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«انا مدینه العلم و علی بابها و ابوبکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها.»

شنوندگان هم پذیرفتند و آن را بیانی زیبا و درست دانستند!!

بعضی به این هم بسنده نکردند و این را نیز افزودند که «و معاویه حلقتها» (معاویه، حلقه ی در آن شهر است).

یکی دیگر از آنان، حدیث را چنین تحریف کرده است که گوید:

مراد از «علِیٌّ» در این روایت، علی بن ابی طالب نیست، بلکه علیّ از «عُلُوّ» است، گویی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می خواهد بفرماید: «درِ آن شهر، بسیار علیّ و بلند است!!.»

حسنی مغربی در ادامه می نویسد:

«به جانم سوگند؛ این یک دسیسه و نیرنگ شیطانی است...»(۱)

از انس بن مالک نقل شد که گفت: یک یهودی در زمان خلافت ابوبکر وارد مدینه شد و خواست با جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله سخن بگوید. او را به طرف ابوبکر راهنمایی کردند.

یهودی گفت: می خواهم چیزهایی بپرسم که کسی غیر از پیامبر و جانشین پیامبر، آن ها را نمی داند. ابوبگر گفت: هر چه می خواهی بپرس.

یهودی گفت: آنچه خدا ندارد چیست و آنچه نزد خدا نیست، چیست و آنچه خدا نمی داند چیست؟

ابوبکر که جوابی نداشت، به شدّت عصبانی شد و گفت: ای یهودی! این

۱- احمد، رحمانی همدانی، الامام علی علیه السلام، ترجمه ی استاد ولی ص ۳۰۷

سؤالات زنادقه و منکرین خدا است... .

ابن عباس که حاضر بود گفت: برخوردتان با این مرد، دور از انصافاست، ابوبکر گفت: مگر نشنیدی چه گفت؟!

ابن عباس گفت: اگر جوابش را دارید به او بگویید وگرنه او را نزد علی بن ابیطالب علیه السلام بفرستید تا پاسخش را بفرماید.

ابوبکر و اطرافیان برخاستند و به سوی علی بن ابیطالب علیه السلام رفتند و اجازه ورود یافتند.

ابوبکر به امیرالمؤمنین علیه السلام رو کرد و گفت: ای ابوالحسن! این یهودی پرسشهای منکرین خدا را از من پرسیده است.

علی علیه السلام فرمود: ای یهودی! سؤالاتت چیست؟ گفت: چیزهایی می پرسم که فقط پیامبر یا جانشین وی می داند. حضرت فرمود: بپرس.

یهودی سؤالاتش را تکرار کرد.

حضرت علیه السلام فرمود: امّا آنچه خدا (آن را صحیح و درست) نمی داند گفتار شما یهود است که گفتید: حضرت عُزیر پسر خداست و خداوند برای خود فرزندی نمی شناسد. و اما آنچه نزد خدا وجود ندارد، ظلم به بندگان است و اما آنچه خدا ندارد، شریک است.

یهودی با شنیدن این جوابها، شهادتین را گفت و پس از اسلام آوردن، به حضرت گفت: گواهی می دهم که تو جانشین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم هستی.

ابوبکر و مردم حاضر نیز به علی علیه السلام عرض کردند:

«تو بر طرف كننده هر همّ و غمّى هستى».(۱)

هم چنين حافظ ابن حاتم و حافظ بيهقى نقل مى كنند كه عمر دستور داد زنى را كه بچه اى را شش ماهه به دنيا آورده بود (به اتهام زنا) رجم كنند. داورى عمر به گوش اميرالمؤمنين عليه السلام رسيد.

حضرت فرمود: اين زن نبايد سنگسار شود. عمر پرسيد: چرا؟

فرمود: چون قرآن كريم مى فرمايد:

«وَالْوالِداتُ يُرضِعْنَ اَولادَهُنَّ حَولَيْنِ كامِلَيْنِ.»(۲)

«مادران بايد دو سال كامل فرزندان خود را شير دهند.»

و در آيه ديگر مى فرمايد:

«وَ حَملُهُ و فصالُهُ ثَلاثُون شَهرا.»(۳)

«دوران حمل و شير دادن سى ماه است.»

بنابراين، اگر دو سال را از ۳۰ ماه كم كنيم، شش ماه باقى مى ماند. پس معلوم مى شود كه امكان دارد كودك پس از گذشت ۶ ماه از حمل، متولّد شود.

به اين ترتيب، عمر از قصدى كه داشت، منصرف گرديد.

حافظ نيشابورى و حافظ گنجى مى نويسند كه عمر سخن على عليه السلام را تصديق كرد و به دنبال آن گفت:

«اگر على عليه السلام نبود، عمر هر آينه هلاك شده بود».

۱- الغدير، ج ۷، ص ۱۷۸، و نيز رجوع كنيد به: احقاق الحق، ج ۸، ص ۲۳۹.

۲- سوره بقره، آيه ۲۳۳.

۳- سوره احقاف، آيه ۱۵.

سبط بن جوزی نیز در روایت خود آورده است که عمر زن را رها کرد و گفت:

«خدایا در مشکلی که علی علیه السلام (برای حلّ آن) حاضر نیست، مرا زنده مگذار.»(۱)

عثمان و علم علی علیه السلام

عثمان و علم علی علیه السلام

از عقایـد مسـلّم اسـلامی معـذّب بودن کـافر پس از مرگ است. در زمـان خلافـت عثمان مردی به عنوان اعتراض به این اصـل عقیدتی، جمجمه یکافری را از قبر بیرون آورد و آن را نزد خلیفه برد و گفت: اگر کافر پس از مرگ در آتش می سوزد، باید این جمجمه داغ باشد، در حالی که من به آن دست می زنم و احساس حرارت نمی کنم!

خلیفه برای پاسـخ در پی علی علیه السـلام فرسـتاد. امـام علیه السـلام بـا ایجـاد صـحنه ای، پاسـخی شایسـته و در خـور توّجه به معترض داد.

فرمود: آهن (آتش زنه) و سنگ آتش زایی بیاورند و سپس آن دو را بر هم زد تا جرقّه ای از آن جستن کرد و روشن شد.

آن گـاه فرمود: به آهن و سـنگ دست می زنیم و احساس حرارت نمی کنیم در حالی که هر دو دارای حرارتی هسـتند که در شرایط خاصّ برای ما ملموس می شود.

چه مانعی دارد که عذاب کافر در قبر نیز چنین باشد؟

خلیفه از پاسخ امام علیه السلام خوشحال شد و گفت: «لَولا عَلِی لَهَلَکَ عُثمان»؛

۱- الغدیر، ج ۶، ص ۹۳ ؛ کنزل العمال، ج ۳، ص ۲۲۸ ؛ سنن بیهقی، ج ۷، ص ۴۴۲ و ...

«یعنی اگر علی علیه السلام نبود، عثمان هلاک می شد.»(۱)

رشادت در جنگهای مختلف

رشادت در جنگهای مختلف

اگر هم افضلیّت به رشادتها و سابقه ی حضور در جهاد و مبارزه با دشمنان باشد _ که چنین هم هست _ باز هم این علی علیه السلام است که در تمام جنگها، فرمانده دلاور و پرچمدار رشیدی برای پیغمبر خدا بوده، تا جایی که گفته اند:

«ثروت خدیجه و شمشیر علی علیه السلام، دو عامل پیشرفت، برای اسلام عزیز بوده است.»(۲)

مگر نه این است که اُحد و خندق و خیبر و حنین و...همه و همه مدیون رشادتهای علی علیه السلام است؟! آیا اگر، سربلندی حکومت نبوی را در سایه ی دلاوریهای علی علیه السلام بدانیم، سخنی گزاف گفته ایم؟! هرگز؛

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از ربیعه بن سعدی نقل می کند که نزد حذیفه بن یمان رفتم و گفتم:

ای اباعبد اللّه ! مردم درباره علی بن ابی طالب علیه السلام و مناقب او سخن می گویند و اهل بصره در پاسخ می گویند: شما در ستایش این مرد زیاده روی می کنید. آیا برای من سخنی از او می گویی که برای مردم باز گویم؟ گفت:

۱- آیه اللّه شیخ جعفر سبحانی، فروغ ولایت، ص ۳۱۱ به نقل از الغدیر، ج ۸، ص ۲۱۴.
۲- البته این سخن، بدان معنی نیست که پیشرفت اسلام را در سایه ی شمشیر بدانیم، بلکه سخن اینجاست که اگر جنگ و جهاد نبود، دشمنان به اهداف خود در نابودی اسلام رسیده و پیروز می شدند، پس ذوالفقار علی علیه السلام، در دفاع از دین مبین اسلام به کار می افتاد، نه در تحمیل اسلام بر دیگران؛ چنان چه بعضی از معاندان مطرح می سازند.

ای ربیعه! از علی چه می پرسی؟ و من از او چه بگویم؟ سوگند به خدایی که جان حذیفه به دست اوست؛ اگر همه ی اعمال امّت محمد صلی الله علیه و آله وسلم از روزی که خداوند او را برانگیخته تا امروز، در یک کفّه ی ترازو و یکی از اعمال علی علیه السلام در کفّه دیگر نهاده شود، عمل علی علیه السلام بر اعمال آن ها سنگینی می کند...

سوگند به خدایی که جان حذیفه به دست اوست؛ پاداش عمل علی علیه السلام در جنگ خندق از اعمال همه ی امّت تا امروز و تا روز قیامت بزرگتر است.(۱)

سخن از شجاعت آن حضرت را با بیان زیبایی دیگر از ابن ابی الحدید به پایان می بریم که در این باره می گوید:

علی علیه السلام در شجاعت و شهامت به گونه ای درخشید که هم نام شجاعان پیش از خویشتن را از صفحه ی ذهن و مغز مردم پاک کرد و از یادها برد و هم دلیران و قهرمانان پس از عصر خود را. او قهرمان بلند آوازه ای است که مراتب و درجات والای او در پیکارهای سخت مشهور است و شجاعت او تاروز رستاخیز به عنوان نمونه و سمبل خواهد درخشید.

او قهرمان شیر دلی بود که نه هرگز از میدان کارزار فرار کرد و نه در برابر هیچ سپاه و لشگری به هر اندازه نابرابر بود، هراسی به دل راه داد، او به میدان هیچ هماوردی نرفت، جز این که او را به خاک هلاکت افکند و هیچ ضربتی بر کسی وارد نیاورد که نیاز به ضربت دیگری داشته باشد. در روایت آوردند که ضربات او تک بود.

هنگامی که آن حضرت، معاویه را به میدان مبارزه فرا خواند تا آن دو با راحت گذاشتن مردم، روبروی هم قرار گیرند و یکی به دست دیگری کشته شود تا آتش جنگ خاموش گردد، عمروعاص به معاویه گفت: «علی نسبت به تو انصاف داده و درست می گوید، اینک به میدان او برو!» معاویه در پاسخ وزیرش گفت: از آغاز وزارت خویش تاکنون همواره خیرخواه من بودی و تا

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۶۰

به امروز به من خیـانت نکردی، اینک می خواهی مرا به میـدان علی بفرستی با این که از شـهامت و قهرمانی او آگاهی؟! دیگر یقین پیـدا کردم که به خلافت و ریاست بر شام، طمع ورزیـده و به مرگ من چشم دوخته ای، چرا که تو می دانی هر کس به کارزار او برود، دیگر باز نمی گردد.»(۱)

دلایل دیگر بر افضلیت

دلایل دیگر بر افضلیت

دلیـل دیگر بر افضـلیّت آن حضـرت، روایات فراوان از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم است که بر اساس آن، دوستی و دشـمنی و جنگ و صلح و...با علی علیه السلام، دوستی و دشمنی با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است(۲) و اینها می رساند که آن دو بزرگوار مانند شخص واحد بوده و هیچ فرقی جز مقام نبوّت بین آنان نمی باشد.

دلیل دیگر، روایات معتبری از طریق خاصّه می باشد که علی علیه السلام تنها کفؤ فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در میان مخلوقات الهی است.

امام صادق علیه السلام در این باره فرمودند:

«أَما وَاللّه لَو لمْ یَخْلُق اللّه علیّ بن ابی طالب صلوات اللّه علیه لَما کانَ لِفاطمه بِنت رَسولِ اللّه کُفْؤٌ مِنَ الْخَلقِ مِنْ آدَمَ فَمَن دُونه.»

«آگاه باشـید که اگر خداوند، علی بن ابی طالب علیه السـلام را خلق نمی کرد، هرگز برای ازدواج با فاطمه علیهاالسلام، انسان کفؤ و هم شأنی از حضرت آدم به پایین، پیدا نمی شد.»(۳)

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۰

۲- این روایـات در اسـد الغـابه، ج ۴، ص ۳۸۳، به بعـد؛ مسـتدرک حـاکم، ج ۳، ص ۱۲۷ به بعـد؛ صواعق المحرقه و...قـابل دسترسی است.

۳- شیخ مفید، تفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۳۲

این روایت نیز دلیل بر آن است که برای فاطمه ی زهرا علیهاالسلام که سرور همه ی بانوان عالم است، در بین همه ی بشر، شوهر مناسبی که با او از نظر فضل و کمال برابر باشد، غیر از علی علیه السلام که سرور همه ی مردان عالم (جز حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم) است، انسانی خلق نشد.

به راستی درباره کدامیک از صحابه، این همه آیات قرآن و احادیث دقیق و حساب شده و افتخارآمیز وارد شده است تا بتوان آن ها را افضل و برتر از علی علیه السلام دانست؟!

این احمد حنبل(۱)، امام فرقه ی حنبلی هاست که با صراحت می گوید:

«آنقدر که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره فضائل علی علیه السلام مطلب بیان فرموده، درباره سایر اصحابش سخن نگفته است!»(۲)

هم چنین ابن عبّاس (که مورد قبول شیعه و سنّی است) می گوید:

«آنقدر که درباره (عظمت) علی علیه السلام آیه ی قرآن نازل شده است، درباره دیگری نازل نشده است... درباره علی علیه السلام سیصد آیه ی قرآن نازل شده است.»(۳)

ابن ابی الحدید از اکابر علمای اهل سنّت می گوید:

«فاِنّهُ كانَ اَوْلی بِالأمْر وَ اَحَقّ لا عَلی وَجْهِ النّصّ! بَلْ عَلی وَجْهِ الأَفْضَلِیَّهِ فَاِنّهُ اَفْضَلُ الْبَشَر

۱- ذهبی درباره وی می گوید: «هو الامام حقاً و شیخ الاسلام صدقاً... احد الاوعیه الاعلام...» سیراعلام النبلاء، ج۱۱، ص۱۷۹. از علمای شیعه: علامه ی نمازی به نقل از مناقب ابن شهر آشوب می گوید: احمد، یکی از علمای عامه می باشد و از اولاد ذوالثدیه رئیس خوارج می باشد که به دست امام علی علیه السلام کشته شد و همین امر باعث دشمنی احمد بن حنبل با امام علی علیه السلام می باشد. مستدرکات علم الرجال، ج۱، ص۳۰۶.

۲- علاّمه شرف الدّین، المراجعات، نامه ی ۲۵

۳- علاّمه شرف الدّین، المراجعات، نامه ی ۲۵.

بَعْد رَسُولِ اللّه صلی الله علیه و آله وسلم وَ اَحَقُّ بِالْخَلافَهِ مِنْ جَمیعِ الْمُسْلِمین.»(۱)

«علی اولی و شایسته ترین افراد، به امر ولایت بود از جهت افضیلت، نه از جهت نصّ !!؛ زیرا که او افضل تمام بشر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سزاوارتر به مقام خلافت از تمام مسلمانان بود».

وی هم چنین می گوید: نوشته ای از ابوجعفر اسکافی به دستم رسید که در آن نوشته بود که مذهب بشر بن معتمر و ابوموسی و جعفر بن مبشّر و سایر قدماء علمای بغداد این است که:

«اِنّ اَفْضَلَ الْمُسْلِمین عَلِیّ بْن اَبی طالِب ثُمّ اِبْنُهُ الْحَسَن ثُمّ اِبْنُهُ الْحُسَیْن ثُمّ حَمْزهُ بْنُ عَبْدالْمُطَلِب ثُمّ جَعْفرُ بْنُ ابی طالِب...»(۲)

«همانا افضل مسلمین، علی علیه السلام و بعد از وی، فرزندانش حسن و حسین علیهماالسلام سپس حمزه و بعد از وی جعفر طیار می باشند...»

آری؛ آنچه در اینجا گفته شد، تنها قطره ای از اقیانوس بیکران فضائل ودلایل افضلیّت امام علی علیه السلام است.

استدلال حرّه بر افضلیت علی علیه السلام

استدلال حرّه بر افضلیت علی علیه السلام

زمانی «حرّه دختر حلیمه ی سعدیه» بر حجّاج بن یوسف ثقفی وارد شد و در برابر او ایستاد.

حجاج گفت: تو حرّه دختر حلیمه ی سعدیه هستی؟

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۴۰ ؛ البته به اعتقاد ما آن حضرت هم از جهت فضیلت و هم از جهت نصّ و تصریح قرآن کریم و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم چنان که خود ابن ابی الحدید بعضی از آن روایات را در جاهای مختلف شرحش ذکر می کند تنها کسی است که سزاوار امامت و جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بود و دیگران به هیچ عنوان لیاقت چنین مقامی را نداشتند.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۱۱۹.

حرّه گفت: هوشمندی از غیر مؤمن (تعجّب است)!

حجّاج گفت: خدا تو را آورد. زیرا به من خبر رسیده که تو علی را از ابی بکر و عمر و عثمان برتر می دانی!

گفت: آن که گفته من علی علیه السلام را تنها بر این چند تن برتر می دانم، دروغ گفته است.

حجاج گفت: جز اینان بر چه کسان دیگری برتری می دهی؟

گفت: بر آدم و نوح و لوط و ابراهیم و داود و سلیمان و موسی(۱) و عیسی بن مریم علیهم السلام ترجیح می دهم.

حجاج گفت: وای بر تو، او را بر صحابه برتری می دهی که هیچ، بر هفت تن از پیامبران که اولواالعزم نیز در بین آنانند، برتری می دهی؟! اگر دلیل آن چه گفتی، درست توضیح ندهی، گردنت را می زنم.

حرّه گفت: من او را بر این پیامبران برتری ندادم، بلکه این خداست که برتری داده، زیرا درباره آدم فرمود: «فَعَصی آدمَ رَبَّهُ فَغَوی.»(۲)

ولی در حقّ علی علیه السلام فرمود: «و کان سعیکم مشکورا.»(۳)

حجاج گفت: آفرین ای حرّه؛ او را به چه دلیل بر نوح و لوط برتریمی دهی؟

گفت: خداوند وی را بر آن دو برتری داده و درباره آن دو فرمود:

۱- در بحار الانوار، نام مقدّس «موسی» نیست، ولی در منبع اصلی یعنی «الفضایل» فضل بن شاذان، ص ۱۳۷، نام حضرت موسی علیه السلام نیز آمده است.

۲- سوره طه، آیه ی ۱۲۱

۳- سوره دهر، آیه ی ۲۲

«ضَرَبَ اللّه مَثَلًا لِلّـذين کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ کانَتا تَحْتَ عَبْدَینِ مِن عِبادِنا صالِحَینِ فَخانَتاهما فَلَم یُغْنِیا عَنْهُما مِنَ اللّه شَیئا وَ قیلَ ادْخُلَا النّارَ مَعَ الدّاخلینَ.»(۱)

امـا علی بن ابی طالب با فرشـتگان الهی زیر درخت «سـدره المنتهی» قرار دارد و همسـر او فاطمه ی زهرا دختر حضـرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم است که رضای خدا در رضای او، و خشم خدا، در خشم اوست.

حجاج گفت: آفرین، ای حرّه؛ او را به چه دلیل بر ابراهیم خلیل الرّحمان علیه السلام برتری دادی؟

گفت: خداوند او را برتری داده آنجا که فرمود:

«وَ اِذ قالَ ابراهیمُ رَبِّ اَرِنی کَیفَ تُحِی المَوتی، قالَ اَوَ لَم تُؤْمِنْ قالَ بَلی وَ لکِن لِیَطمَئِنّ قَلبی...»(۲)

اما مولای من، امیر مؤمنان علیه السـلام سـخنی گفته است که احدی از مسـلمانان درباره آن اختلاف ندارند. فرمود: «لو کُشِف الغِطاء ما ازددت یقینا»(۳) و این سخنی است که هیچ کس پیش از او نگفته و کسی بعد از او نتواند گفت.

حجـاج گفـت: آفریـن ای حرّه؛ او را به چه دلیـل بر موسـی کلیم اللّه برتری می دهی؟ گفت: خداونـد می فرمایـد: «فخرج منها خائفا یترقّب»(۴) اما علی بن ابی طالب علیه السـلام در بستر پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم خوابیـد و هرگز بیمی به خود راه نداد، تا آن که خداوند در حق او، این آیه ی شریفه را نازل کرد:

۱- سوره تحریم، آیه ی ۱۰

۲- سوره بقره، آیه ی ۲۶۰

۳- اگر همه ی پرده ها کنار رود، به یقین من افزوده نگردد.

۴- سوره قصص، آیه ی ۱۸؛ «پس موسی از آن شهر با خوف و مراقبت بیرون رفت.»

«وَ مِنَ النّاس مَن یَشری نَفسَهُ ابْتِغاءَ مَرضاتِ اللّه واللّه رَؤُفٌ بِالْعِبادِ.»(۱)

حجاج گفت: آفرین ای حرّه؛ او را به چه دلیل بر داود و سلیمان برتری می دهی؟ گفت: خداوند او را بر آن دو برتر ساخته، آنجا که فرمود:

«یا داوُد اِنّا جَعَلْناکَ خَلیفَه فِی الْأَرْضِ فَاحْکُم بَینَ النّاس بِالحقّ وَ لاتَتّبعِ الْهَوی فَیُضِلّک عَن سَبیلِ اللّه ...»(۲)

حجاج گفت: او در چه مورد داوری نمود؟

حرّه گفت: دو مردی که یکی صاحب درخت انگور و دیگری صاحب گوسفند بوده، گوسفندان آن یکی در تاکستان دیگری رفته و آن ها را خوردند. آن گاه هر دو برای داوری نزد داود علیه السلام آمدند.

داود گفت: باید گوسفندان فروخته شوند و پول آن را صرف درختان انگور کنند تا درختان به حال اوّل باز گردد.

فرزندش سلیمان گفت: نه پدرجان؛ بلکه باید از شیر و پشم آن ها گرفت و خداوند در این باره فرمود: «فَفَهّمناها سلیمان.»(۳)

امّا مولای ما علی علیه السلام فرمود:

«مرا از آنچه بر فراز عرش است، بپرسید، مرا از آنچه در زیر عرش است، بپرسید. از من بپرسید، پیش از آن که مرا از دست دهید.»

و هنگامی که آن حضرت در جنگ خیبر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد، پیامبر به حاضران فرمود:

۱- سوره بقره، آیه ی ۲۰۷

۲- سوره ص، آیه ی ۲۶ ؛ «ای داود! ما تو را در زمین خلیفه ساختیم، پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا گمراه سازد.»

۳- سوره انبیا، آیه ی ۷۹ ؛ «ما حکم واقعی را به سلیمان فهماندیم.»

«برترین، داناترین و داورترین شما، علی علیه السلام است.»

حجاج گفت: آفرین ای حرّه؛ او را به چه دلیل بر سلیمان برتری می دهی؟گفت: خداوند او را برتری داده، آنجا که فرمود:

«قالَ ربِّ اغْفِر لی وَ هَبْ لی مُلکا لایَنْبَغی لأحدٍ مِنْ بَعدی.»(۱)

اما مولای ما امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود:

«ای دنیا! من تو را سه طلاقه کرده ام، مرا به تو نیازی نیست.»

و خدا درباره او این آیه را فرستاد:

«تِلکَ الدّارُ الآخِرةُ نَجْعَلُها لِلّذین لایُریدُون عُلُوّا فِی الأرْضِ وَ لا فَسادا و الْعاقِبَهُ لِلمتّقینَ.»(۲)

حجاج گفت: آفرین ای حرّه؛ او را به چه دلیل بر عیسی بن مریم علیه السلام برتری می دهی؟ گفت: خداوند او را برتری داده، آنجا که فرمود:

«وَ اِذْ قالَ اللّه یا عیسَی ابنَ مَریم ءَاَنْتَ قُلتَ لِلنّاس وَ اُمِّیَ اِلهَیْنِ مِن دُونِ اللّه قالَ سُبحانَک ما یَکونُ لی اَنْ اَقُولَ ما لیْسَ لی بِحَقّ...»(۳)

در اینجا عیسی آنان را مجازات ننمود و داوری را به روز قیامت انداخت، امّا علی بن ابی طالب علیه السلام وقتی فرقه «نصیریه» درباره او اعتقاد باطل پیدا کردند (و قائل به الوهیّت وی گردیدند) آنان را کشت و داوری درباره آنان را به تأخیر نینداخت. این بود فضائل آن حضرت که با فضایل دیگران قابل

۱- سوره ص، آیه ی ۳۵؛ «خداوندا! مرا بیامرز و به من سلطنتی بخش که احدی را پس از من نسزد.»

۲- سوره قصص، آیه ۸۳؛ «این سرای آخرت را برای کسانی قرار داده ایم که در زمین در جستجوی برتری و فساد نیستند.»

۳- سوره مائده، آیه ۱۱۶ ؛ «خداوند به عیسی فرماید: ای عیسی! آیا تو به مردم گفته ای که من و مادرم را بجای خدای یکتا به خدائی گیرید؟ عیسی گفت: خدایا! مرا نرسد آنچه حق من نیست بگویم و....»

قیاس نیست.

حجاج گفت: آفرین ای حرّه؛ از عهده پاسخ بر آمدی، اگر پاسخ درست نمی دادی، همان که گفتم، می شد (و گردنت را می زدم).

آن گاه جایزه ای به او داد و او را به نحو شایسته ای مرخّص نمود.(۱)

از همه ی آنچه گذشت و براهین و روایات فراوانی که جهت اختصار، از ذکر آن خودداری شد، می توان افضلیّت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بر سایر مردم و انبیای الهی و تمامی اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به خوبی استنباط کرد.

در فضائل بی نظیر آمد علی

بر همه عالم امیر آمد علی

آن علی کز مادرش در کعبه زاد

آن که بر دوش پیمبر پا نهاد

آن علی که نامش از غیب آمده

آنچه از غیب است، بی عیب آمده(۲)

«مناظره»

اشاره

« مناظره»

دانشمندان مجلس گفتند: ابتدا ما از شما سؤال می کنیم.

مأمون برای آن که مجلس به هرج و مرج کشیده نشود، گفت: شما از بین خود، یک نفر را انتخاب کنید تا طرف صحبت با من باشد، اگر جایی خطا کرد، اشتباهش را تصحیح کنید و اگر چیزی را فراموش کرد یا نمی دانست و شما می دانید، نظر خود را اظهار کنید.

۱- بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۴؛ الفضائل، ص ۱۳۶.

۲- محمد صالح ترمذی، متوفی ۱۱۶۰

آنان نیز اسحاق را برگزیدند و وی گفت: ما معتقدیم که بهترین افراد بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر است، زیرا بر اساس روایتی که همه به صحّت آن اعتراف دارند، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«اِقْتَدُوا بِاللَّذَیْنِ مِنْ بَعدی ابی بکر وَ عُمَر.»

«به آن دو نفری که بعد از من می آیند، یعنی ابوبکر و عمر اقتدا کنید.»

چون پیغمبر به حال امّت رئوف و مهربان بوده و به اعتقاد همه، جز بر مصالح امّت سخن نمی گوید، از این رو می توان یقین داشت که ابوبکر از همه افضل است که پیغمبر او را برای پیشوایی شایسته دانست.

مأمون با اشاره به این که روایاتی که در دست ماست، در یک نگاه کلّی به دو دسته ی مخالف با یکدیگر تقسیم می گردند، گفت: حال از سه صورت بیرون نیست، یا همه ی روایات صحیح یا همه ی آن ها باطل و یا آن که بعضی صحیح و بعضی باطل می باشند.

اگر همه صحیح باشند، لازم است همه را باطل بدانیم، زیرا وقتی یک دسته از روایات مخالف را صحیح دانستیم، دسته ی دیگر را باید باطل بدانیم (و یا بهتر بگوییم که خود بخود باطل خواهد شد).

در نتیجه از صحیح دانستن هر گروه، دیگری را باطل نموده و از صحیح دانستن هر دو، تمام اخبار را نادرست به حساب آورده ایم.

امّا فرض دوم نیز غیر قابل قبول است، زیرا اگر از اول هر دو را باطل بدانیم، به یقین به پاشیده شدن دین و تعطیل گشتن احکام شریعت مقدّس می انجامد.

در نتیجه باید بگوییم که احادیث درست و نادرست به هم آمیخته شده و البتّه برای جداسازی صحیح از باطل، باید دلیلی از خارج که مورد قبول جمیع امّت باشد، داشته باشیم. البته اگر دلیلی از درون روایت بر بطلانش وجود داشته باشد، آن روایت را با اعتماد کامل به دور می افکنیم.

بطلان این روایت شما روشن است، زیرا با این فرض که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را پیامبر رحمت و داناترین افراد می دانیم، هرگز سزاوار نمی بینیم که امّت را با یک جمله، دچار حیرت و سرگردانی کنند و مردم را به تکلیفی غیر ممکن مأمور نمایند.

زیرا این دو مرد یا از تمام جهات، چه در عمل و چه در فکر یکسان بوده یا دارای اختلاف می باشند. صورت اوّل ممکن نیست، چرا که لازم می آید دو نفر یک فرد باشند.

پس بایـد پـذیرفت که آن هـا یکسـان نیسـتند، چرا که آن ها هم در طرز فکر و هم در عمل اختلاف شدیـدی داشـتند، در این صورت پیروی هر دو، ممکن نمی باشد.

در نتیجه به یقین می توان گفت: این خبر اختلاف برانگیز از پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله وسلم صادر نشده است، زیرا اگر کسـی بخواهـد پیروی از ابـابکر بکنـد، قهرا بـا عمر مخالفت کردهو اگر پیروی فرمان عمر بکنـد، قطعا فرمان ابابکر را مخالفت نموده است و در هر صورت، از فرمان پیامبر که پیروی آن ها و اقتدا به آنان باشد، سرپیچی کرده است.

امّا اختلاف آن ها در موارد مختلفی بوده است: ابابکر اهل ردّه را اسیر و عمر آن ها را آزاد شمرد. عمر به ابابکر گفت خالدبن ولیـد را عزل نمایـد و او را به انتقـام خـون مالـک بن نُویره به قتـل برسانـد ولی ابوبکر امتنـاع کرد. عمر متعه را حرام نمود ولی ابوبکر این کار را نکرد. عمر دفتر عطایا برای خلافت تشـکیل داد ولی ابوبکر این کار را نکرد. ابوبکر برای خود جانشین تعیین کرد ولی این عمل را عمر انجام نداد و....

« توضیح»

« توضیح»

پس از آن که مـأمون ادّعـای اوّلی خود را مطرح ساخت، و بنا بر شـروع سؤال از طرف دانشـمندان حاضـر در جلسه شـد، آنان دلایل خود در باطل بودن ادّعای مأمون! را در قالب روایاتی مجعول مطرح ساختند.

البته بر کسـی از اهل تحقیق پوشـیده نیست که دانشمندان، روایات صحیح از ناصحیح را به وسیله ی علم حدیث شناسی (درایه الحدیث) و علم رجال، شناسایی می نمایند.

به همین جهت، علمای رجال، همه ی احادیث وارده، در تمام ابواب فقهی و غیر فقهی را، از نظر راویان حدیث بررسی کرده و فقط روایاتی را می پذیرند که راویان آن صادق و موثّق بوده و صحّت انتساب حدیث به

خانـدان عصـمت و طهـارت علیهم السـلام برای آنـان ثابت شـده باشـد. و اگر در بین راویان حـدیث، به افراد مجهول الحال یا دروغگـو و یـا کسـانی که از نظر تـاریخی، اسـتخدام آن هـا در دسـتگاههای جـور بنی امیّه و بنی العبّـاس برای جعـل حـدیث، مشخّص باشد، و یا... برخورد نمایند، آن حدیث را مردود می شمارند.

به همین خاطر، متخصّصـین علم رجال در بین علمای شـیعه و سنّی، هرگروه به فراخور عقاید و ملاکهای خود، به معرّفی انسان هـای صـادق و موثّق و نیز افراد کـاذب و ضـعیف و... پرداختنـد که دانشـمندان برای بررسـی صـحّت روایـات، به آن کتاب ها مراجعه می کنند.

لذا ما نیز در این کتاب برای پی بردن به صحّت روایاتی که در مناظره مطرح می گردد، غالبا آن را از نظر علمای رجال بررسی خواهیم کرد.

در اینجا، ابتدا اوّلین حدیث مورد ادّعا را (که اتّفاقا علمای عامّه در موارد زیادی از فقه و تاریخ، به آن اسـتناد می کنند) از نظر سند مورد بررسی قرار می دهیم.

بررسی حدیث اقتدا

بررسی حدیث اقتدا

در سـند این روایت افراد ضـعیفی چون «ابراهیم بن اسـماعیل» ؛ «یحیی بن سـلمه بن کهیل» و «عبـدالملک بن عمیر» هسـتند که علمای بزرگ اهل سنّت چون بخاری، نسایی، دارقطنی، ابن سعد، ابی داود و... روایات آن ها را ضـعیف و آنان را از حدیث سازان و جاعلان روایت می دانند.

هر چند علمای برجسته ی عامّه در علم حدیث چون «ابی حاتم رازی»؛ «ابی عیسی ترمذی»؛ «ابی بکر بزّاز»؛ «ابی جعفر عقیلی»؛ «ابی بکر نقّاش»؛ «ابی الحسن دارقطنی»؛ «ابن حزم اندلس»؛ «ابن حجر عسقلانی»؛ «شمس الدّین ذهبی»؛ «ابن حجر عسقلانی» و... که همگی از بزرگان آنان محسوب می گردند، صحّت این حدیث را نپذیرفته و آن را جعلی دانسته و ردّ کردند(۱)، و بدین وسیله کار ما را آسان نمودند، ولی جهت روشن تر شدن موضوع، بخشی از اظهار نظر بزرگان اهل سنّت درباره راویان این حدیث را نیز نقل می کنیم.

ابن مبرّد نقل می کند که «احمد بن حنبل» گفته است:

در حدیث «عبدالملک بن عمیر» جدّا اضطراب (و ناپختگی) وجود دارد. با آن که روایت اندکی نقل کرده که حدود پانصد حدیث می شود و در اکثر آن ها غلط راه یافته است.»(۲)

«ابن حجر عسقلانی» درباره اش گوید:

«وی مشهور به تدلیس است.» وی این نظریه را از «دار قطنی» و «ابن حبّان» و دیگران نیز نقل می نماید.»(۳)

«سبط ابن اعجمی» نیز وی را از تدلیس کنندگان دانسته و می گوید:

«وی در تدلیس، شهرت دارد.»(۴)

شیخ طوسی قدس سره او را چنین معرّفی می کند.

۱- خلاصه ی عبقات الانوار، ج ۳، ص ۹۹ به بعد. مرحوم سیّد میر حامد حسین قدس سرهبحثی طولانی و جامع را درباره ساختگی بودن روایت و گفتار بزرگان عامّه در این باره نقل کرده اند که جهت اختصار، با اشاره از آن گذشتیم.

۲- بحر الدّم ابن مبرّد، ص ۱۰۲، شماره ۶۴۹

۳- طبقات المدلّسین، ص ۴۱، شماره ۸۴

۴- التّبیین لأسماء المدلّسین، ص ۳۹، شماره ۴۷

«فاسق و قاتل عبداللّه بن یقطر سفیر امام حسین علیه السلام می باشد.»(۱)

درباره یحیی بن سلمه نیز باید گفت که همه ی دانشمندان عامّه چون «بخاری»؛ «ابن حبّان»؛ «نسایی»؛ «ابن معین» ؛ «ابن سعد»؛ «عجلی» ؛ «ترمذی»؛ «ذهبی» و... وی را غیر موثّق و ضعیف دانسته و استدلال به روایات ایشان را درست نمی دانند.(۲)

پس این روایت از نظر سند، ارزشی نداشته و مردود می باشد.

شیخ صدوق قدس سره در عیون اخبار الرّضا می گوید: نکته ای در این روایت می باشد که مأمون ذکر نکرد و آن این که (غالب) علمای اهل سنّت این روایترا بدین صورت نقل کردند که این دو لفظ بصورت «ابی بکر و عمر» (با حالت جرّی) نیامد بلکه بصورت رفعی یا نصبی «ابوبکر و... یا ابابکر و...» آمده است.

اگر به نصب «ابابکر...» باشد، تقدیر این می شود:

«اقتدوا باللذین من بعدی، کتاب اللّه و العتره یا ابابکر و عمر.»

«ای ابابکر؛ ای عمر! به آن دو چیزی که بعد از من می ماند، یعنی قرآن و عترت من، اقتدا کنید.»

و اگر به رفع باشد تقدیر این می شود:

«اقتدوا ایّها النّاس و ابو بکر و عمر باللذین من بعدی، کتاب اللّه و العتره.»

«ای مردم؛ ای ابابکر و ای عمر! به آن دو چیزی که بعد از من می ماند، یعنی قرآن و عترت

۱- تلخیص الشّافی، ج ۳، ص ۳۳ ؛ به نقل از: «الافصاح» از شیخ مفید، ص ۲۱۹ ؛ هم چنین علی بن یونس عاملی در «الصّراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۴۵» همین مطلب را بیان می دارند.
۲- خلاصه ی عبقات الانوار، ج ۳، ص ۱۰۴

من، اقتدا کنید.»(۱)

شیخ مفید قدس سره این روایت را مورد بررسی مفصّل قرار داده و درباره راویان حدیث می فرمایند:

«این حدیث جعلی است، زیرا در سند آن، «عبدالملک بن عمیر» و «ربعی بن حراش» هستند و از آنان به بعد، بعضا از حذیفه و بعضا از حفصه دختر عمر بن خطّاب نقل می شود.

عبدالملک اهل شام و از اصلاب کسانی است که با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیدند و وی به ناصبی بودن و دشمنی با آن حضرت و عترت طاهرین شهرت دارد. همواره با تولید اخبار دروغین در فضیلت ابی بکر و عمر و مذمّت امیرالمؤمنین علیه السلام، به بنی امیّه تقرّب می جست تا آن که از طرف آنان بهمنصب قضاوت رسید و به ظلم و جور حکم کرده و به دریافت رشوه و تجاهر به فسق و فجور و سرگرمی به زنها روی آورد، که از جمله ولید بن سریع با خواهرش کلثوم بنت سریع بر سر مال و زمینی اختلاف پیدا کرده، به وی مراجعه کردند.

کلثوم از زیباترین زنان دوران خود بود، لذا عبدالملک به طمع نزدیکی با وی، به نفع او حکم کرد که ولید متوجّه این امر شد و از وی صرف نظر کرد و «هذیل اشجعی» شاعر معروف کوفی، درباره این واقعه، اشعاری را در مذمّت عبدالملک سرود...

ربعی بن حراش نیز مردود بوده و روایاتی هم که از حذیفه نقل شد، متضادّ با این روایت است.

امّا حفصه دختر عمر؛ وی در تمام روایاتی که نقل می کند، متّهم به فضیلت تراشی برای پدرش و رفیق وی (ابوبکر) می باشد و به دشمنی امیرالمؤمنین علیه السلام شهرت دارد و به این امر تظاهر می کرد و با عایشه در ایجاد جنگ با علی علیه السلام هم فکر بود و....پس روایت وی نیز مردود است.

در ادامه ایشان به همان اشکال مطرح شده توسّط مأمون، اشاره کرده، می فرمایند:

«علاوه بر این، اختلاف نظر بین ابی بکر و عمر در موارد بسیار زیاد، مانع از اقتدا به هر دو نفر

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۰ به بعد. بعضی دیگر چون صاحب «الصراط المستقیم» نیز همین مطلب را یادآور شدند.

آن هاست، چرا که تبعیّت هر دو، در موارد اختلافی ممکن نیست...»(۱)

امام محمّد غزالی (متوفی ۵۰۵ .ق.) از دانشمندان اهل سنّت نیز بعد از بیان این حدیث، حجّت بودن گفتار «شیخین» را ردّ کرده و می گوید:

«... کسی که امکان به غلط رفتن و اشتباه و خطا در او وجود دارد و عصمتشثابت نشده، گفتارش هیچ حجّیتی ندارد. چگونه به گفتارشان احتجاج می شود، با آن که خطا از آن ها ممکن است و چگونه می توان به عصمت آن ها رأی داد، با آن که دلیل متواتری در این زمینه نداریم و تازه، چگونه می توان عدّه ای را معصوم دانست که خودشان با هم اختلاف در فکر و عمل دارند و چگونه ممکن است دو معصوم با هم اختلاف کنند و... ای کاش می دانستم اگر آن دو، در چیزی اختلاف کردند، چنان چه در «مساوی سازی عطایای حکومتی» اختلاف کردند، کدامشان باید مورد تبعیّت قرار گیرد.»(۲)

از آنجایی که علمای عامّه به این حدیث برای اثبات لیاقت و شایستگی آنان! برای امر خلافت استدلال می کنند، بعضی از آن ها روایت را چنین توجیه می کنند که:

هر چند می دانیم آن ها معصوم نیستند و مرتکب خطا نیز گردیده اند، ولی اقتدا به آن ها را در اموری که به درستی آن یقین داریم، واجب می دانیم.

جواب این عدّه نیز روشن است، چرا که این امر اختصاص به آن ها ندارد و هر چه که درستی آن بر ما روشن باشد، آن را می پذیریم، خواه از افراد صالح آن را بشنویم یا از افراد ناصالح و حتی کافر.

صاحب «الصراط المستقیم» علاوه بر همه ی اشکالات این روایت، به دو نکته ی دیگر نیز اشاره می کند و آن این که:

۱- شیخ مفید، الافصاح، ص ۲۱۹ به بعد.

۲- المستصفی، ص ۱۶۸ _ ۱۶۹

«اگر این روایت، موجب اثبات خلافت آن ها باشد، باید همه ی اصحاب به مقام خلافت برسند، چرا که طبق حدیثی که شما آن را معتبر می دانید، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

«اَصْحابی کَالنّجُوم بِاَیِّهِم اِقْتَدَیْتُم اِهْتَدَیْتُم.»(۱)

نکته ی دیگر این که:

«اگر این روایت صحیح باشد، ابی بکر در سقیفه به آن استدلال می کرد، با توجّه به این که این حدیث، قاطع تر از جمله ی «الائمّه من قریش» می باشد. زیرا آن دو نفر اخصّ از مجموع قریش بودند.(۲)

نکته ی دیگری که بر ساختگی بودن روایت دلالت می کند این که:

در غالب کتاب های اهل سنّت به دنبال حدیث، این جمله آمده است که: «وَ اهْتَدوا بِهُدی عمّار.»(۳)

بر اساس این جمله، باید به ابوبکر و عمر اقتدا کرده و راه درست را از عمّار آموخت و این در صورتی عاقلانه می باشد که همه ی آنان روش و خطّ مشی واحدی داشته باشند.

با توجّه به این که بین عمّار یاسر رحمه الله و آن دو نفر، اختلاف و تضادّ اساسی وجود داشت و عمّار همواره بر غاصب و باطل بودن آن ها و طرفداری از حقّانیّت امیرالمؤمنین علیه السلام تأکید داشت، آیا تبعیّت از هر سه نفر

۱- «همه ی اصحاب من، مانند ستاره می باشند، به هر کدام اقتدا کرده و از هر کدام پیروی کنید، هدایت می گردید.» این حدیث برای اثبات عدالت همه ی کسانی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را درک کرده اند و از آنان بعنوان صحابه یاد می شود. بر این اساس، اهل سنّت حتّی معاویه ی خبیث را نیز عادل می دانند!

۲- الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۲۸ و ۱۴۵

۳- «به هدایت عمار یاسر، هدایت جویید» ؛ فیض القدیر فی شرح الجامع الصّغیر، ج ۲، ص ۷۳ ؛ کنزالعمّال، ج ۱۱، ص ۷۵۵، شماره ۳۳۶۷۹ و...

ممکن خواهد بود؟! از جمله موارد اختلاف عبارتند از:

جنایتی تاریخی در بطاح

جنایتی تاریخی در بطاح

از جریانات معروف تاریخی که مورد اشاره مأمون نیز قرار گرفت، قتل و غارت در قبیله ی «بنی تمیم» و تاراج اموال و تجاوز به نوامیس آن ها توسّط «خالد بن ولید» می باشد که علمای عامّه وی را به خاطر اجتهادی که نمود و بر اساس آن، به این جنایت دست زد، مانند همه ی صحابه ی دیگر، عادل و بی گناه می دانند!

خلاصه ی این جریان طولانی، بر اساس نقل شیعه و اهل سنّت، از این قرار است که:

مالك بن نویره تمیمی، رئیس آن قبیله، مردی شریف، با سخاوت، شجاع و جوانمرد بود و وقتی مسلمان شد، افراد قبیله اش نیز به پیروی از وی مسلمان گردیدند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز وی را مسئول جمع آوری زکات قبیله اش قرار داد.

پس از ماجرای سقیفه، خالد بن ولید از طرف ابوبکر اختیار تامّ گرفت تا زکات را از قبایل اطراف جمع آوری نماید.

سپاه خالد، بعد از رسیدگی به امور قبیله ی اسد و غطفان و بزاخه، به سراغ قبیله ی بنی تمیم در منطقه ی «بطاح» رفتند. گروهی از انصار از این حرکت، به خالد اعتراض کردند، ولی وی اعتنایی نکرد و به حرکت خود ادامه داد.

مالـک که از جریان وقایع سـقیفه با خبر گشـته و هنوز پایبنـدی خود را به خلیفه اعلام نکرده بود، تصـمیم داشت تا رسـیدن به نتیجه ای قاطع دربارهخلافت، از تحویل زکات قبیله به خالد، خودداری نماید.

ابوقتاده انصاری که از سران نظامی سپاه بود، گوید:

وقتی سـربازان خالـد، مالـک و همراهان را محاصـره کردنـد و شـبانه تحت نظر گرفتنـد، مالک و همراهان وی دست به سـلاح بردند.

ما به ایشان گفتیم: ما مسـلمان هستیم. آن ها هم گفتنـد: ما نیز مسـلمان می باشـیم. گفتیم: پس این سـلاحها چیست که با خود حمل کرده اید؟

گفتند: شما چرا سلاح برداشتید؟

گفتیم: اگر راست می گویید و قصد سویی ندارید، سـلاح خود را بر زمین گذارید. آن ها هم سـلاح را بر زمین نهادند. سپس نماز صبح گزاردیم، آن ها هم با ما نماز گزاردند...

به هر حال بعد از نماز، قبیله را (با وعده هایی که داده بودند) غافلگیر کرده و همه را دستگیر و دست بسته نزد خالد بردند.

از جمله ی این اسیران، «لیلی» دختر منهال و همسر مالک بود که در زیبایی کم نظیر و در این جهت، شهرت بسزایی داشت.

این زیبایی خیره کننده، خالد را مفتون خود ساخته و به راحتی چند بار به مالک گفت: «من تو را خواهم کشت.»

ابوقتاده و عبد اللّه بن عمر به خالد توصیه کردند که دست خود را به خون مالک آلوده ننماید و سفارش کردند که مالک را با همراهانش نزد خلیفه گسیل دارد، ولی خالد نپذیرفت و بالأخره دستور قتل وی را صادر نمود و به

«ضرار بن ازور اسدی» دستور داد گردنش را بزند.

در این هنگام مالک نگاهی به همسرش کرد و به خالد گفت: «این است کهمرا به کشتن داد!» ولی خالد گفت: بلکه خداست که به واسطه ی برگشت تو از اسلام، تو را به کشتن داد!!

مالک گفت: من مسلمان هستم. ولی خالد فرصت نداد و گفت: «ضرار! گردنش را بزن!» ضرار گردن وی را زد و خالد، همسر مالک را به خیمه ی خود برد و همان شب با وی درآویخت!!

بالأخره در شبی بسیار سرد، تمام اسیران را گرد آورده و همه را از دم تیغ گذراندند و بدون هیچ گناه مشخّصی همه را اعدام نمودند.

ابوقتاده انصاری از این جنایت سخت برآشفت و از سپاه جدا شده و به همراه برادر مالک، خود را به مدینه، نزد ابوبکر رساند و جریان پیش آمده را به اطلاع رساند.

خلیفه به این شکایت ترتیب اثری نداد! ولی ابوقتاده دست بردار نبود و جریان را به اطّلاع عمر نیز رساند. عمر نزد ابوبکر رفته و از وی خواست که خالد را عزل و او را به سزای اعمالش برساند!

ولی ابوبکر با پیشنهاد وی نیز به شدّت مخالفت کرده و با عتاب به عمر گفت:

«ای عمر! بس کن! خالد حکم خدا را تأویل کرد و اشتباه نمود! زبانت را از نکوهش باز دار!»

ولی عمر از پاسخ ابوبکر قانع نشد و دست از اعتراض برنداشت. وقتی ابوبکر دید عمر بی اندازه از خالد نکوهش می کند، گفت:

«نه ای عمر! من شمشیری را که خداوند بر سر کفّار برّان نموده است، به غلاف نمی کشم!»

بالأخره در اثر اصرار و پافشاری عمر، ابوبکر خالد را احضار کرد و وی با همان لباس نظامی، در حالی که چند تیر به کلاه خود زده بود، وارد مسجد شد.

هنگامی که عمر وی را با این وضع دید، برخاست و تیرها را از کلاه خود او در آورده و آن ها را شکسته و گفت:

«مرد مسلمانی را کشتی و با زن او همبستر شدی؟! به خدا قسم سنگسارت خواهم کرد!»

در این هنگام خالد سکوت کرده و هیچ اظهار پشیمانی نکرد.

آن گاه ابوبکر را ملاقات کرد و موضوع مالک بن نویره و حالت تردید او را (در ارتباط با خلافت ابوبکر) بازگو نمود و تقاضا کرد که عذر او را بپذیرد. ابوبکر هم از تقصیر او گذشت و از آنچه وی در جنگ مرتکب شده بود، صرف نظر کرد!!!(۱)

اختلاف نظر عمر و ابوبکر

اختلاف نظر عمر و ابوبکر

خداوند در قرآن کریم برای افرادی که باید دلهای آن ها را بسوی اسلام جلب کرد، سهمی در زکات قرار داده و فرمود:

«اِنّمَا الصّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ و الْمَساکینِ و الْعامِلینَ عَلَیها و الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُم وَ فِی الرِّقابِ و الْغارِمینَ وَ فی سَبیلِ اللّه و ابْنِ السّبیلِ فَریضَهً مِنَ اللّه و اللّه عَلیمٌ حَکیم.»(۲)

۱- اجتهاد در مقابل نصّ، ص ۱۷۶ به بعد با تلخیص فراوان.

۲- سوره توبه، آیه ی ۶۰؛ زکات برای فقرا و مستمندان و عاملان آن ها و کسانی که باید دلهایشان را جلب کرد و آزادی بردگان و وامداران و صرف آن در راه خدا و در راه ماندگان است، این یک فریضه ی الهی است و خداوند نسبت به هر چیزی، دانا و حکیم است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به موجب این آیه ی شریفه، مقداری از زکات را به مسلمین ضعیف الایمان (مانند ابوسفیان و معاویه و...) که نیاز بود دلهایشان به اسلام جذب شود و نیز به کفّاری که به این طریق، قلوبشان جلب اسلام می شد، اختصاص دادند و عمل می فرمودند و به کسی اجازه حذف این سهم را ندادند.

هنگامی که ابوبکر روی کار آمد، این دسته برای گرفتن سهم خود، مانند زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نزد وی رفتند. ابوبکر نیز فرمانی نوشت که آن ها سهم خود را دریافت دارند. آن ها فرمان ابوبکر را به عمر نشان دادند تا آن را گواهی کند، ولی عمر فرمان ابوبکر را پاره کرد و گفت: ما نیازی به شما نداریم. خداوند اسلام را بزرگ داشته و از شما بی نیاز ساخته است. اگر اسلام بیاورید، کاری به شما نداریم و گرنه، پاسخ شما را با شمشیر می دهیم.(۱)

آن ها نزد ابوبکر برگشتند و گفتند: آیا تو خلیفه هستی یا عمر؟!

ابوبکر گفت: به خواست خدا او خلیفه است! و بدین گونه عمل عمر را امضا کرد.

در مورد عدم موافقت قلبی این دو، نه تنها دانشمندان شیعه، بلکه دانشمندان عامّه، آن هم در معتبرترین کتابشان یعنی صحیح بخاری(۲)، از عمر

۱- علامه سید عبدالحسین شرف الدّین، اجتهاد در مقابل نصّ، ص ۱۰۲ به بعد؛ هر دو واقعه اخیر به نقل از کتب معتبر اهل سنّت مانند «الاصابه ابن حجر» و «شرح ابن ابی الحدید» و...می باشد.
۲- ابن خلّکان درباره وی می گوید: «... الامام فی علم الحدیث صاحب الجامع الصحیح و التاریخ» وفیات الاعیان، ج۴، ص۱۸۸. محقق تستری درباره وی می گوید: «بخاری یکی از صاحبان صحاح ستّه می باشد که همراه مسلم معروف است و این دو ناصبی هستند چرا که علاوه بر صحت روایت مرغ بریان و تواتر آن، این دو روایت را نقل نکرده اند و دیگر این که روایات جعلی ابو هریره و عمرو بن عاص در فضل معاویه در کتب این دو مشاهده می شود. قاموس الرجال، ج۹، ص۱۱۰.

نقل می کنند که گفت:

«کانَتْ بَیْعَهُ ابی بکر فَلْتَهً وَقَی اللّه ُالْمُسْلِمین شَرّها فَمَن عاد اِلی مِثْلِها فَاقْتُلُوهُ.»(۱)

«بیعت با ابی بکر، امری بدون تدبیر بود که خدا مسلمانان را از شرّ آن محفوظ

داشت (یا محفوظ بدارد) پس هر کس چنین کاری را تکرار کند، او را بکشید.»(۲)

جالب این که ابو جعفر اسکافی در ردّ سخنان جاحظ می گوید:

«اگر استدلال به اوّل مسلمان بودن ابابکر، ارزشی از صحّت داشت، عمر نمی گفت: بیعت ابی بکر کار دفعی و بی تدبّر و غیر عاقلانه ای بود که خداوند، اسلام را از شرّش محفوظ داشت.»(۳)

« مناظره»

اشاره

« مناظره»

یکی دیگر از دانشمندان گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«لَو کُنْتُ مُتّخِذا خَلیلاً لاَتَّخَذْتُ أَبابَکْرَ خَلیلاً.»

«اگر قرار بود برای خود دوست بگیرم، ابوبکر را به دوستی انتخاب می کردم.»

مأمون گفت: این نیز صحیح نیست، زیرا شما به اتّفاق روایت می کنید که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بین هر دو نفر از اصحاب خود، عقد برادری می بست و علی علیه السلام را همانطور تنها و بی برادر گذاشت.

۱- صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۶؛ الغدیر، ج ۵، ص ۳۷۰؛ در پاورقی الغدیر از کتاب های زیادی چون «تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۰»، «مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵»، «انساب الاشراف بلاذری، ج ۵، ص ۱۵»، «کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۳۵»، «ریاض النّضره، ج ۱، ص ۱۶۱»؛ «تاریخ ابن کثیر» و «الصواعق المحرقه» و... این جمله ی عمر نقل شده است.

۲- در «صحاح جوهری» در معنی «فلته» آمده: کاری است که بدون تدبّر و اندیشه باشد!

۳- شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۳۹۲

علی علیه السلام از پیامبر پرسید: آیا کسی با من برادر نیست؟

حضرت در جواب فرمود: من امر تو را تأخیر نینداختم، مگر برای خودم، یعنی تو باید برادر من باشی و تو را برای برادری با خود نگهداشتم.

خوب، وقتی این خبر صحیح باشد، قطعا آن خبر باطل است.

« توضیح»

« توضیح»

قبل از هر چیز به بررسی سند روایت مورد ادّعا می پردازیم.

این روایت قطعا از روایات مجعول می باشد. چنان که ابن ابی الحدید به این امر تصریح کرده و گوید:

«این حدیث در مقابل حدیث ایجاد اخوّت و برادری بین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام جعل شده است.»(۱)

هیثمی از علمای عامّه می گوید:

«حدیث را طبرانی در «معجم الاواسط» نقل کرده است ولی در میان راویان آن «داود بن یزید الأودی» و «یحیی بن عبدالحمید الحمانی» می باشند که ضعیف هستند.» (یعنی روایت بخاطر وجود آنان مردود است).(۲)

ذهبی نیز بخاطر بودن «قزعه بن سوید» در میان راویان این روایت، با صراحت می گوید که: «این حدیث مردود است.»(۳)

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۹

۲- مجمع الزّوائد، ج ۹، ص ۴۴ _ ۴۵

۳- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۹۰

راویان ضعیف دیگری نیز این حدیث را روایت کرده اند که در کتاب های مفصّل به آن ها اشاره شده است.

پیمان برادری

پیمان برادری

همان گونه که ابن ابی الحدید گفته است، این حدیث برای مقابله با روایات متواتری است که به موجب آن، پیامبر بین خود و علی علیه السلام پیمان برادری بسته و این افتخار را مخصوص آن حضرت ساخت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در سال های آغازین بعثت، در یوم الانذار(۱)، علی علیه السلام را بعنوان «برادر» و وصیّ و جانشین خود معرفی کرد و این مطلبی است که مورّخین اسلام بالاتّفاق آن را نقل کرده اند.

بر اساس روایات فراوان دیگر، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس از هجرت به مدینه، بین مسلمین، پیمان برادری بسته و علی علیه السلام را برای برادری با خود برگزید.

مدافع سخت کوش ولایت، علامه امینی قدس سره در جلد سوّم کتاب قیّم «الغدیر»، بحثهای مفصّلی در این زمینه داشته و از راههای گوناگون و کتاب های زیادی از اهل سنّت (به پنجاه طریق) این واقعه را نقل کرده است،

۱- یوم الانذار همان روزی است که سه سال بعد از بعثت به موجب آیه ی شریفه ی «وانذر عشیرتک الاقربین» سران بنی هاشم را دعوت کرده و رسالتش را ابلاغ نمود و تصریح کرد که هر که پشتیبان من باشد، برادر و وزیر و جانشین من خواهد بود. در آن جمع فقط نوجوان ابی طالب یعنی علی علیه السلام اعلام آمادگی کرد و...و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در همان جمع فرمود: این علی، «برادر» و جانشین و وصیّ من است و...

به طوری که هیچ شکّی برای انسان در این باره باقی نمانده و هر انسان عاقل و فهیمی را به اعتراف وادار می کند.(۱)

طبق این روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به اصحاب خود، اعمّ از مهاجر و انصار فرمود: «هر دو نفر با هم در راه خدا، برادر شوید.»

پس خود آن حضرت، بین یک یک اصحاب پیمان برادری بست. از جمله آن که بین ابوبکر و عمر پیمان برادری بست.(۲)

وقتی کار به پایان رسید، علی علیه السلام با چشمانی اشکبار عرض کرد:

«یاران خود را با یکدیگر برادر نمودید، ولی عقد اخوّت میان من و دیگری برقرار نفرمودید؟»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در جواب فرمود:

«به خدایی که مرا به نبوّت مبعوث کرد، سوگند؛ کار برادری تو را برای این به عقب انداختم که می خواستم در پایان، با تو پیمان برادری ببندم. تو نسبت به من، مانند هارون نسبت به موسی هستی، جز این که پس از من، پیامبری نخواهد آمد، تو برادر و وارث من هستی.»

علی علیه السلام پرسید:

«یا رسول اللّه ! من از شما چه چیز را به ارث می برم؟

آن حضرت فرمودند:

«آنچه انبیای قبل از من، به ارث گذاشته اند.»

علی علیه السلام پرسید:

«انبیای پیش از شما چه چیز به ارث گذاشتند؟»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

۱- به عنوان نمونه از: تاریخ ابن عساکر، مناقب احمد حنبل، صواعق المحرقه، مواقف، تاریخ الخلفا، جامع ترمذی، الاستیعاب، مستدرک حاکم، کنزالعمّال، تاریخ ابن کثیر، ریاض النّضره، مناقب ابن مغازلی، فیض القدیر، مجمع الزّوائد و دهها کتاب دیگر این واقعه را نقل فرمودند.
۲- اَلمُنافِقین بَعْضُهُم اَوْلِیاء بَعْض ؛ کبوتر با کبوتر، باز با باز!!

«کتاب خدا و سنّت پیغمبرشان را به ارث نهادند، تو و فاطمه دخترم، در کاخ من در بهشت، با من خواهید بود و تو برادر و رفیق من هستی....»

طبق بعضی از روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمودند:

«أَنْتَ أَخي وَ أَنَا أَخُوکَ فَإِن ناکَرَکَ أَحَدٌ فَقُل أَنَا عَبدُ اللّه وَ أَخُو رَسُول اللّه لایَدّعیها بَعْدَکَ اِلّا کَذّابٌ.»

«تو برادر من و من برادر تو هستم. اگر کسی منکرت شد، بگو من بنده خدا و برادر رسول خدایم و اگر این برادری را جز تو، هر کس ادّعا کند، کذّاب است.»(۱)

علی علیه السلام نیز بارها به این امر اشاره نموده و خود را برادر نبیّ مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم معرّفی نمودند.

در یکی از این روایات مشهور آمده است که آن حضرت در بسیاری از اوقات می فرمود:

«أَنَا عَبدُ اللّه وَ أَخُو رَسُول اللّه و أنَا الصّدّیق الأکبر، لایَقُولُها بَعْدی اِلّا کَذّابٌ مُفْتَری.»

من بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و صدّیق اکبرم و این را بعد از من، جز آن که کذّاب و افترا زننده باشد، نمی گوید.»(۲)

هم چنین در روز شورا به حاضران فرمود:

«شما را به خدایی که پروردگاری جز او نیست، سوگند می دهم آیا در بین شما غیر از من، کسی هست که برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد؟

حاضران گفتند: خدا می داند که نیست.»(۳)

۱- الغدیر، ج ۳، ص ۱۱۵، به نقل از منابع معتبر عامّه؛ جالب آن که سبط بن جوزی در تذکره، ضمن صحیح دانستن روایت، به جدّش که روایت را ضعیف پنداشته، اعتراض کرده است.

۲- الغدیر، ج ۳، ص ۱۲۱

۳- قاضی نعمان مغربی، شرح الاخبار تحقیق محمد حسین جلالی، ج ۲، ص ۱۸۶

جالب این که انتخاب علی علیه السلام بعنوان برادری، طبق فرمان الهی بوده است، چرا که در حدیث معراج است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

«هنگامی که از معراج باز می گشتم، منادی از ورای حجاب ندا داد که:

«نِعْمَ الأب أَبُوکَ اِبْراهیم، وَ نِعْمَ الأخ أَخُوکَ عَلِیّ فَاسْتَوصِ بِهِ خَیْرا.»

«خوب پدری است، پدرت ابراهیم و خوب برادری است برادرت علی، به نیکی او، امّتت را سفارش کن.»(۱)

جابر بن عبد اللّه انصاری گوید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«مکتوبٌ علی بابِ الْجَنّه: لا اله الاّ اللّه، مُحَمّدٌ رَسُولُ اللّه، عَلیّ أَخُو رَسُول اللّه قَبلَ أَنْ تُخلَق السّمواتُ وَ الاَرضُ بِاَلْفَی عام.»

«از دو هزار سال قبل از خلقت آسمانها و زمین، بر در بهشت نوشته شده بود: خدایی جز اللّه نیست، محمد صلی الله علیه و آله وسلم رسول خدا و علی علیه السلام برادر رسول خداست.»(۲)

عبد اللّه بن عمر روایت می کند که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در بیماریش فرمود: «برادرم را فرا بخوانید» پس ابوبکر را برایش فراخواندند، حضرت از او روی برگرداند و بار دیگر فرمود: «برادرم را فرا بخوانید» این بار عمر را فراخواندند، باز حضرت روی برگرداند، و بار سوم فرموده خود را تکرار کرد، این بار نیز عثمان را حاضر نمودند که حضرت از او نیز روی برگرداند و دوباره فرمود: «برادرم را فرا بخوانید»، این بار علیّ بن ابی طالب علیه السلام را صدا کردند، وقتی آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را به پارچه ای پوشاند و سینه اش را به سینه ی خود چسباند.

۱- الغدیر، ج ۳، ۱۱۹؛ به نقل از: فرائد السّمطین، باب ۲۰

۲- الغدیر، ج ۳، ص ۱۱۷، به نقل از کتاب های مختلف اهل سنّت.

هنگامی که علی علیه السلام از نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خارج شد، از او پرسیدند پیغمبر به شما چه گفت؟ پاسخ فرمود:

«آن حضرت به من هزار باب علم آموخت که از هر بابی، هزار باب دیگر گشوده شود.»(۱)

هم چنین انس بن مالک نقل می کند: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بالای منبر رفت و سخنان بسیار فرمود، آن گاه گفت: علیّ بن ابی طالب علیه السلام کجاست؟

علی علیه السلام نزد او آمد و گفت: من اینجا هستم، ای رسول خدا!

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را در بر گرفت و به سینه اش چسباند و میان دو دیدگانش را بوسید و با صدای بلند فرمود:

«ای گروه مسلمانان! این برادر من، پسر عموی من و داماد من است. این گوشت من و خون من و موی من است. این پدر دو سبط من حسن و حسین علیهماالسلام، دو سرور جوانان بهشت است. این گشاینده غمهای من است و این است شیر خدا و شیر او در زمین، بر دشمنانش لعنت خدا و لعنت همگان و بیزاری خدا و من باد!»(۲)

دانشمندان عامّه روایت کرده اند که روزی عمر جویای علی شده و پرسید: علی کجاست؟ گفتند: به سوی زمین مزروعی اش رفته، گفت: ما را نزد او راهنمایی کنید.

آن گاه علی علیه السلام را در حالی که در زمین خود، کار می کرد، ملاقات کردند.

ساعتی با او به کار پرداخت، سپس نشسته، با او به گفت و گو پرداخت. در بین سخن، علی علیه السلام به عمر فرمود:

«اگر گروهی از بنی اسراییل آمده، یکی از آن ها به تو بگوید: من پسر عموی موسی می باشم،

۱- الغدیر، ج ۳، ص ۱۲۰، به نقل از کتاب های مختلف اهل سنّت ؛ در کفایه الطالب گنجی شافعی این حدیث از عایشه هم نقل شد. نجم الدّین العسکری، مقام الامام علی علیه السلام، ص ۶۷.

۲- الغدیر، ج ۳، ص ۱۲۱، به نقل از کتاب های مختلف اهل سنّت.

آیا او را بر یاران و همراهانش ترجیح می دهی؟» عمر گفت: بلی؛

علی علیه السلام فرمود: پس به خدا سوگند، من «برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم » و پسر عموی اویم.

عمر عبایش را از دوشش درآورده، روی زمین گسترد و به علی علیه السلام گفت: به خدا سوگند؛ غیر از اینجا نباید بنشینی تا از هم جدا شویم.

علی علیه السلام روی عبای عمر نشسته بود تا از هم جدا شدند.»(۱)

در روایتی دیگر آمده است که در جنگ جمل، عایشه به مردی از قبیله ی «ضبّه» که زمام شتر او را گرفته بود، گفت:

تو علی بن ابی طالب را در کجا می بینی؟

گفت: این است که ایستاده و دستش را به سوی آسمان برداشته است.

او نگاه کرد و گفت: چقدر او به برادرش شبیه است؟

مرد گفت: برادرش کیست؟

عایشه گفت: رسول اللّه ؛

مرد (که عایشه ناخواسته او را هدایت کرد) گفت: دیگر مرا کسی نخواهد دید با مردی بجنگم که او برادر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است.

آن گاه مهار شتر عایشه را رها کرد و به سوی علی علیه السلام رفت.(۲)

نویسنده معاصر سنّی، عبد الفتّاح عبدالمقصود می نویسد:

«اگر ابوبکر نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم وزیر صادقش بود!! همانا علی علیه السلام، سایه ی پیوسته ای برای او بود که هیچ گاه از او فاصله نگرفت مگر وقتی که محمد صلی الله علیه و آله وسلم او را می فرستاد تا دشمنانش را دیده بانی کند و مردانش را پیشاهنگ باشد. حتّی در آغاز امر که رسول خدا شروع کرد دولت جدید خود را تشکیل دهد و میان مهاجر و انصار مدینه، رابطه ی برادری برقرار سازد،

۱- الغدیر، ج ۳، ص ۱۲۲، به نقل از: «دارقطنی» از علمای اهل سنّت.

۲- الغدیر، ج ۳، ص ۱۲۱، به نقل از «المحاسن و المساوی».

فراموش نکرد که برادری خود را تنها به علی علیه السلام اختصاص دهد نه دیگران؛ میان اصحابش که با او از خارج مدینه آمده بودند و یارانی که از اهل مدینه بودند و مهمانان خود را با دل و جان پذیرائی می کردند، برادری برقرار کرد و علی علیه السلام را به عنوان برادر دینی خود برگزید. از طرح برادری خود با ابوبکر، عمر، حمزه شیر خدا و شیر پیغمبرش دریغ کرد ولی برای این برادری معنوی غیر از برادری هم خون، جوانی را که تربیت شده دامنش بود، انتخاب کرد و او را بر هر دوستی دور یا نزدیک مقدّم داشت.»(۱)

همان طور که در مناظره آمد، یا این روایات معتبر (و صدها روایت دیگر که به جهت اختصار، از ذکر آن ها خودداری کردیم) که اخوّت و برادری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را مخصوص امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته است، باید صحیح باشد، یا آن خبر ضعیف و مجهول که عامّه در منقبت ابوبکر روایت کردند.

« مناظره»

اشاره

« مناظره»

دانشمند دیگری گفت: علی علیه السلام بر روی منبر گفت:

«خَیْرُ هذِهِ الْاُمّهِ بَعد نَبِیّها ابوبکر و عمر...»

«بهترین مردم بعد از پیغمبر، ابوبکر و عمر می باشند.»

مأمون گفت: این هم محال است، زیرا اگر پیامبر آن دو را بهترین مردم می دانست، هیچگاه عمرو بن عاص و اسامه بن زید را بر آن ها رئیس نمی کرد.

علاوه بر این، اگر صحیح بود، علی علیه السلام نمی گفت:

«پیغمبر از دنیا رفت و آن اندازه که من به جانشینی او سزاوارم، آن اندازه به پیراهنم سزاوار نیستم، جز این که می ترسم مردم از دین برگردند، لذا صبر کردم.»

و نیز اگر علی علیه السلام به برتری آن ها اقرار می کرد، هرگز نمی فرمود:

۱- الغدیر، ج ۳، ص ۱۱۴

«چطور آنان از من بهترند، با این که من پیش از آن ها و بعد از آن ها خدا را پرستش کردم.»

« توضیح»

اشاره

« توضیح»

زیر فصل ها

آیا ابوبکر برترین افراد است؟

عدم همراهی با لشگر اسامه

آیا ابوبکر برترین افراد است؟

آیا ابوبکر برترین افراد است؟

حدیث ساختگی که در این قسمت مطرح شد، با آن که در کتاب های عامّه، زیاد به چشم می خورد(۱)، ولی از نظر ما کاملاً مردود است، زیرا اوّلاً: با وجود آن همه روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در افضل بودن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به همگان، در طول ۲۳ سال پیامبری آن حضرت، از ایشان صادر شد و ما پاره ای از آن ها را قبلاً نقل کرده بودیم، صدور چنین روایتی هرگز قابل قبول نخواهد بود، علاوه بر آن که، آن همه احادیثی که از خود حضرت امیر علیه السلام در این زمینه نقل شد و مأمون نیز در این فراز به دو مورد از آن اشاره کرده و کتاب شریف نهج البلاغه نیز مملوّ از آن کلمات نورانی است، به هیچ عنوان نمی توان پذیرفت که چنین گفتاری از آن حضرت صادر شده باشد.

هم چنین روایات فراوانی در تفسیر آیاتی نورانی از قرآن که پیرامون شرافت و مقام امیرالمؤمنین علیه السلام نازل گشته، وارد شده است که نشان می دهد آن حضرت افضل خلق بعد از پیامبر خداست.

۱- در تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۴۳، معجم الاواسط طبرانی، ج ۱، ص ۲۹۷، ج ۳، ص ۳۶۵، ج ۵، ص۹۴؛ طبقات المحدّثین ابن حبّان، ج ۳، ص ۴۲۵، مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۵۷۳ و بسیاری دیگر از کتاب های عامّه این حدیث ساختگی نقل شده است.

به عنوان نمونه آیه ی هفتم سوره بیّنه است که می فرماید:

«انّ الّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُواالصّالِحاتِ اُولئِکَ هُم خَیْرُ الْبَریّه»(۱)

علاوه بر مفسّران شیعه، علمای اهل سنّت در تفاسیر خود، تصریح می نمایند که منظور از «بهترین آفریدگان» در این آیه، امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان ایشان می باشند.(۲)

بر اساس روایات فراوان، پس از نزول این آیات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمودند:

«این گروه، تو و شیعیانت می باشید و موعد ما و شما، بر سر حوض کوثر خواهد بود....، یا علی! تو و شیعیانت در روز قیامت محشور می شوید که از خدا راضی بوده و خداوند هم از شما راضی است. ولی دشمنان تو، در حالیکه مورد غضب خدا و ناامید از رحمت اویند، محشور می شوند.»(۳)

دانشمند مفسّر سنّی «سیوطی» در تفسیر «درّالمنثور» نقل می کند:

(این امر چنان شهرت داشت که) هر وقت علی علیه السلام از راه می رسید، می گفتند: «خیر البریّه» آمده است.»(۴)

با این حال، چگونه می توان پذیرفت که از زبان مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام چنین بیان مورد ادّعایی صادر شده باشد؟!!

شخصی به نام حکیم بن جبیر گوید: به علیّ بن الحسین علیه السلام گفتم که

۱- سوره بیّنه، آیه ی ۷؛ «آنانکه ایمان آورده و عمل شایسته انجام می دهند، بهترین آفریدگان هستند.»

۲- حاکم حسکانی در «شواهد التّنزیل، ج ۲، ص ۴۵۹ تا ص ۴۷۴» حدود ۲۰ روایت به اسناد مختلف و نیز شوکانی در «فتح القدیر، ج ۵، ص ۴۷۷» چندین روایت در این زمینه نقل کردند.

۳- الغدیر، ج ۲، ص ۵۷ و... به نقل از تفاسیر مختلف عامّه.

۴- درّ المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹

شعبی از ابی جحیفه چنین حدیثی از جدّ شما علی علیه السلام نقل کردند...

حضرت فرمودند: مکاتب مختلف تو را به کجا می برند؟! (مگر نمی دانی که) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمود: تو برای من، به منزله ی هارون از موسی هستی، آن وقت، علی علیه السلام بالای منبر، چنین چیزی می فرمایند؟!! آیا مؤمن خود را این گونه می شکند؟!!(۱)

ثانیا: راویان این حدیث ساختگی نیز، افرادی کذّاب می باشند که حتّی فسق و فجور بعضی از آن ها نیز در کتاب های اهل سنّت نقل شد.

به عنوان نمونه در سلسله ی اسناد این حدیث، افرادی چون «عبدالملک بن عمیر»(۲) «مجالد»، «شعبی»(۳)، «عمر بن عبید»، به چشم می خورند. درباره راوی اخیر، علّامه ی امینی قدس سرهسخن گفته و از دانشمندان رجال شناس سنّی، نقل کردند که:

«وی شراب فروش بوده و ابوحاتم وی را از نظر نقل حدیث، ضعیف دانسته(۴) و عقیلی نیز درباره اش گفت: در احادیثش اضطراب وجود دارد.»(۵)

هم چنین فردی به نام «سهل بن ذکوان» در سند این احادیث می باشد که «ابن معین» درباره اش گفته حدیث وی حجّت نمی باشد و «ابوحاتم» نیز پیرامون وی گفت: حدیث وی نوشته می شود، ولی به آن استناد نمی گردد.(۶)

۱- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۳۴۳

۲- پیش از این، دیدگاه دانشمندان رجال شناس عامّه را درباره وی نقل کردیم.

۳- در صفحات آینده، با دیدگاه دانشمندان عامّه درباره این دو نفر آشنا خواهیم شد.

۴- الغدیر، ج ۱۰، ص ۹۳، به نقل از میزان الاعتدال، و لسان المیزان و...

۵- الضعفاء العقیلی، ج ۳، ص ۱۸۱

۶- الغدیر، ج ۱۰، ص ۹۳، به نقل از میزان الاعتدال، و لسان المیزان و...

نکته ای که مأمون بر آن انگشت نهاد، مسأله فرماندهی دیگران بر شیخین بود که نشان از برتر و بهتر نبودن آنان بر دیگر صحابه دارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در طول زندگی خود، هرگز علی علیه السلام را مأمور کسی نساخت و این خود افتخار و امتیازی برای آن حضرت است که تحت فرمان و ریاست کسی جز پیامبر، در نیامد، بلکه همیشه رئیس دیگران و در هر جنگی پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود.

ولی ابوبکر و عمر و بسیاری دیگر از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم همواره فرمانبردار دیگران بودند. مثلاً آن دو، در جنگ «ذات السّلاسل» تحت فرمان عمرو عاص قرار گرفتند.

گویند همین که به میدان جنگ رسیدند، عمرو عاص دستور داد که آتش روشن نکنند. عمر بن خطاب عصبانی گشته و خواست با وی گلاویز شود، ولی ابوبکر او را بازداشت و به وی فهماند که چون عمرو بن عاص آشنایی به جنگ داشته، لذا پیامبر او را فرمانده لشگر نموده است. عمر هم دست از او برداشت.(۱)

عدم همراهی با لشگر اسامه

عدم همراهی با لشگر اسامه

هم چنین در روزهای آخر عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، به فرمان آن حضرت، مأمور حضور در لشگر اسامه بن زید شدند.

اصل جریان مربوط به «لشگر اسامه» نیز مورد قبول تمام دانشمندان شیعه

۱- اجتهاد در مقابل نصّ، ص ۳۹۴، شماره ۵۰، به نقل از حاکم نیشابوری.

و سنّی می باشد و کسی آن را انکار نمی کند.

خلاصه ی داستان هم از این قرار است که:

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در روزهای آخر عمر مبارک خود، لشگری را مهیّا و بسیج فرمود تا با رومیان به نبرد بپردازند و فرماندهی آن را به اسامه که جوانی شایسته و بین ۱۷ تا ۲۰ سال سنّ داشت واگذار فرمودند و غالب مهاجر و انصار را مأمور به تجهیز و حضور در آن لشگر نمودند که به اتّفاق مورّخین، سران کودتای بدفرجام سقیفه یعنی ابوبکر و عمر و ابوعبیده و....نیز از آن جمله بودند.

گویا آن حضرت خواستند تا با اعزام این افراد، مدینه برای امامت حضرت امیر علیه السلام مهیّا نمایند.

به هر حال، آن حضرت برای تحریک روح سلحشوری و غیرت دینی افراد، شخصا پرچمی برای اسامه بست و به او دستور حرکت داد.

اسامه پرچم را به «بریده» داد و منطقه ی «جُرْف» را اردوگاه خود قرار داد تا سربازان اسلام دسته دسته به آنجا بیایند و همگی در وقت معیّنی حرکت کنند.

پدر اسامه، یعنی زید بن حارثه قبلاً در جنگ موته بدست همین رومیان به شهادت رسیده بود و هدف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از انتخاب وی، هم جبران آن مصیبت برای وی و هم بر اساس شایستگیهای فردی وی بوده است و آن حضرت بدین وسیله، به همگان نشان دادند که مقام و موقعیّتهای اجتماعی، جز لیاقت و کاردانی، چیز دیگری نمی خواهد و جوانی و سنّ کم، با داشتن لیاقت و شایستگی منافاتی ندارد.

ولی گروهی از صحابه، از انتصاب اسامه به فرماندهی لشگری که سالمندان و بزرگانی در آن قرار گرفته بودند، به شدّت انتقاد نموده و در برابر دستور صریح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مقاومت به خرج داده و سر به طغیان و عصیانگری گذاشتند و از اطاعت، سر باز زدند.

پیامبر اکرم از اعتراض آن ها به شدّت خشمگین شدند، تا جایی که در عین بیماری و در حالی که سر مقدّس را از شدّت تب بسته و حوله ای به خود پیچیده بودند، به منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی فرمودند:

«ای مردم! این چه سخنی است که از بعضی از شما، راجع به انتصاب اسامه از جانب من، سر زده است؟ این که مرا در انتصاب اسامه مورد سرزنش قرار می دهید، تازگی ندارد، قبلاً نیز در مورد فرماندهی پدرش، از من نکوهش نمودید! به خدا سوگند؛ زید لیاقت داشت که فرمانده لشگر باشد و بعد از او، پسرش هم این لیاقت را دارد.»

آن گاه سفارش أکید فرمود که هر چه زودتر خود را به لشگرگاه اسامه برسانند. متعاقب آن اصحاب دسته دسته و نیز خود اسامه، با حضرت وداع نموده و به طرف جُرف حرکت کردند.

حتّی بنابر بعضی روایات اهل سنّت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند:

«جَهِّزُوا جَیشَ اُسامه، لَعَنَ اللّه مَن تَخَلّفَ عَنهُ.»

«در سپاه اسامه گرد آیید، خدا لعنت کند کسی که از آن تخلّف نماید.»

به راستی آیا متخلّفین نمی دانستند که قرآن کریم، در آیات فراوان، اطاعت محض از پیامبر را واجب نموده است؟ مگر قرآن نمی فرماید:

«وَ ما کانَ لِمُؤمِنٍ وَ لا مُؤمِنَهٍ اِذا قَضَی اللّه وَ رَسُولُه اَمْرا اَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرهُ مِنْ اَمْرِهِم وَ

مَن یَعْصِ اللّه وَ رَسُولُهُ فَقَد ضَلّ ضَلالاً مُبینا.»(۱)

«هیچ مرد و زن مؤمنی را اختیار نیست در کاری که خدا و رسولش حکم کنند و هر کس نافرمانی خدا و پیامبرش را بکند، بی گمان در گمراهی آشکاری فرو رفته است.»

گویا عدّه ای تنها وظیفه ی دینی خود را، توجیه انحرافات دیگران می دانند و از همین رو، توجیهات فراوانی که بدتر از گناه می باشند، برای این تخلّف یا به تعبیر قرآن کریم «گمراهی آشکار» نموده اند که توسّط فرهیختگان ما، جواب آن توجیهات مفصّلاً داده شده است.(۲)

« مناظره»

اشاره

« مناظره»

چهارمی گفت: ابوبکر درِ خانه اش را بست و گفت: هر کس بیعت خود را پس بگیرد، من بیعت او را فسخ می کنم. علی علیه السلام به او گفت:

«پیغمبر تو را مقدّم داشتند، چه کس می تواند تو را از این مقام محروم سازد؟»

مأمون گفت: این سخن نیز باطل است، زیرا خودتان روایت می کنید که علی علیه السلام از بیعت ابوبکر تا بعد از رحلت حضرت فاطمه علیهاالسلام خودداری کرد(۳) و آن بانو وصیّت کرد که شبانه، کار غسل و دفنش را انجام دهند تا آن ها در تشییع جنازه اش حضور پیدا نکنند.

از طرف دیگر اگر راستی پیامبر، ابابکر را برگزیده بود، پس وی به چه میزان و معیاری می خواست استعفا داده و بیعت را فسخ کند؟ و نیز روی چه قانونی (در سقیفه) می گفت: من یکی از این دو نفر یعنی «ابو عبیده و عمر» را برای بیعت پیشنهاد می کنم؟

۱- سوره احزاب، آیه ی ۳۶.

۲- با تلخیص از: اجتهاد در مقابل نصّ، ص ۸۸ به بعد، به نقل از کتاب های متعدّد اهل سنّت.

۳- ابن قتیبه ی دینوری، الامامه و السّیاسه، ج ۱، ص ۲۰

« توضیح»

اشاره

« توضیح»

زیر فصل ها

آیا ابوبکر استعفا داد؟

امتیازی بر حقانیت!

آیا ابوبکر استعفا داد؟

آیا ابوبکر استعفا داد؟

در سند این روایت مجعول، افرادی به چشم می خورند که از نظر اهل سنّت مردود و ضعیف می باشند.

به عنوان نمونه، افرادی چون «یونس بن ارقم»؛ «تلیـد بن سـلیمان»؛ «داود بن عوف ابو الجحاف» و «احمد بن یونس بن المسیّب الضبّی» در سند این روایت می باشند، که با چشم پوشی از دیدگاه دانشمندان شیعه، مورد مذمّت دانشمندان عامّه قرار گرفتند.

در ضعفاء العقیلی آمد:

«یونس بن ارقم ضعیف الحدیث است.»(۱)

رازی به نقل از «ابن معین» گوید:

«حدیث تلید بن سلیمان اعتبار ندارد.»(۲)

ابن حبّان نیز گوید:

«ابن معین به شدّت به وی حمله کرده و دستور به ترک روایاتش داده است.»(۳)

ابو نعیم اصفهانی می گوید:

«تلید بن سلیمان به دروغگویی و جعل حدیث متّهم است.»(۴)

ذهبی به نقل از «ابن عدی» گفته که:

۱- ابن قتیبه ی دینوری، الامامه و السّیاسه، ج ۲، ص ۶۴.

۲- الجرح والتّعدیل، ج ۲، ص ۴۴۷.

۳- المجروحین، ج ۱، ص ۲۰۴.

۴- الضعفاء، ص ۶۸.

«نزد من روایات ابوالجحاف مورد استناد نیست.»(۱)

پس این روایت، از سندی قابل اعتبار، حتّی نزد اهل سنّت نیز برخوردار نیست.

اما از نظر محتوی باید گفت که از مجموع مطالب گذشته، جواب این ادّعای باطل و حدیث جعلی، به خوبی روشن می گردد. چرا که هرگز تصوّر نمی شود و در تاریخ، جایی دیده نمی شود که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم، ابوبکر را بر علی علیه السلام ترجیح داده باشند، غیر از یک مورد و آن هم در جریان قرائت آیات ابتدایی سوره توبه بود که ابتداء ابابکر را برای قرائت آن در حجّ، اعزام داشتند و به اتّفاق تمام مورّخین اسلام، اعمّ از شیعه و سنّی، جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل گشته و از طرف خداوند سبحان به آن حضرت، فرمودند که این آیات را جز تو و یا کسی که مثل تو و از تو باشد، نباید بر مردم بخواند و پس از آن بود که آن حضرت، علی علیه السلام را اعزام نمود تا آیات را از ابی بکر گرفته و بر مردم قرائت فرمایند و...(۲)

علاوه بر این، اگر واقعا علی علیه السلام معتقد به این بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر را مقدّم داشته و او را برای امر خلافت نیز، صالح دانستند، پس چرا تا زمانی که سرور زنان عالم یعنی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام در دنیا بودند، از بیعت خودداری می فرمودند؟! آیا (نعوذ باللّه) به خاطر هوای نفس و طمع در حقّ دیگران بود؟!

اگر این ادّعا درست باشد، پس چرا آن حضرت بر مظلومیّت خود همواره

۱- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۸.

۲- علامه امینی در الغدیر، ج ۱، ص ۳۳۸ به بعد از ۷۳ دانشمند عامّه این جریان را نقل فرمودند.

تأکید می فرمودند؟! کدام حقّ از وی غصب شد و چه ظلمی به ایشان گشت؟! آیا جز حق حاکمیّت، چیز دیگری در میان بود؟!

امتیازی بر حقانیت!

امتیازی بر حقانیت!

تنها جایی که مورد ادّعای اهل سنّت هم می باشد، و آن را به عنوان یک امتیاز و دلیل بزرگ و تاریخی! بر حقّانیّت ابابکر می دانند، مربوط به اواخر عمر شریف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می باشد که آن حضرت در بستر بیماری و ظاهرا بیهوش بودند.

اگر تنها امام جماعت شدن، دلیل بر خلافت باشد، پس «عتاب بن اسید» (متوفّی جمادی الاولی ۱۳ .ق.) باید در خلافت بر ابوبکر مقدّم و شایستگی او بیشتر باشد، چرا که به اتّفاق مورّخین، هنگام فتح مکّه، از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، امامت نماز صبح و مغرب و عشاء به وی واگذار شد و خود آن حضرت با وجود سلامت کامل، نماز ظهر و عصر را اقامه می فرمودند.(۱)

مسلّما کسی که با حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و در عین سلامتی آن بزرگوار و با حضور دیگر اصحاب، به امامت در نماز منصوب می شود، به مراتب شایسته تر از کسی است که به وقت ضرورت و هنگام کسالت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم به این امر نهاده شود.

تازه اگر هم این اقامه ی جماعت، دلیل بر فضیلت باشد، زمانی است که ادامه یابد و حال آن که همان روایات عامّه، اتّفاق بر این دارد که پیامبر

۱- ابوالقاسم الکوفی، الاستغاثه، ج ۲، ص ۱۵؛ فرازهایی از تاریخ اسلام، ص ۴۵۵

صلی الله علیه و آله وسلم با همان حال نقاهت، وارد مسجد شده و او را کنار زدند!

پس همین روایت، نه تنها دلیلی بر امتیاز و فضیلت ابوبکر نشد، بلکه نتیجه ی عکس برای آنان داده و مایه ی وهن ابوبکر می باشد، چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وقتی متوجّه توطئه گشتند، حرکت نموده و او را برکنار فرمودند و همین حرکت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشان می دهد که اوّلاً: دستور اوّلیه نیز، از طرف عایشه بوده است نه از طرف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ؛ چرا که اگر از طرف آن حضرت بوده باشد، عزل فوری، بدون آن که مسأله ای حادث شده باشد، معنی نداشته و دور از حکمت است.

ثانیا: این عمل قاطع، نشانه ی آن است که حضرت، وی را شایسته اقامه ی نماز برای مسلمین نمی دانستند، تا چه رسد به خلافت؛

ابن ابی الحدید معتزلی پس از بیان روایتی مربوط به این جریان و تحلیل آن و بیان اشکالات، می گوید:

«و هذا یوهم صحّه ما تقوله الشیعه من انّ صلوه ابابکر کانت عن امر عائشه.»(۱)

«این اشکالات، این توهّم را ایجاد می کند که حرف شیعه درست می باشد که نماز خواندن ابوبکر به جای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، از طرف عایشه بوده نه از طرف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم .»

پس نتیجه می گیریم که این مطلب، تهمتی بیش به امیرمؤمنان علیه السلام

نمی باشد و آن حضرت هرگز چنین چیزی را نفرمودند.

نکته ای که در گفتار مأمون به آن اشاره گشت، پیشنهادی بود که توسّط ابوبکر برای خلافت عمر و ابوعبیده جرّاح در روز سقیفه مطرح شد. چنان که مورّخین گفته اند، وی در روز سقیفه به مردم می گفت:

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۳۴

«من شما را به بیعت یکی از این دو نفر می خوانم، چرا که هر دو نفر را شایسته ی این کار می دانم. با یکی از این دو مرد (عمر و ابوعبیده) بیعت نمایید.»

و نیز او و عمر، رو به ابوعبیده (که گورکن مدینه بود) کرده و گفته بودند:

«رسول خدا تو را امین امّت قرار داد، بیا تا با تو بیعت کنیم.»

حتی وی در اواخر عمرش می گفت:

دوست داشتم که در روز سقیفه ی بنی ساعده، خلافت را به گردن یکی از آن دو می انداختم و خود وزیرش می گشتم.»(۱)

و نیز روزها بعد از بیعت و به شکل گوناگون از مردم می خواست که بیعت خود را پس گرفته و با دیگری بیعت نمایند.(۲)

اگر واقعا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وی را برگزیده و با فرستادن او برای اقامه ی نماز، مردم را متوجّه خلافت او ساختند، پس چرا از زیربار این مسئولیت شانه خالی کرده و آن را به عهده دیگران می نهاد. او اگر خود را مستحقّ خلافت می دانست، هرگز نمی بایست از مردم بخواهد بیعت خود را فسخ نموده و با دیگری بیعت نمایند.

آیا استعفا از خلافت در عین شایستگی! قابل قبول است؟

علاوه بر این، اگر پیامبر، او را برای این امر، مقدّم کرده بود، پس چرا در روز سقیفه، هر کدام از صحابه، سعی می کردند که خلافت به آن ها یا یکی از خاندانشان برسد؟ آیا با خبر نبودند؟!

و چرا عمر این را در سقیفه مطرح نساخت و فقط به جریان مصاحبت در

۱- الغدیر، ج ۵، ص ۳۴۲؛ ج ۱۰، ص ۸ و...

۲- الغدیر، ج ۵، ص ۳۶۸

غار اشاره کرد؟ و چرا افرادی چون سعد بن عباده از بیعت با ابی بکر درسقیفه خودداری و اعتراض شدید نمود و به شام رفته و در آنجا به دست عدّه ای از اجنّه ی تروریست! کشته شد؟ و چرا و چرا و چرا...؟

« مناظره»

اشاره

« مناظره»

دانشمند دیگری گفت:

«عمرو عاص روزی به پیامبر گفت: کدامیک از زنان نزد شما محبوبترند؟ فرمود: عایشه؛ عرض کرد: از مردان چه کسی؟ فرمود: پدرش!»(۱)

مأمون در جواب گفت: این هم باطل است، زیرا خودتان روایت کرده اید که پیامبر اسلام مرغ بریانی در مقابل خود گذارده بود و فرمود: خدایا! محبوبترین بنده خود را برسان تا با من از این غذا بخورد، در این هنگام علی علیه السلام وارد شد. کدامیک از این دو روایت شما صحیح است؟!

« توضیح»

اشاره

« توضیح»

زیر فصل ها

محبوبترین افراد کدامند؟

برترین همسر پیامبر کیست؟

محبوبترین افراد کدامند؟

محبوبترین افراد کدامند؟

این هم ادّعای باطل دیگری است که بعضی از عامّه مطرح ساختند.

چرا که اوّلاً: این روایت، با تعداد فراوانی از روایات که از طریق شیعه و سنّی نقل شد و طبق آن روایات، علی علیه السلام و

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام محبوبترین افراد نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بوده اند، تناقضی آشکار دارد.

جالب این که خود عایشه، ناقل بعضی از آن روایات است.

۱- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۱۶

ابن ابی الحدید از ابوجعفر اسکافی نقل می کند که:

از عایشه درباره محبوبترین افراد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند، گفت:

«محبوبترین مردان، علی صلی الله علیه و آله وسلم و محبوبترین زنان نیز، فاطمه ی زهرا علیهاالسلام بوده است.»(۱)

زرندی حنفی از عوام بن حوشب نقل می کند که می گوید پسر عمویی داشتم به نام «مجمع» که گفت: با مادرم نزد عایشه رفتیم. مادرم به او گفت: حضور خود را در جنگ جمل، چگونه ارزیابی می کنی؟

گفت: از مقدّرات الهی بود!!

مادرم درباره علی علیه السلام از وی پرسید. وی گفت:

«از من درباره محبوبترین افراد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدی، خودم دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن ها را زیر پارچه ای گرفته و فرمود:

«خدایا اینها اهل بیت من هستند. خدایا! رجس و پلیدی را از آن ها دور کرده و آنان را پاکیزه گردان.»

من گفتم: یا رسول اللّه ! من هم از اهل بیت شما هستم؟

فقط فرمود: تو بر خیر هستی!.»(۲)

سیوطی از دانشمندان مفسّر عامّه نقل می کند که عایشه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم عرض کرد: گرامیترین خلق نزد شما چه کسی است؟

فرمود: مگر آیه ی «انّ الّذینَ امَنُوا وَ عَمِلُواالصّالِحاتِ اُولئِکَ هُم خَیْرُ الْبَریّه»(۳) را

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۵۳.

۲- نظم درر السّمطین، ص ۱۳۳؛ شرح الاخبار قاضی نعمان مغربی، ج۱، ص ۱۴۰؛ حاکم نیشابوری پس از نقل حدیثی با همین مضمون در مستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۴، می گوید: این حدیث به شرط بخاری و مسلم صحیح است، ولی آنان ذکر نکردند!

۳- سوره بیّنه، آیه ی ۷؛ «آنانکه ایمان آورده و عمل شایسته انجام می دهند، بهترین آفریدگان هستند.»

نخوانده ای؟!(۱)

با توجّه به این که آیه ی فوق، بالاتّفاق درباره علی علیه السلام نازل شد، (چنان که گذشت.)، هدف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از این سؤال کاملاً روشن می شود که علی علیه السلام گرامیترین افراد نزد من است.

هم چنین از عایشه نقل شد که گفت:

«به خدا سوگند؛ کسی را محبوبتر از علی، نزد پیامبر خدا ندیدم.»(۲)

در روایات عامّه آمده است: وقتی ابوبکر در جایی نشسته بود، علی بن ابی طالب علیه السلام از دور نمایان شد. چون ابوبکر او را دید، گفت:

«هر کس خوش دارد به کسی که بزرگترین مردم در مقام و منزلت و نزدیکترین مردم به پیامبر و برترین مردم به نام و نشان و بزرگترین مردم در بی نیازی از مردم که از جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به دست آورده، بنگرد، به این کسی که از دور نمایان شد، بنگرد.»(۳)

مانند آنچه که ذکر شد، روایات بی شماری از فریقین وارد شد که به خوبی، حضرت امیر علیه السلام را محبوبترین افراد نزد آن حضرت معرّفی می کند، در نتیجه، باطل بودن حدیث ساختگی مورد ادّعا را هر عقل سلیمی درک می نماید.

ثانیا: در این روایت هم، افراد معلوم الحالی نقش دارند که وجود آن ها، جعلی بودن حدیث را روشن تر می سازد. مانند شخص عمرو عاص که دشمنی وی با علی علیه السلام، بر همگان از روز روشن تر است.

۱- درّ المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹؛ سیوطی پس از این حدیث، روایات دیگری نقل می کند که نزول آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام را اثبات می کند.

۲- الغدیر، ج ۳، ص ۲۳، به نقل از: مستدرک حاکم، خصائص نسائی، ریاض النضره و...

۳- مناقب خوارزمی، فصل ۱۴، ص ۹۸ ؛ نظم درر السمطین، ص ۱۲۹ و دیگران.

علاوه بر این، «حجاج بن ارطاه» نیز در سند حدیث می باشد که از «تدلیس کنندگان» معرّفی شده است.(۱)

برترین همسر پیامبر کیست؟

برترین همسر پیامبر کیست؟

بنابر روایات مختلف که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم حتّی از طریق اهل سنّت به ما رسیده، حضرت خدیجه ی کبری علیهاالسلام افضل همسران پیامبر خدا بودند و درست به همین جهت بود که همواره مورد تجلیل آن حضرت واقع گشته و خداوند نیز به پاس زحمات حضرت خدیجه و ایثار و گذشت وی، نور پاک فاطمه ی زهرا علیهاالسلام سرور زنان دو جهان را در وجود خدیجه جای داده و رحم و دامان پاکش را محل پرورش بی بی دو عالم علیهاالسلام قرار داد.

خود عایشه روایت می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هر وقت از خدیجه یاد می کرد، بسیار از او مدح و ستایش می کرد.

روزی گفتم: چقدر از خدیجه یاد می کنی؟! با آن که خداوند بهتر از او را به تو داده است!

پیامبر فرمود: خدا بهتر از او را به من نداده است. وقتی همه مرا تکذیب کردند، او مرا تصدیق کرد و وقتی مردم مرا از همه چیز محروم کردند، او با مال اش، با من مساوات کرد و خدا از وی فرزندانی به من عنایت فرمود، با آن که از زنان دیگر (مثل عایشه و حفصه و...) فرزندی به من نداد.(۲)

۱- ابن حجر، طبقات المدلّسین، ص ۶۹ ؛ به نقل از ذهبی.

۲- الافصاح، ص ۲۱۷، به نقل از مسند احمد، کنزالعمّال و...؛ معجم الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۳ _ ۱۵.

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر همسرش صفیّه وارد شد و او را گریان یافت.

فرمود: چرا گریه می کنی؟

صفیّه گفت: شنیده ام عایشه و حفصه درباره من جملات نامربوطی گفته اند (و مرا مورد تمسخر قرار داده و خود را بهتر از من می دانند).

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: چرا به آنان نگفتی چگونه شما از من بهتر هستیدو حال این که پدرم هارون و عمویم موسی و شوهرم حضرت محمّد صلی الله علیه و آله وسلم است؟!(۱)

عالم بزرگ اهل سنّت، «علامه مناوی» ابتدا حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را نقل می کند که فرمود:

«سرور زنان بهشت چهار زن می باشند، مریم، فاطمه علیهاالسلام، خدیجه علیهاالسلام و آسیه همسر فرعون.»

آن گاه به نقل از یکی از بزرگان خود می نویسد:

«این حدیث صراحت دارد بر این که حضرت خدیجه بر عایشه و سایر همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم برتر بوده است.»(۲)

راستی اگر قرار بود عایشه و پدرش، محبوبترین افراد نسبت به پیامبر باشند، پس معنی این همه روایت که اهل سنّت در محبوبیّت علی علیه السلام و افضلیّت حضرت خدیجه بر سایر همسران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم، نقل کردند، چه می شود؟!

۱- المراجعات، جواب نامه ی ۳۶ به نقل از الاستیعاب و الاصابه و تفسیر المنار و...

۲- فیض القدیر، ج ۴، ص ۱۶۳

« مناظره»

اشاره

« مناظره»

عالم دیگری گفت: علی علیه السلام گفت:

«...أَلا مَنْ فَضَّلَنی عَلی أَبیبَکر وَ عُمَر بَعْد مَقامی هذا فَعَلَیْهِ ما عَلَی الْمُفْتَری.»

«هر کس مرا بر ابی بکر و عمر فضیلت دهد، او را حدّ افتراء می زنم.»

مأمون گفت: چگونه ممکن است کسی را که مستحقّ حدّ نیست، تازیانه بزنند؟ چرا که در این صورت فرمان خدا را مخالفت کرده است (پس علی علیه السلام چنین سخنی را هرگز نگفت).

علاوه بر این، ابوبکر رهبر و پیشوای شما گفته است:

«وَلَّیْتُکُم وَ لَسْتُ بِخَیْرِکُمْ.»(۱)

«بر شما حاکم گشتم، در صورتی که بهترین شماها نیستم.»

اینک بگویید این اقرار ابوبکر و آن کلام علی، کدام درست و کدامشان راستگوترند، با این که دو حدیث متناقض هستند.

از اینها گذشته، ابوبکر در این گفتار یا راستگو و یا دروغگوست.

اگر راست گفت، از کجا فهمید؟ اگر به وحی باشد که وحی بعد از پیامبر قطع شد و اگر نظر شخصی اوست که خیال و نظر، تحیّر و سرگردانی است و در صورتی که دروغگو باشد، محال است که عهده دار رهبری و پیشوایی و متصدّی احکام و حدود مسلمین گردد.

« توضیح»

اشاره

« توضیح»

هر چند که با توضیحات گذشته، از شرح این فرازها بی نیاز می باشیم، ولی

۱- این جمله را بزرگـانی از عامّه در کتاب هایی چون «المعیار و الموازنه، ص ۳۹ به بعد»؛ «شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۹؛ ج ۲، ص ۵۶؛ ج ۱۷، ص ۱۵۸»؛ «کنز العمّال، ج ۵، ص ۶۳۶، شماره ۱۴۱۱۸»؛ «تفسـیر قرآن قرطبی، ج ۳، ص ۲۶۲» و «تأویل مختلف الحدیث، ص ۱۰۹» و...نقل کردند.

جهت کامل شدن و روشن تر شدن بحث، به شرح مختصر این بخش می پردازیم.

روایت مورد ادّعا در این فراز، در بعضی از کتاب های عامّه آمده است.(۱)

در میان راویان این روایت، عبدالملک بن عمیر می باشد، که پیش از این، درباره چهره کریه او سخن گفته بودیم.

علاوه بر این فرد، افراد دیگری چون «شعیب بن میمون»؛ «شبابه بنسوار»؛ «محمد بن عبد بن عامر»؛ «محمد بن طلحه» نیز در سند روایت می باشند که در دیدگاه دانشمندان عامّه مورد اطمینان نمی باشند. بخاری می گوید:

«قبول روایات وی (شعیب) نیاز به تأمّل و نظر دارد.»(۲)

عقیلی نیز همین گفتار بخاری را درباره اش تکرار می کند.(۳)

عجلی و رازی درباره اش می گویند:

«مجهول و ناشناخته است.»(۴)

ذهبی و ابن حجر عسقلانی نیز به نقل از افراد مختلفی چون «ابن حبّان و ابو حاتم» وثاقت وی را زیر سؤال می برند.(۵)

عقیلی «شبابه» را در ردیف راویان ضعیف ذکر می کند.(۶)

ابو حاتم نیز می گوید:

۱- طبقات المحدّثین باصبهان، ج ۳، ص ۴۲۵؛ تاریخ دمشق، ج ۳۰، ص ۳۶۴ و ۳۶۹ و ۳۸۳ و...

۲- تاریخ الکبیر، ج ۴، ص ۲۲۲

۳- ضعفاء العقیلی، ج ۲، ص ۱۸۲

۴- معرفه الثّقات، ج ۱، ص ۴۵۸؛ الجرح و التّعدیل، ج ۴، ص ۳۵۲

۵- میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۷۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۱۲

۶- ضعفاء العقیلی، ج ۲، ص ۱۹۵

شبابه راستگو می باشد، ولی به حدیثش استناد نمی گردد.»(۱)

خطیب بغدادی بحث مفصّلی درباره «محمد بن عبد بن عامر» داشته و او را تضعیف می کند و از «دار قطنی» نقل می کند که گفت:

«در حدیث مورد رضایت نیست... دروغگو و جعل کننده حدیث است.»(۲)

آن گاه از «عبدالرحمن بن محمد ادریسی» نقل می کند که گفت:

«احادیث غیر قابل قبول را به افراد موثّق نسبت داده و متّهم به دروغگویی است. گویا احادیث دیگران را سرقت می نموده و... دنباله روی افراد ضعیف و دروغگو را می کرد و ازثقات، چیزهای باطل و ناپسند نقل می کرد...»(۳)

ابن جوزی چندین روایت جعلی را که «محمد بن عبد...» در اسناد آن می باشد، نقل نموده است.(۴)

ذهبی نیز می گوید:

«وی معروف به جعل حدیث می باشد.»(۵)

ابن حبّان درباره «محمد بن طلحه» می نویسد:

«از خطاکاران بوده تا آنجا که از حدّ اعتدال خارج شد...»(۶)

از نوشته های «ابن عدی» برداشت می گردد که «ابن طلحه» از افراد مردود

۱- سلیمان بن خلف الباجی، التعدیل و التّجریح، ج ۳، ص ۱۳۲۷

۲- تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۹۴

۳- تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۹۴.

۴- الموضوعات، ج ۱، ص ۱۰۷، ۲۴۶ و ۳۰۴.

۵- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۳۳.

۶- المجروحین، ج ۱، ص ۲۶۲.

و ضعیف، حدیث نقل می کرد.(۱)

هم چنین از «ابن معین» نقل می کنند که گفته است:

«محمد بن طلحه ضعیف است.»(۲)

از نسایی نیز حکایت می کند که «محمد بن طلحه» قوی نیست.(۳)

با این بررسی، روشن شد که بخاطر وجود راویان مزبور، این روایت در دیدگاه اهل سنّت نیز باید باطل بوده و غیر قابل اعتماد باشد.

تهمتی بزرگ به مولا

تهمتی بزرگ به مولا

صرف نظر از ضعف اسناد این روایت، از نظر عقلی نیز قبول این روایت مشکل و بلکه محال و تهمتی به علی علیه السلام می باشد.

چرا که علاوه بر روایات فراوانی که در افضلیّت آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رسیده و پیش از این، تعدادی از آن ها را نقل نمودیم، کلمات و احادیث فراوانی از خود امیرالمؤمنین علیه السلام موجود است که نشان می دهد همواره آن حضرت، بر افضل بودن خود تأکید می فرمودند و کتاب شریف نهج البلاغه و حتّی کتاب های اهل سنّت نیز، مملوّ از این کلمات حزن آلود امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد.

به عنوان قطره ای از دریا، آن حضرت علیه السلام در بخشی از خطبه ی معروف «شقشقیه» می فرمایند:

۱- کامل ابن عدی، ج ۲، ص ۲۷۷.
۲- کامل ابن عدی، ج ۶، ص ۲۳۶.
۳- کامل ابن عدی، ج ۶، ص ۲۳۷.

«آگاه باشید! به خدا سوگند؛ ابوبکر، جامه ی خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به حکومت اسلامی، چون محور آسیاب به آسیاب است که دور آن حرکت می کند. او آگاه بود که سیل علوم، از دامن کوهسار من جاری است...

شگفتا! ابوبکر که در حیات خود از مردم می خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری در آورد؟! هر دو از شتر خلافت، سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره مند گردیدند.

سرانجام اوّلی حکومت را به راهی درآورد و به دست کسی سپرد که مجموعه ای از خشونت، سختگیری، اشتباه و پوزش طلبی بود...

سپس عمر خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می باشم! پناه بر خدا از این شورا!...»(۱)

و یا در جای دیگر، پس از اشاره به جریان غصب خلافت، فرمودند:

«فَوَ اللّذی لا اِلهَ اِلاّ هُو اِنّی لَعَلی جادّهِ الْحَق وَ اِنّهُم لَعَلی مَزَلَّهِ الْباطِل.»(۲)

«قسم به آن خدایی که جز او خدایی نیست، بدرستیکه من در جادّه حق و مخالفین بر پرتگاه باطل می باشند.»

مگر نه این است که عدّه زیادی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام (چون سلمان، ابوذر، حذیفه بن یمان، صعصعه، میثم تمّار، حجر بن عدیّ، جابر بن عبداللّه انصاری، ابن مسعود، مقداد، کمیل، براء بن عازب، عمّار و...) که غالبا از همراهان پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بوده و در رکاب آن حضرت

۱- بعضی از عامّه در تلاش بودند که این خطبه را ساخته ی ذهن سید رضی قدس سره معرفی نمایند و حال آن که به گفته ی ابن ابی الحدید، «ابن الخشاب» از دانشمندان عامّه گفته که: «نه سید رضی و نه هیچ کس دیگر قادر به بیان چنین خطبه ای نیستند، من این خطبه را در کتبی که ۲۰۰ سال قبل از ولادت سید رضیّ تصنیف نموده اند، دیدم.»، چنان که خود نقل می کند که این خطبه را در تألیفات شیخ خود ابوالقاسم بلخی امام معتزله در زمان دولت «مقتدر باللّه عباسی» دیدم که سالها قبل از تولّد سید رضی بوده، دیدم و...

۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۷.

صلی الله علیه و آله وسلم رشادتها نموده و تاریخ از آن ها به نیکی یاد می کند، همواره بر برتری حضرت علی علیه السلام تأکید فرموده و در هر کوی و برزن به دفاع از حقّ و بیان فضائل آن حضرت می پرداختند؟! آیا اینان حتّی یکبار مورد انتقاد امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر دفاع سرسختانه از آن حضرت قرار گرفتند؟ آیا حضرت امیر علیه السلام آنان را مورد سرزنش قرار دادند؟ تا چه رسد به زدن و اجرای حدّ بر آنان!!

تاریخ گواهی می دهد که این دسته از یاران با وفا، همواره مورد تشویق و عنایت آن حضرت علیه السلام قرار داشتند.

نکته ی دیگر که در جواب مأمون نیز مورد اشاره قرار گرفت، این است که اگر چنین چیزی صحّت داشته باشد، باید این حدّ، پیش از هر کس دیگر، بر خلفا اجرا می شد و آنان به دست حضرت امیر علیه السلام تنبیه می گشتند. چرا که بارها بر افضل و اعلم و اصلح بودن آن حضرت تصریح نموده و خود را پایین تر و کمتر از علی علیه السلام می دانستند.

نمونه ی آن همین جمله ای است که مأمون نقل کرد که ابابکر گفت:

«بر شما حاکم گشتم، در صورتی که بهترین شماها نیستم.»

و یا در هنگامی هم گفته بود:

«اَقیلُونی، اَقیلُونی فَلَسَتُ بخَیرِکُم و عَلیٌّ فیکُم».(۱)

«مرا رها کنید و با وجود علی بن ابیطالب، من بهترینِ شما نیستم».

بعضی از دانشمندان عامه مانند ابن ابی الحدید، اصل «اَقیلُونی» را پذیرفته

۱- احقاق الحق، ج ۸، ص ۲۴۰.

و آن را برای امتحان صحابه و بیعت کنندگان تلقّی نمودند!(۱)

جناب فقیه ایمانی از غزالی و ابن روزبهان نقل می کند که:

«شکّی نیست که این جملات، کناره گیری از خلافت می باشد و ابوبکر با این گفتارش این پیام را رساند که اگر با من، به عنوان فرد افضل بیعت نمودید، پس بیعت خود را پس گیرید، چرا که من، چنین نیستم و افضل و بهترین فرد شما نمی باشم و این علی است که در میان شما می باشد.»

هم چنین از سبط بن جوزی نقل می کند که در این باره گفته است:

«این جمله ی ابوبکر یا برای شوخی بوده، یا قصد جدّی داشته و یا برای امتحان بوده است.

اگر برای شوخی باشد، خلفاء که از این شوخیها مبرّا می باشند و اگر قصد جدّی در کار بوده، پس در حقیقت نقض خلافت کرده است و اگر برای امتحان صحابه بوده، تحقیقا صحابه سزاوار این امتحان نبوده و نیستند! (چون امتحان برای شناخت دغلبازان از راستگویان می باشد).»(۲)

هم چنین ابن عباس می گوید: شبی من با اسب و عمر بر روی قاطر به جایی می رفتیم. پس عمر آیه ای از قرآن که فضیلتی از علی بن ابی طالب علیه السلام در آن بود، قرائت کرد و بعد به من گفت:

«اَما وَاللّه ِ یا بَنی عَبدالمُطَلب! لَقَد کانَ عَلِیٌّ فیکُم اَوْلی بِهذَا الأَمر مِنّی وَ مِنْ اَبی بکْرٍ....»

«به خدا سوگند؛ ای فرزندان عبدالمطلب! همانا علی علیه السلام در بین شما بود که از من و ابی بکر به خلافت و امامت شایسته تر بود.»(۳)

ابن ابی الحدید نیز روایت مشابهی از ابن عباس نقل می کند که عمر به وی گفت:

«یَابْنَ عبّاس! اَما وَاللّه ِ ان کانَ صاحبک هذا لَأَوْلَی النّاس بَعْد رَسُولِ اللّه اِلاّ اَنّا خِفْناهُ عَلی

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۹.

۲- الأمام علی علیه السلام فی آراء الخلفا، ص ۴۷، به نقل از ابوحامد غزالی و ابن روزبهان شیرازی از متکلّمان عامّه و سبط بن جوزی در تذکره الخواصّ.

۳- الغدیر، ج ۱، ص ۳۸۹؛ به نقل از راغب در محاضرات.

اثْنَیْن... خَشیناهُ عَلی حِداثَهِ سِنّه وَ حُبّه بَنی عبدالمطلب....»

«ای ابن عباس؛ آگاه باش! به خدا سوگند؛ این رفیق تو (با اشاره به علی علیه السلام) شایسته ترین افراد به امر امامت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده است، جز آن که ما از دو جهت از وی ترس داشتیم...

آن گاه در جواب ابن عباس که از آن دو چیز پرسید، گفت:

یکی از پائین بودن سنّ علی و دیگر از علاقه ی وی به فرزندان و نسل عبدالمطلب.»(۱)

«ابوجعفر اسکافی» دانشمند معتزلی، در مناظره غیابی با معتقدان به افضلیّت ابابکر، پس از بحث مفصّلی پیرامون نحوه انتخاب وی، به عنوانخلیفه، با صراحت می گوید:

«امّت به خاطر اعتقاد به برتری ابوبکر بر علی بن ابی طالب علیه السلام متمایل به وی نشدند.»

آن گاه می گوید: برای این حرف، به گفتار رافضی ها (شیعیان) که معتقدند: انتخاب ابی بکر، از روی قهر و غلبه و بدون اتّفاق نظر و مشورت بوده، استدلال نمی کنم، بلکه از روایات خودمان استدلال می نمایم که وقتی مردم دیدند انصار با «سعد» بیعت نمودند، آن ها هم بدون مشورت و دقّت و تدبّر، با ابی بکر بیعت نمودند....

برای همین، عمر گفت: بیعت با ابی بکر، کاری بدون تدبّر بوده است..

در ادامه می گوید: گفتار ما را، حرف ابوبکر تأیید می کند که گفت:

«وَلَّیْتُکُم وَ لَسْتُ بِخَیْرِکُمْ.»

وی با این سخن، چیزی را از خود اظهار کرد که بر خلاف حرف شماست و با تصریح، گفتار شما را تکذیب نمود.

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۷۲

ایشان پس از این، توجیه عدّه ای که این حرف ابوبکر را از روی تواضع و ترک خودستایی می دانند، به شدّت ردّ می کند و در ادامه می نویسد:

این درست نیست، چنان که برای مؤمن درست نیست که از روی تواضع مثلاً بگوید: «من مؤمن نیستم.»

می دانید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بالاترین افراد در انصاف و تواضع بود و با این حال برایش جایز نبود که از روی تواضع بفرماید:

«به سوی شما مبعوث شدم، در حالی که بهترین فرد شما نیستم.»

وی سپس دلیل افضل بودن ابوبکر به خاطر انتخاب مردم را به شدّت ردّ کرده و مطالب زیادی می آورد که خلاصه ی آن این است که: ابوبکر از قبل کهافضل نبود و انتخاب دیگران نیز موجب اثبات فضیلت برای وی نمی گردد، مخصوصا که مردم هم از جهت برتری وی بر علی علیه السلام، او را انتخاب ننمودند.(۱)

« مناظره»

اشاره

« مناظره»

شخص دیگری به مأمون گفت: از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل شد که فرمود:

«اَبُوبَکر وَ عُمَر سَیِّدا کُهُولِ اهلِ الْجَنّه.»

«ابوبکر و عمر سرور پیران بهشت هستند.»

مأمون گفت: این محال است، زیرا در بهشت پیری نیست.

چرا که روایت شده: پیرزنی در خدمت پیامبر بود و آن جناب فرمود:

«پیرزنها داخل بهشت نمی شوند.» اشکهای پیرزن جاری شد.

۱- المعیار و الموازنه، ص ۴۰.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: خداوند در قرآن فرمود:

«اِنّا أَنشَأناهُنّ اِنشاءً فَجعَلناهُنّ أبْکارا عُرُبا أَتْرابا.»(۱)

«ما بانوان را بصورت تازه ای در آوریم، آن ها را دوشیزه و شوهر دوست و دل فریب قرار دهیم.»

و با تلاوت این آیات به وی اطمینان دادنـد که سالمنـد در بهشت وجود نـدارد و همه جوان می گردنـد. بنابراین، اگر ابوبکر و عمر جزء این دسته باشند، جوان می گردند و خودتان روایت کرده اید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره حسن و حسین علیهماالسلام فرمود:

«اِنّهما سَیّدا شَبابِ اَهلِ الْجَنّه مِن الاوّلین و الآخِرین وَ أَبُوهما خَیْرٌ مِنْهُما.»

«آن ها دو سرور جوانان بهشت و پدرشان نیز از آن ها بهتر است.»

« توضیح»

اشاره

« توضیح»

زیر فصل ها

پیران بهشت!!

پیران بهشت!!

پیران بهشت!!

علامه امینی قـدس سره با بررسـی روایت، آن را ردّ کرده و ثابت می کنـد که حـدیث ساختگی است، چرا که در میان راویان حدیث «بشّار بن موسی شیبانی» و «یحیی بن عنبسه» می باشند که حتّی از نظر علمای عامّه نیز مردود می باشند.

اینک دیدگاه بعضی از علمای رجال اهل سنّت را درباره این دو نفر مرور می کنیم. ابن معین می گوید:

«وی (بشّار) ثقه نیست، بلکه از دجّالهاست.»

عمرو بن علی نیز گوید:

۱- سوره واقعه، آیه ی ۳۵ _ ۳۷.

«وی ضعیف الحدیث است.»

بخاری درباره اش می گوید:

«حدیثهایش مردود است.»

آجری چنین اظهار می دارد:

«بشّار ضعیف است.»

نسائی نیز می گوید:

«بشّار ثقه نیست.»

ابوزرعه نیز، هم خود و هم به نقل از مدینی او را تضعیف کرد. حاکم ابواحمد هم او را رد کرده و گوید:

«نزد اهل حدیث قوی نیست.»(۱)

عبداللّه بن قدامه درباره یحیی می گوید:

«ضعیف است.»(۲)

بیهقی در سنن کبری، به نقل از «ابن عدی حافظ» و «کمال بن همام» او را تضعیف کرده است.(۳)

ابن حبّان درباره اش به تندی یاد کرده و می گوید:

«وی دجّالی است که حدیث جعل می کرده و روایت کردن از او حلال نیست.»(۴)

دارقطنی نیز وی را «دجّال و جعل کننده روایات» معرّفی کرده است.(۵)

۱- این نظرات از الغدیر، ج ۵، ص ۳۲۳ نقل شد.
۲- شرح کبیر ابن قدامه، ج ۲، ص ۵۷۵
۳- سنن کبری، ج ۴، ص ۱۳۲
۴- المجروحین، ج ۳، ص ۱۲۴
۵- فیض القدیر مناوی، ج ۴، ص ۱۶۳ ؛ هم چنین در «لسان المیزان، ج ۱، ص ۳۶۸»؛ «میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۴۰۰»؛ «الضّعفاء ابونعیم، ص ۱۶۳، شماره ۲۷۶» و «المجموع، ج ۵، ص ۵۵۱» وی را تضعیف کرده و او را دروغگو معرّفی کردند.

جالب این که بعضـی از علمای اهل سنّت نیز، این حدیث را جعلی خوانده و آن را ردّ کردند که «شـیخ شمس الدین الجزری، در اسنی المطالب» یکی از آنان است.

دانشمند نامدار شیعه، شیخ طوسی قدس سره درباره این روایت، سخنی طولانی دارند که به اختصار بیان می شود.

ایشـان می فرماینـد: هر انسـان با انصاف در این روایت دقّت کنـد، می فهمـد که در زمان حکومت بنی امیّه برای مبارزه با خبر معروف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که به صورتهای مختلفی هم نقل شد، ساخته شد که فرمود:

«الحسن و الحسین علیهماالسلام ابنای سَیّدا شَبابِ اَهلِ الْجَنّه.»

این خبر را از عبید اللّه بن عمر روایت کردند که حالش در انحراف از اهل بیت علیهم السلام روشن و مشخّص است.

علاوه بر این، منظور از این روایت از دو حال بیرون نیست:

۱ ــ آنان سرور تمام سالمندان بهشت باشند!

۲ ــ سرور تمام بهشتیانی باشند که در دنیا سالمند بودند!

احتمال اوّل باطل است، زیرا در روایات خودتان نیز آمد که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: تمام بهشتیان جوان خواهند بود. پس سالمندی آنجا نیست تا آنان بر وی سیادت کنند.

احتمال دوّم نیز مردود است. زیرا با روایت دیگر که مورد قبولتان

می باشد، تناقض دارد، زیرا آن روایت تصریح می کند بر این که حسنین علیهماالسلام سرور جوانان بهشتی اند و مقتضایش آن است که ابوبکر و عمر و هر سالمند بهشتی دنیا، داخل در افرادی می گردند که تحت سیادت آن بزرگواران در می آیند.

ولی به مقتضای روایت شما، آنان در بهشت باید سرور حسنین علیهماالسلام باشند، (زیرا آن بزرگواران هم در دنیا به سنّ پیری رسیدند) و این قطعا باطل می باشد.

«مناظره»

اشاره

« مناظره»

دانشمند دیگری گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده که فرمود:

«لَو لَم أُبْعَثْ لَبُعِثَ عُمَر.»

«اگر من مبعوث نمی شدم، عمر مبعوث به پیامبری می شد.»

مأمون گفت: این نیز صحیح نمی باشد. زیرا خداوند می فرماید:

«اِنّا أوحَینا اِلَیکَ کَما أَوْحَینا اِلی نُوحٍ و النّبیّین مِنْ بَعْدِه.»(۱)

و نیز در آیه ای دیگر می فرماید:

«وَ اِذْ أَخَذنا مِنَ النّبیّین میثاقَهُم وَ مِنکَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ اِبْراهیمَ وَ موسی وَ عیسَی بن مَریَم...»(۲)

۱- سوره نساء، آیه ی ۱۶۳؛ ما به سوی تو وحی نمودیم، همانطور که به نوح و سایر پیامبران پس از وی، وحی فرستادیم.

۲- سوره احزاب، آیه ی ۷؛ آن زمان که از پیامبران، هم از تو و هم از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام پیمان گرفتیم.

آیا ممکن است کسی که از او پیمانی نگرفته اند، مبعوث شود و آن که از او پیمان گرفته شد، برانگیخته نگردد؟

« توضیح»

اشاره

« توضیح»

زیر فصل ها

بررسی ادّعای بعثت عمر!

بررسی ادّعای بعثت عمر!

بررسی ادّعای بعثت عمر!

علمای اهل سنّت این جمله را تکذیب کرده اند و گفته اند:

در کامل ابن عدی(۱) در سند روایت ابن لهیعه می باشد که نسائی درباره اش می آورد:

«ابن لهیعه ضعیف است.»(۲)

یحیی بن معین می گوید:

«ابن لهیعه ضعیف است و به احادیث وی احتجاج نمی شود.»(۳)

حمیدی از یحیی بن سعید نقل می کند:

«حدیث ابن لهیعه ارزشی ندارد.»(۴)

ابن مدینی از ابن مهدی نقل می کند که هیچ روایتی از ابن لهیعه نقل نمی کنم.(۵)

۱- ج ۳، ص ۱۵۵

۲- الکامل فی ضعفاء الرجال، ج۴، ص۱۴۵؛ میزان الاعتدال، ج۲، ص۴۷۵.

۳- میزان الاعتدال، ج۲، ص۴۷۵.

۴- تاریخ الکبیر، ج۵، ص۱۸۲ ؛ تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص۴۵۲.

٥- ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٤٧٥ ؛ ضعفاء الكبير، ج ٢، ص ٢٩٣.

ذهبی نیز می گوید:

«ابن لهیعه ضعیف است.»(۱)

دیگر از راویان عمده روایت، «رشدین بن سعد» می باشد که از نظر دانشمندان عامّه مردود است. ابن معین درباره اش گوید:

«ارزشی ندارد و مورد اعتناء نیست.»

ابوزرعه و نسایی هم می گویند:

«وی ضعیف، متروک و مردود است.»

جوزجانی هم گوید:

«نزد او روایات مردود و غیر معتبر فراوان است.»(۲)

ابن جوزی روایت را ذکر کرده و می گوید:

«این روایت صحیح نیست، چرا که در میان راویان آن «زکریّا بن یحیی» و «یحیی بن معین» می باشند که از بزرگترین دروغگویان و جاعلان حدیث می باشند... سپس از «ابن حبان» و «نسایی» و «ابن عدی» که همگی از دانشمندان رجالی عامّه می باشند، نقل می کند که آن ها را مردود و متروک می دانند.(۳)

هیثمی از دانشمندان دیگر اهل سنّت گوید:

«طبرانی روایت را در «معجم الاواسط» نقل کرده است، ولی در سند روایت، «عبدالمنعم بن بشیر» می باشد که ضعیف است.»(۴)

علامه مناوی از دانشمندان دیگر اهل سنّت نیز از هیثمی نقل می کند که

۱- المغنی فی الضعفاء، ج۱، ص۳۵۲، شماره ۳۳۱۷ ؛ میزان الاعتدال، ج۱، ص۱۹۴.
۲- نقل از: میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۵۰.
۳- الموضوعات، ج ۱، ص ۳۲۰.
۴- مجمع الزّوائد، ج ۹، ص ۶۸.

در سند دیگر روایت، «فضل بن مختار» می باشد که ضعیف است.(۱)

اسماعیل بن محمد العجلونی نیز روایت را جعلی معرّفی می کند.(۲)

ابن هندی نیز روایت را جعلی می شمارد.(۳)

علامه امینی قدس سره از دانشمندی سنّی بنام «الصغانی» (یا صنعانی) نقل می کند که حدیث ساختگی است.(۴)

هم چنین صاحب «اسنی المطالب» می نویسد:

«این حدیث جعلی بوده و حافظ ابن حجر هم بر جعلی بودن آن، تصریح کرده است.»(۵)

صاحب غیبت نعمانی نیز از سیوطی دانشمند معروف اهل سنّت نقل می کند که روایت را ساختگی دانسته است.(۶)

به هر حال این حدیث نه تنها از نظر شیعه مردود است، بلکه از دیدگاه دانشمندان منصف اهل سنّت نیز، از درجه ی اعتبار ساقط است.

امّا از نظر معنی نیز این روایت عجیب و تهمت بزرگ به ساحت پیامبر خداست. این روایت به صورتهای دیگری نیز نقل شد. از جمله این که آن حضرت فرمود:

«هر گاه مدّتی از نزول جبرییل می گذشت و وی نازل نمی شد، فکر می کردم بر عمر نازل شده و او را به پیامبری مبعوث کرده است.»

۱- فیض القدیر، ج ۵، ص ۴۱۴.

۲- کشف الخفاء، ج ۲، ص ۱۵۴ و ۱۶۴.

۳- تذکره الموضوعات، ص ۹۴.

۴- الغدیر، ج ۵، ص ۳۱۶.

۵- أسنی المطالب، ص ۱۸۴.

۶- غیبت نعمانی، ص ۷۸.

به راستی آیا جاعلان این حدیث متوجّه کفرگویی خود با این حدیث بودند یا خیر؟!

چرا که معنی این روایت این می شود که (نعوذباللّه) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم چندان به نبوّت خود و ادامه ی آن اطمینان نداشت و گاه و بیگاه نگران بود که نکند نبوّت به دیگری منتقل شده باشد!!

آن هم به کسی مانند عمر که مدّتی طولانی مشرک بوده و با آن که هنگام بعثت، ظاهرا ۲۰ ساله و جوانی سالم بود، به آن حضرت ایمان نیاورد و سرانجام در ششمین سال بعثت و در ۲۶ سالگی ایمان آورد.(۱)

اتّفاقا یحیی بن اکثم در یکی از مناظرات خود با امام جواد علیه السلام به آن حضرت گفت: روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«اگر من به پیامبری مبعوث نمی شدم، حتما عمر مبعوث می شد.»

امام جواد علیه السلام فرمود: کتاب خدا از این حدیث راستگوتر است. خداوند در کتابش فرمود: «به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح....» از این آیه صریحا فهمیده می شود که خداوند از پیامبران پیمان گرفته است، در این صورت چگونه ممکن است پیمان خود را تبدیل کند؟

علاوه بر این، هیچ یک از پیامبران، به قدر چشم بر هم زدنی به خدا شرک نورزیده اند، چگونه خدا کسی را به پیامبری مبعوث می کند که بخشی از عمر خود را با شرک به خدا سپری کرده است؟!

به اضافه ی آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در حالی که آدم بین روح و

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۸۲.

جسد بود (هنوز آفریده نشده بود) من پیامبر شدم.

باز یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر فرمود:

«هیچ گاه وحی از من قطع نشد، مگر آن که گمان کردم که به خاندان خطّاب (پدر عمر) نازل شده است.»

حضرت فرمود: این نیز محال است، زیرا امکان ندارد که پیامبر در نبوّت خود شک کند، زیرا خداوند می فرماید:

«اللّه ُیَصْطَفی مِنَ الْملائِکَهِ رُسُلاً وَ مِنَ النّاس.»(۱)

«خداوند از فرشتگان و هم چنین از انسان ها، رسولانی بر می گزیند.»

(بنابراین با گزینش الهی، دیگر جای شکّی برای پیامبر در پیامبری خویش وجود ندارد.)(۲)

عالم شیعی ابن جریر طبری درباره این حدیث ساختگی نکات جالبی دارد. ایشان می فرمایند:

چه حرف های کفرآمیزی که آن ها به خاطر تمایل و علاقه به عمر نزدند و به چه شکّ و تردیدی گرفتار نشدند؟! وای به حالشان، آن ها می دانند که خداوند از انبیاء گذشته برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم عهد و پیمان گرفت که به او ایمان آورده و یاریش کنند و امّت خود را به نبوّتش بشارت دهند، چنان که در داستان موسی و عیسی علیهماالسلام و... بوده است و این گفتار حضرت عیسی علیه السلام است که فرمود: «یَأْتی مِن بَعْدِی اسْمُهُ اَحْمَد.»(۳)

۱- سوره حجّ، آیه ی ۷۵.

۲- بحار، ج ۵۰، ص ۸۲؛ نقل از مناظرات علمی بین شیعه و سنّیحسینی قمی، ص ۱۶۲.

۳- سوره صفّ، آیه ی ۶.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در میثاق الهی از پیامبران، در رتبه ی اوّل قرار داشت، چنان که فرمود:

«وَ اِذْ أَخَذنا مِنَ النّبیّین میثاقَهُم وَ مِنکَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ اِبْراهیمَ وَ موسی وَ عیسَی بن مَریَم...»(۱)

اما آن ها با این وجود، چنین حرفهایی را درباره عمر می زنند با آن که جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«من به تو در صلب آدم، سلام کردم.»

اگر این گونه باشد که اینان می گویند، پس وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم باید برای عمر مایه ی عذاب باشد، چون اگر ایشان نبود، عمر پیامبر می شد و آن حضرت بود که او را از این مقام رفیع (که بالاتر از آن مقامی نیست) محروم کرده و مزاحم نبوّتش! شد. در نتیجه، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم باید مبغوضترین افراد نزد عمر باشد، چون مانع رسیدن وی به مقام نبوّت و رسالت گردید...(۲)

جالب آن که بعضی چنین می گویند که شیعیان معتقدند که قرار بود علی علیه السلام به پیامبری مبعوث شود، ولی جبرئیل امین (نعوذ باللّه) خیانت کرده و وحی را بر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله وسلم نازل کرده است!!

در حالی که در بین کتاب های معتبر شیعه و حتی در بین مردم کوچه و بازار و بی سواد شیعه نیز، کسی پیدا نمی شود که درباره امیرالمؤمنین

۱- سوره احزاب، آیه ی ۷ ؛ آن زمان که از پیامبران، هم از تو و هم از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام پیمان گرفتیم.

۲- المسترشد، ص ۵۵۰.

علیه السلام چنین ادّعایی کرده یا چنین اعتقادی در درون داشته باشد.

« مناظره»

اشاره

« مناظره»

یکی دیگر از حاضران گفت: پیامبر در یک روز عرفه ای نظر مبارکش به عمر افتاد، پس از یک تبسّم نمکین فرمود:

«اِنّ اللّه تَعالی باهی بِعِبادِهِ عامّه وَ بِعُمَر خاصّه.»!(۱)

«خداوند به (عبادت) بندگان به طور عموم و به عمر به طور خصوص، فخر و مباهات می کند.»

مأمون گفت: این هم محال است، زیرا بنابر این باید پیغمبر با سایرین یکسان و تنهااین خصوصیت و برتری به عمر داده شده باشد و چنین چیزی محال است که خداوند چنین مباهات خصوصی را ویژه عمر ساخته و حتی به پیامبرش در ضمن سایرین فخر نماید!

در این جا مأمون دو روایت جعلی دیگر را به رُخ آنان کشید و پیش دستی کرده و به طور ضمنی قبل از مطرح شدن آن دو روایت، آن ها را ردّ می نماید.

لذا گفت: این روایت خنده دارتر از آن روایت دیگر نیست که می گویند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«دَخَلْتُ الْجَنّه فَسَمِعْتُ خَفْقَ نَعْلَین فَإذا بلال مَولی اَبیبَکْر قَدْ سَبَقَنی اِلَی الْجَنّهِ.»!(۲)

«وقتی داخل بهشت شدم، ناگاه متوجّه صدای کفشی شدم. نگاه کردم، دیدم «بلال، غلام

۱- این روایت جعلی در کتاب هایی چون: «معجم الاواسط طبرانی، ج ۲، ص ۶۱ ــ ج ۷، ص۱۸» و «معجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۴۶» و «کنزالعمّال، ج ۵، ص ۱۸۸، شماره ۱۲۵۶۱ ــ ج ۱۱، ص ۵۸۵» و «کتاب العرش ابن ابی شیبه، ص ۹۱» و... آمده است.
۲- این روایت جعلی در تعداد زیادی از کتاب های عامّه چون: «مسند احمد، ج ۵، ص ۲۹۵ و۳۵۴»؛ «فضائل الصحابه، ص ۳۹»؛ «صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۸»؛ «سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۸۲»؛ «سنن کبری نسائی، ج ۵، ص ۶۶» و... آمده است.

ابی بکر» زودتر از من به بهشت رفت.»

مأمون ادامه داد که شیعه می گوید: علی بهتر و افضل از ابی بکر است، شما می گویید غلام ابی بکر بهتر از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم است! زیرا آن کس که زودتر به بهشت برود، البّته بهتر خواهد بود.

و نیز این خبر در نادرستی، مثل آن خبری است که می گویید:

«اِنّ الشّیطان یَفِرّ مِن حسّ (ظِلّ) عمر.»

«شیطان از عمر می ترسید و از سایه اش فرار می کرد.»

در صورتی که به گفته ی شما، همان شیطان به زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم انداخت که بگوید: «اِنّهُنّ الغَرانیقُ الْعُلی.» آیا شیطان از عمر می ترسید، ولی به زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم (نعوذ باللّه) کفر جاری می ساخت؟!

« توضیح»

اشاره

« توضیح»

زیر فصل ها

مباهات به عمر!

سبقت از پیامبر!

مباهات به عمر!

مباهات به عمر!

اوّلین روایت مورد ادّعا، سعی می نماید عبادت و اخلاص و مراتب معنوی عمر را نه تنها از تمام صحابه، بلکه از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نیز بالاتر و عمیق تر جلوه دهد و این دروغی نابخشودنی است.

در میان کتاب هایی که این روایت به کلمات مختلف نقل شد، نام افرادی به چشم می خورد که باز هم، حتّی از نظر دانشمندان رجال شناس اهل سنّت نیز مردود و ضعیف شمرده شده اند.

مثلاً در سلسله ی اسناد روایت، نام این افراد به چشم می خورد: «اسماعیل

بن عیاش»؛ «ولید بن ولید»؛ «رشدین بن سعد»؛ «محمد بن مهاجر(۱)»؛ «هشام بن عمّار» که همه ی این افراد مورد تضعیف قرار گرفتند.

نسایی می گوید:

«اسماعیل بن عیّاش ضعیف است.»(۲)

عقیلی می گوید:

«عبدالرحمن از اسماعیل بن عیّاش اصلاً روایتی نقل نمی کرد.»(۳)

ابن حبّان نیز می گوید:

«وی در آخر عمرش تغییر کرده و خطاهای زیادی در حدیثش می باشد و خودش نمی دانست.»(۴)

ابن حجر می نویسد:

«دانشمندان در توثیق وی اختلاف کردند...ابن معین و ابن حبان اشاره کردند که وی تدلیس می کرد.»(۵)

ابن حبّان هم چنین می گوید:

«احتجاج به حدیثهای ولید بن ولید حلال نیست.»(۶)

محمد بن علی بن حمزه می گوید:

۱- هر چند در میان رجال اهل سنّت، چند نفر بنام «محمد بن مهاجر» می باشند، ولی ظاهرا وی، همان فرد ضعیف می باشد.

۲- الضعفاء و المتروکین، ص ۱۵۱.

۳- ضعفاء العقیلی، ج ۱، ص ۹۰.

۴- الموضوعات، ج ۱، ص ۲۰۴.

۵- ابن حجر، طبقات المدلّسین، ص ۳۷.

۶- ابن جوزی، الموضوعات، ج ۱، ص ۱۵۲.

«ولید بن ولید ضعیف است.»(۱)

بخاری می گوید:

«حدیث محمد بن مهاجر مورد تبعیت قرار نمی گیرد.»(۲)

احمد بن حنبل گفته است:

«محمد بن مهاجر حدیث وضع می نمود.»(۳)

ابن حبّان نیز گفته است:

«وی حدیث وضع می کرد و به افراد موثّق نسبت می داد.»(۴)

علامه امینی از «ابوداود» نقل کرد که:

«هشام بن عمّار چهارصد حدیث نقل کرد که اساس و پایه ای ندارد.»(۵)

در بخش قبلی، نظر دانشمندان عامّه را درباره «رشدین بن سعد» بیان کردیم و در اینجا اضافه می کنیم که «ابن سعد»؛ «ابن قانع»؛ «دارقطنی» و «ابوداود» نیز گفته اند:

«رشدین، در حدیث، ضعیف می باشد.»(۶)

جالب این که «ذهبی» از علمای اهل سنّت با صراحت می گوید:

«این روایت، خبری باطل است.»(۷)

۱- من له روایه فی مسند احمد، ص ۴۵۷.

۲- ضعفاء العقیلی، ج ۴، ص ۱۳۵.

۳- الموضوعات، ج ۲، ص ۱۳۰.

۴- الموضوعات، ج ۳، ص ۵.

۵- الغدیر، ج ۵، ص ۲۷۰.

۶- الغدیر، ج ۸، ص ۱۴۹.

۷- الغدیر، ج ۵، ص ۳۳۰.

علاوه بر همه ی این مطالب، بنابر روایت زیادی که از طریق اهل سنّت هم به ما رسیده، این علی بن ابی طالب علیه السلام است که بارها مورد مباهات خدا و فرشتگان و...قرار گرفته است.

نمونه اش در جریان «لیله المبیت» می باشد که خواهد آمد.

نمونه های دیگر، احادیث زیر از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است که فرمودند:

«یا اَخی وَ حَبیبی! اِرْفَعْ رَأْسَکَ فَقَد باهَی اللّه بِکَ اهل سبْعَ سَماوات...»(۱)

«ای برادر و حبیب من؛ علی جان! سر بردار که خداوند به تو بر ساکنان هفت آسمان مباهات و افتخار نمود.»

«عَن فاطِمَه علیهاالسلام : خَرَجَ عَلَیْنا رَسُولُ اللّه صلی الله علیه و آله وسلم عَشِیَّهَ عَرَفَه فَقالَ: اِنّ اللّه باهی بِکُم وَ غَفَر لَکُم عامّه وَ لِعَلِیّ خاصّه وَ اِنّی رَسُولُ اللّه اِلَیکُم....، هذا جَبْریل یُخْبِرُنی اَنّ السّعید حَقّ السّعید مَنْ اَحَبَّ عَلِیّا فی حَیاتِهِ وَ بَعْد مَوْتِهِ وَ اَنّ الشّقِیّ کلّ الشّقِیّ مَنْ اَبْغَضَ عَلِیّا فی حَیاتِهِ وَ بَعْد مَوْتِهِ.»(۲)

«فاطمه ی زهرا علیهاالسلام می فرماید: شامگاه عرفه، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بسوی ما آمد و فرمود: خداوند به همه ی شما مباهات نموده و همه را آمرزید و به علی علیه السلام به شکل خاصّ و ویژه، مباهات نمود، ...این جبرئیل است که به من خبرمی دهد که سعادتمند واقعی کسی است که علی علیه السلام را در زمان حیات و بعد از شهادتش دوست بدارد و بدبخت واقعی کسی است که با وی در زمان حیات و یا بعد از مرگش، دشمن باشد.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث دیگری فرمودند:

«...این جبرئیل است که به من خبر می دهد که خداوند عزّوجلّ به من و عمویم عباس و برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام بر ساکنان آسمان و حاملان عرش و ارواح پیامبران علیهم السلام و ملائکه ی

۱- الغدیر، ج ۳، ص ۳۹۲؛ به نقل از «فرائد السمطین»؛ «مناقب خوارزمی» و «ینابیع المودّه.»
۲- معجم الکبیر طبرانی، ج ۲۲، ص ۴۱۵، شرح ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۱۶۹.

آسمانها مباهات نموده است.»(۱)

حال با این وجود، آیا سازندگان حدیث مزبور، توجیه قانع کننده ای برای پیروان خود پیدا خواهند کرد؟!

علاوه بر این، اگر عمر این همه عظمت داشت، باید محبوبترین افراد به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد و حال آن که به تصریح خود عمر، چنین نبود.

دانشمندان عامّه نقل می کنند: عمر برای اسامه ۳۵۰۰ و برای فرزند خودش عبداللّه ۳۰۰۰ درهم مقرّر داشت. عبد اللّه اعتراض کرد که چرا او را بر من مقدّم داشتی؟ به خدا سوگند؛ او در هیچ میدانی بر من سبقت نگرفت!

عمر گفت: چون پدرش زید، از پدر تو نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم محبوبتر و خود اسامه از تو، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم محبوبتر بوده است...(۲)

سبقت از پیامبر!

سبقت از پیامبر!

در این جا چون مأمون احتمال مطرح شدن دو روایت جعلی و معروف دیگر را هم می داد، قبل از آنان، ضعف آن دو روایت را برشمرد تا آنان، اقدام به مطرح کردن آن ها ننمایند.

مضمون روایت اوّل که متأسّفانه به طور گسترده در کتاب های آنان نقل شد، این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به بلال غلام ابی بکر کرده و می گوید چه کرده ای که از من سبقت گرفتی؟ من دیشب (در خواب) وارد

۱- کنز العمّال، ج ۱۱، ص ۴۵۴، شماره ۳۲۱۳۳.

۲- کنز العمّال، ج ۱۳، ص ۲۷۰، شماره ۳۶۷۹۳؛ تاریخ دمشق، ج ۸، ص ۷۱.

بهشت شدم و صدای پایی را شنیدم. پرسیدم این صدا از کیست؟

گفتند: از بلال، غلام ابوبکر می باشد!...

چون این روایت با روایت مجعول دیگری که بعدا خواهد آمد و مضمون آن این است که «ابوبکر را در ترازو قرار دادند و او بر جمیع امّت برتری داشته و...» غالبا تحت یک روایت در کتاب های عامّه نقل شد، بحث از سند حدیث را به آنجا موکول می کنیم.

همان طوری که مأمون اشاره کرد، لازمه یا تصریح این روایت چنین است که بلال پیش از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد بهشت شده و در نتیجه، باید از پیامبر برتر بوده باشد، چون قرآن کریم می فرماید:

«السّابِقُونَ السّابِقُون * اُولِئِک الْمُقَرّبُون»(۱)

از این بالاتر این که، طبق این روایت، پیامبر از بلال استفسار می نمایند که چه کاری باعث سبقت تو بر من شده است؟ گویا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در پی کسب آموزش از بلال می باشد تا به فیض سبقت به بهشت نائل آید!!

آیا می توان به لوازم قطعی این گونه روایات گردن نهاد و آن را پذیرفت؟!

متأسّفانه، در کتاب های اهل سنّت مشابه این روایات و احادیث مجعول زیادی نقل شد که دیگران را بالاتر از پیامبر جلوه می دهد. مانند روایتی که به شکل گسترده نقل گردید که پیغمبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند:

«وارد بهشت شدم و کاخی زیبا و خیره کننده از طلا دیدم. گفتم: این قصر متعلّق به کیست؟ گفتند: مال یکی از جوانان قریش است. آرزو کردم ای کاش مال من باشد. گفتند:خیر؛ مال تو نیست، بلکه متعلّق به عمر بن خطّاب است!! خواستم وارد آن کاخ شوم، ولی غیرت عمر بیادم آمد

۱- سوره واقعه، آیه ی ۱۰ _ ۱۱.

و منصرف شدم!!»(۱)

سبحان اللّه !! به گفته ی مأمون، همین آقایان، در روایاتشان (نعوذ باللّه) شیطان را موفّق به القاء جملاتی (که به داستان غرانیق مشهور است) بر زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می دانند، ولی همان شیطان را از سایه ی عمر فراری می دانند!!

«مناظره»

اشاره

« مناظره»

دانشمند دیگری چنین بیان داشت که: پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم (در روز بدر) فرمود:

«لَوْ نَزَلَ الْعَذابُ ما نَجی اِلاّ عُمَر بن خَطّاب.»!(۲)

«اگر عذاب الهی فرود می آمد، هیچ کس از ما، جز عمر نجات نمی یافت!»

مأمون جواب داد: این مخالف قرآن است، چرا که خداوند می فرماید:

«ما کانَ اللّه ُ لِیُعَذّبَهم وَ أَنْتَ فیهِم.»(۳)

پس شما همان موقعیّتی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داشت، را به عمر می دهید و او را هم قدر پیامبر می دانید؟!

۱- مسند احمد، ج ۳، ص ۱۷۹ و ۱۹۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۸۳ و...

۲- درّ المنثور، ج ۳، ص ۲۰۳؛ تفسیر ثعالبی، ج ۳، ص ۱۵۶؛ جامع البیان طبری، ج ۱۰، ص ۶۳؛ شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۱۲، ص ۱۷۸ و ۱۸۱؛ المستصفی، ص ۱۷۰.

۳- «تا وقتی تو در میان امّت باشی، خداوند آن ها را عذاب نخواهد نمود.»

« توضیح»

اشاره

« توضیح»

زیر فصل ها

نجات مخصوص عمر است!

نجات مخصوص عمر است!

نجات مخصوص عمر است!

در این فراز هم با ادّعایی باطل روبرو هستیم که به شکل گسترده در کتاب های عامّه مطرح می باشد و آن این که عمر تنها کسی است که در صورتنزول عذاب، نجات پیدا می نمود.

ظاهرا شدّت و حرارت مباحثه، این نکته را از یاد مأمون برد که بگوید: بر فرض صحّت این حدیث، نه تنها دوستی عمر با پیامبر ادّعا می شود، بلکه به مفادّ آن، فقط عمر اهل نجات بوده و حتی (نعوذ باللّه) پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هم در زمره هلاک شوندگان قرار می گرفت!

علاوه بر این، آن ها خود روایت کرده و معتقدند که ابوبکر افضل از عمر بوده است، و قطعا کسی که افضل است، باید نجات یابد، پس چطور حتّی ابوبکر هم هلاک می شد و فقط عمر نجات می یافت؟!!

بررسی های تاریخی نشان می دهد که در جنگهای گذشته، افراد سعی در گرفتن اسیر بیشتر، برای دریافت فدیه ی بیشتر داشتند و عدّه ای از مسلمین نیز، در جنگ بدر کبری، که اوّلین غزوه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم با مشرکین بود، با همین خیال، سعی در زنده گذاشتن مشرکین می نمودند تا بتوانند آن ها را اسیر نموده و فدیه ی بیشتری دریافت نمایند. حتّی متوجّه بودند تا بعد از اسارت، کسی ضربه ای به آن ها نزنند تا از قیمتشان کاسته نشود. این کار که ناشی از توجّه فوق العاده به ظواهر و ثروتهای دنیا بود، خطرات زیادی به

دنبال داشـته و چه بسا در اثر غافلگیری، دچار ضـربات غیر قابل جبرانی می گردیدنـد، چنان که در جنگ احد، همین توجّه به غنائم، گروهی از مسـلمانان را به خود مشـغول داشـته و دشـمن از فرصت اسـتفاده کرد و ضربه ی نهایی خود را بر آن ها وارد نمود.

دسـتور الهی در آن جنگها، بر این امر تعلّق گرفته بود که تا حصول اطمینان از پیروزی قطعی و شـکست دشمن، از گرفتن اسیر به منظور استفاده از فدیه، خودداری نمایند.

خداوند ضمن آیات قرآن، به سرزنش این عدّه از مسلمین پرداخته و چنینفرمودند:

«لَولا کِتابٌ مِنَ اللّه سَبَقَ لَمَسّکُم فیما أَخَذْتُم عَذابٌ عَظیم.»(۱)

«اگر فرمـان سـابق الهی نبود (که بـدون ابلاغ، امّتی را کیفر ندهـد) مجازات بزرگی به خاطر چیزی که (از اسـیران) گرفتیـد، به شما می رسید.»(۲)

در تفسیر آیه ی فوق، به خاطر اختلافی که در روایات موجود می باشد، بین مفسّرین اختلاف می باشد.

عدّه ای بر این اعتقادند که بعد از پایان جنگ بدر، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم با اصحاب خود درباره چگونگی رفتار با اسـیران مشورت کرد. ابوبکر توصیه به اخذ فدیه از آنان نمود، چون از بستگان مسلمین بوده و امید به هدایت آن ها می رود و عمر (و بنـا بر بعضـی روایـات، معـاذ) با شـدّت و حـدّت تمام از پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم خواست که آنان را به قتل برسانند، چون همینها بودند که پیامبر

۱- سوره انفال، آیه ی ۶۸

۲- بر گرفته از تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۴۵

صلی الله علیه و آله وسلم را مجبور به ترک مکّه و هجرت به مدینه نمودند و... و نهایتا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تصمیم گرفتند از آنان فدیه گرفته و آنان را آزاد نمایند و عدّه ای هم که مسلمان شده بودند، آزاد کنند و در اینجا آیه ی فوق نازل شد و آنان را که پیشنهاد فدیه داده بودند، با آن که هنوز دستوری از طرف خدا نرسیده بود، مورد سرزنش قرار داد و در همین جا به خاطر عتاب الهی، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«اگر عذاب نازل می شد، فقط عمر بن خطاب (یا معاذ) نجات پیدا می کرد.»

یعنی چون عمر پیشنهاد فدیه را نداده بود، از عذاب احتمالی نجات پیدا می کرد.

لازمه ی این سخن، آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم هم (نعوذ باللّه) مشمولاین عتاب و سرزنش باشند که به هیچ وجه قابل قبول نخواهد بود و حق همان است که در بالا گفته شد، یعنی ملامت و سرزنش، متوجّه گروهی است که قبل از پیروزی کامل، مشغول گرفتن اسیران به منظور هدفهای مادّی شدند و هیچ گونه ارتباطی با شخص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و آن دسته از مؤمنان که هدف جهاد را تعقیب می کردند، ندارد. زیرا شأن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اجلّ از آن است که بدون پشتوانه ی حکم الهی، تصمیمی اتّخاذ نمایند(۱) و این قرآن است که با صراحت درباره فرمایشات آن حضرت می فرماید:

«وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی، اِنْ هُو الاّ وَحیٌ یُوحی.»(۲)

پس آنچه آن بزرگوار، به آن فرمان می دهد، به حکم وحی الهی است در

۱- با استفاده از: تفاسیر المیزان و نمونه در ذیل آیه ی فوق.

۲- سوره نجم، آیه ی ۳.

نتیجه حـدیث مورد ادّعـای آنـان هم از درجه ی اعتبـار ساقـط می گردد، خصوصـا آن که این حـدیث بـا خبری که این امر را مخصوص معاذ می داند، و خود اهل سنّت آن را در کنار این حدیث نقل کردند(۱)، معارض می باشد.

« مناظره»

اشاره

« مناظره»

یکی دیگر از حاضران مجلس گفت:

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم گواهی داده که عمر یکی از ده نفر صحابه ای است که به بهشت می روند!»

مأمون پاسخ داد: اگر این حدیث آن گونه که می پندارید، صحیح باشد، (طبق گفته ی خودتان) عمر به حُذیفه نمی گفت: ترا به خدا سوگند می دهم آیا من از منافقین هستم؟ از آن گذشته، اگر حذیفه را به راستگویی قبول و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسـلم را تصدیق نکرده، اینخلاف دین بوده و وی کافر می گردد. اگر سخن پیامبر را تصدیق کرده، چرا از حذیفه می پرسد؟! پس این دو روایت متناقض است. (و دو چیز متناقض با هم، هرگز صحیح نمی باشند).

« توضیح»

اشاره

« توضیح»

زیر فصل ها

بررسی سند حدیث عشره مبشره

نگاهی به محتوای حدیث

نگاهی به پرونده عشره مبشره

بررسی سند حدیث عشره مبشره

بررسی سند حدیث عشره مبشره

یکی از احـادیث معروف بین برادران اهل سـنّت، که با الفاظ مختلف هم نقل شـد، این است که پیغمبر اسـلام صـلی الله علیه و

آله وسلم به ده نفر از صحابه وعده

۱- جامع البیان طبری، ج ۱۰، ص ۶۳.

بهشت داده و فرمودند که اینها اهل بهشت می باشند. لذا این عدّه، در بین آنان، به «عشره مبشّره» معروف گشتند.(۱)

بررسی های به عمل آمده نشان می دهد که در میان راویان این حدیث، نام افرادی چون «محمد بن طلحه بن مصرف»؛ «عمر بن سعید»؛ «موسی بن یعقوب»؛ «عبداللّه بن ظالم» و... می باشند که باز هم خوشبختانه، دانشمندان رجال شناس عامّه، خودشان آن ها را ضعیف شمرده و خیال ما را راحت نمودند.

نسائی هر کدام از موسی بن یعقوب و محمد بن طلحه را تضعیف کرده و با صراحت می گوید: «قوی نیست.»(۲)

ابن مدینی هم درباره موسی گوید:

«ضعیف بوده و احادیثش مردود است.»(۳)

دارقطنی، «عمر بن سعید» را تضعیف کرده است.(۴)

ابن عدی هم گفته است:

«وی در بعضی روایات، با افراد موثّق مخالفت نموده است.»(۵)

ابن معین درباره محمد بن طلحه به نقل از «مظفر بن مدرک» گوید:

«سه نفرند که باید از قبول روایتشان پرهیز کرد: محمد بن طلحه بن مصرف، ایوب بن عتبه و

۱- این ده نفر عبارتند از: علی علیه السلام و ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن مالک، سعید بن زید بن عمرو بن نفیل، عبد اللّه بن مسعود یا سعد بن ابی وقّاص.

۲- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۲۷؛ کامل ابن عدی، ج ۶، ص ۲۳۷.

۳- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۲۲۷.

۴- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۰۰.

۵- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۰۰.

فلیح بن سلیمان... ابن طلحه ضعیف است.»(۱)

بخاری هم چنین آورده است:

«روایاتی که از طریق عبداللّه بن ظالم از سعید بن زید از پیامبر نقل شد (مثل همین روایت) صحیح نیست.»(۲)

علاوه بر ضعفهایی که ذکر شد، علاّمه ی امینی قدس سره تحقیق جالبی ارائه فرمودند که نقل آن خالی از لطف نیست. ایشان می فرمایند:

سند این روایت به «عبدالرّحمن بن عوف» و «سعید بن زید» منتهی می شود و جز این دو، کسی آن را روایت نکرده است.

طریق روایی ابن عوف منحصر است به «عبدالرحمن بن حمید» از پدرش «حمید بن عبدالرحمن زهری» که گاهی از عبدالرّحمن بن عوف و زمانی مستقیما از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده است. این سند باطل و ناتمام است. زیرا با توجّه به درگذشت حمید بن عبدالرحمن معلوم می شود که وی نه صحابی، بلکه تابعی بوده و عبدالرحمن بن عوف را درک نکرده تا از او روایت کند. وی در سال ۱۰۵ هجری (بنابر نقل احمد بن حنبل و ابن ابی عاصم و ابن خیاط و ابن معین و...) به سنّ ۷۳ سالگی درگذشته، بنابراین، متولّد سال ۳۲ بوده است، یعنی همان سالی که عبدالرحمن بن عوف وفات یافته یا به فاصله ی یکسال پس از آن، به همین سبب، ابن حجر، روایت حمید از عمر و عثمان را منقطع (و غیر قابل قبول) می داند(۳) و عثمان پس از

۱- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۶۵ و ۵۸۸.

۲- ضعفاء عقیلی، ج ۲، ص ۲۶۷.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۴۱.

عبـدالرحمن بن عوف درگذشـته است و طبعا روایت وی از عبدالرحمن بن عوف هم منقطع خواهد بود. لذا، این سـند صـحیح نیست.

پس طریـق روایت منحصـر می شود به شـخص سـعید بن زیـد که خود را هم از «عشـره مبشّـره» شـمرده است و آن را در دوره معـاویه در کـوفه روایـت کرده اسـت و این حـدیث از وی تـا آن زمـان شـنیده نشـده است و هیچکس پیش از آن، از وی نقل ننموده و فقط در آن زمان که دوران تبهکاری و جعل حدیث و تبلیغات سوء بوده، به زبان آورده است.

کسـی از این صحابی نپرسید که چه سرّی در کارش بوده که آن حدیث را مکتوم داشته و نقل نکرده و گذاشته تا زمان معاویه و در دوره خلفای راشدین، هیچ از آن حدیث، یاد ننموده است.

در آن دوره که ایشان و دیگر اصـحاب، سـخت نیازمند چنین روایتی بوده اند تا موضع خویش را محکم سازند و آن را حجّت آورنـد و در اقنـاع منطقی دیگران بکـار گیرنـد و از خونریزیهـا جلوگیری نماینـد و بسـیار حقـوق را کـه در آن سـال هـای پرکشـمکش و خونین پایمـال گشـته، محفوظ و در امان دارنـد؟ گویا این حـدیث روزی که معاویه بر تخت سـلطنت نشسـته و رژیم تباهش را بر مسلمانان تحمیل کرده، به سعید بن زید الهام گشته است نه این که آن ها را دهها سال پیش از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله وسـلم شنیده باشد. گمان قوی می برم که سعید بن زید هنگامی که نتوانست حملات و دشنامهای مخالفین امیرالمؤمنین علیه السـلام را تحمّل کنـد و در برابر کسانی که معاویه بر کوفه گماشـتهبود، مقاومت نمایـد و نسـبت به دسـتگاه حاکمه نیز موضع مخالف گرفته بود، چنان که از بیعت با یزید و موافقت با ولایتعهدی او خودداری

ورزیده و در آن مورد، به مروان بن حکم سخنی خشن گفته بود، بر جان خویش از تصمیمات تعرّضی معاویه ترسیده است و برای این که خود را از آسیب وی برهاند، این روایت را جعل کرده، تا آن را سپر حمایت خویش قرار دهد و اتّهام علاقمندی و عشق علی علیه السلام را که به وی می زده اند، برطرف سازد و آن زمان هر که را به طرفداری و عشق علی علیه السلام متّهم می ساختند، به معرض شکنجه و آزارهای گوناگون و زندان و اعدام در می آمد. بدینسان با جعل حدیث و بخشیدن بهشت به مخالفان و دشمنان علی علیه السلام و کسانی که از بیعتش سرپیچیده (سعد بن ابی وقاص و...) و علیه خلافتش قیام مسلّحانه کرده اند (طلحه و زبیر)، حاکم وقت یعنی معاویه را خشنود گردانیده و خطر مرگ و آزار را از خود دور ساخت...(۱)

نگاهی به محتوای حدیث

نگاهی به محتوای حدیث

صرف نظر از ضعف هایی که در اسناد این روایات به چشم می خورد، در اصل روایت هم بحث های زیادی وجود دارد.

اوّلین نکته در اینجا، این که روایاتشان درباره این ده نفر، اختلاف دارد. در بعضی از این اخبار، نام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در کنار نُه نفر دیگر از صحابه به چشم می خورد. در بعضی دیگر، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم، نام ده نفر از صحابه را می برند. در بین این روایات هم اختلاف می باشد، چرا که در بعضی از آن ها، نام «عبداللّه بن مسعود» موجود و در بعضی دیگر، نام «سعد بن ابی وقّاص»

۱- الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۲۱؛ (با استفاده از ترجمه ی آقای جلال الدین فارسی، ج ۱۹، ص ۱۹۲ به بعد).

بجاینام «ابن مسعود» آمده است.(۱)

نکته ی دیگر این که این روایت، بر فرض صحّت، از اهمّیت آن چنانی برخوردار نیست زیرا باید دید که منظورتان از نقل چنین روایات چیست؟ اگر منظورتان این باشد که خداوند بهشت را فقط برای این ده نفر خلق کرد، قطعا سخنی باطل می باشد و نه تنها هیچ مسلمان، بلکه هیچ عاقلی این را نمی پذیرد، چرا که خداوند منّان در آیات بی شماری از قرآن کریم، به همه ی کسانی که اهل ایمان و عمل صالح باشند، وعده بهشت عنایت فرموده است.

و اگر هدف این باشد که در میان مؤمنین اهل بهشت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم این ده نفر را اختصاصا ذکر فرمود، و این خود مایه ی افتخار آنان است، این سخن هم باطل است.

چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در موارد گوناگون، مؤمنین فراوانی را به بهشت وعده فرموده و آن ها را از مردان و زنان بهشتی معرّفی نمودند.

پس این افتخار هرگز مخصوص این ده نفر نخواهد بود، و این ده نفر که نام آن ها در حدیث آمد، اگر مسلمان و دارای عمل شایسته بودند، مانند هر مؤمن دیگر، وارد بهشت خواهند شد.

امّا از جمله افرادی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به آنان وعده بهشت دادند، به عنوان نمونه، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام می باشند که (حتّی به روایت عامّه)، بارها و بارها درباره آن ها فرمودند:

«حسن و حسین علیهماالسلام در بهشت و پدر و مادرشان و عمو و عمه و خاله های ایشان و هم چنین دوست داران آن ها هم در بهشت خواهند بود...»

۱- الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۲۱.

هم چنین بارها و بارها به علی علیه السلام فرمودند که:

«تو و شیعیانت با من در بهشت خواهید بود.»

و یا بر اساس روایات فراوان فرمودند:

«بهشت مشتاق چهار نفر است: علی بن ابی طالب علیه السلام، عمّار، سلمان و مقداد.»

بر اساس احادیث گوناگون، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به «زید بن صوحان»؛ «عمّار یاسر»؛ «عبد اللّه بن سلام»؛ «عبد اللّه بن مسعود»؛ «بلال حبشی»؛ «صهیب رومی»؛ «عمرو بن جموح»؛ «ثابت بن قیس»؛ «امّ ایمن» و... بشارت بهشت داده اند.(۱)

جالب این که در این روایت ساختگی، از این همه انسان های پاک سرشت و شیفته ی امیرالمؤمنین علیه السلام سخنی به میان نیامد و فقط به ذکر نام علی علیه السلام اکتفا شد، آن هم به این خاطر که می دانستند با این همه افتخار و درخشندگی آن خورشید تابناک، نمی توان نامی از وی نیاورد و این خود ترفندی از جاعلان این حدیث بود تا با ذکر نام آن حضرت، حدیث را درست جلوه دهند.

نکته ی دیگر این که از نظر عقل و اجماع عقلای جهان، «اجتماع ضدّین» غیر ممکن است و جاعلان به این امر توجّه نکردند و علی علیه السلام را در کنار اضداد قرار دادند.

نگاهی به پرونده عشره مبشره

نگاهی به پرونده عشره مبشره

در این قسمت، نگاهی هر چند فشرده و گذرا، به گوشه هایی از پرونده

۱- الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۲۱.

عملکرد عشره مبشّره می اندازیم تا صرف نظر از ضعفهای عنوان شده، بهکمک وجدان خود به قضاوت بپردازیم که آیا این افراد مستحقّ چنین وعده ای می باشند یا خیر؟

آیا عبدالرحمن بن عوف که روایت از زبانش نقل گشته و خود از آن ده نفر مژده بهشت یافته است، به این حدیث و مژده اش معتقد بود و آن را راست می دانسته و با وجود آن، در روز شورای شش نفره، به علی علیه السلام گفته بود اگر حاضری به سنّت خلفای پیشین عمل کنی، با تو بیعت کرده و تو را انتخاب می کنیم. که امیرالمؤمنین علیه السلام از قبول این امر امتناع و فقط پایبندی به کتاب خدا و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را مطرح ساخت. ولی عثمان این شرط را پذیرفت و خلیفه شد.

به راستی چرا عبدالرّحمن بن عوف اصرار داشت که علی علیه السلام پایبندی به سنّت آنان را، جدا از کتاب و سنّت ذکر نموده و اعلام وفاداری به روش آن ها نماید؟!

هم چنین او در همان جلسه، شمشیر بر سر علی علیه السلام کشیده که:

«بیعت کن، وگرنه تو را خواهم کشت.»

و هنگامی که کشور را آشوب فرا گرفته و انحراف حاکم (عثمان) از رویه ی اسلامی، وضع خطرناکی پیش آورده، به علی علیه السلام گفته:

«اگر می خواهی شمشیرت را بردار و من شمشیرم را (برای قیام) بر می دارم، زیرا او

(عثمان) بر خلاف تعهّدی که به من سپرده، عمل کرده است!»

و با خود عهد بسته بود که تا زنده است، با عثمان حرف نزند و از بیعتی که با عثمان کرده، اظهار ندامت نموده، به خدا پناه می برده است و وصیّت

کرده که عثمـان بر او نمـاز نگزارد و در حالی مرده که با عثمان قهر بوده است وعثمان هم او را متّهم به نفاق می کرده و منافق می خوانده است؟(۱)

اگر عبـدالرحمن منـافق بوده و حرف عثمـان درست بود، پس همگان می دانیم که قرآن کریم، منافقین را اهل جهنّم دانسته و می فرماید:

«اِنّ الْمُنافِقینَ فِی الدّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّار...»(۲)

«همانا منافقین در پایین ترین جایگاه جهنّم جای دارند.»

پس چرا شما وی را اهل بهشت می دانید و اگر او منافق نبوده و عثمان، نسبت ناروا داده، قرآن کریم فرموده است:

«اِنّما یَفْتَرِی الْکَذِبَ اللَّذینَ لایُؤْمِنُونَ بِآیاتِ اللّه ...»(۳)

«همانا کسانی افترای دروغ می بندند، که به آیات الهی ایمان ندارند.»

و قطعا جای غیر مؤمنان در بهشت نخواهد بود.

هم چنین در تفاسیر خودتان، در تفسیـر آیه ی شریفه ی «وَ لاتَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ.» آمده است که طبق روایات، منظور از آن گفتن «یا منافق و یا کافر» به سایر مسلمین است.(۴)

البتّه اینهـا بخش نـاچیزی از مخالفتهای وی با دسـتورات قرآن کریم و سـنّت نبوی است و در کتاب های مفصّل به آن ها اشاره گردیده است.

آیا این واقعیات با صحّت آن حدیث سازگار است؟! آیا می توان گفت که عبدالرحمن بن عوف و عثمان این حدیث را شنیده و باور داشته اند و در عین

۱- شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۵.

۲- سوره نساء، آیه ی ۱۴۵.

۳- سوره نحل، آیه ی ۱۰۵.

۴- جامع البیان طبری، ج ۲۶، ص ۱۷۱؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۶، ص ۳۲۸.

حال این کارها را می کردند؟!

اما طلحه و زبیری که مژده بهشت دریافت نمودند، همان کسانی هستند که زبان به بدگویی از عثمان پرداخته و به قتل وی نیز فرمان داده اند، همان دو نفری که مولای متّقیان علیه السلام درباره شان فرمود:

«هر یک از آن دو، حکومت را برای خویش می خواهند و آن را به سوی خود می کشند و هیچ رابطه ای با خدا ندارند و به هیچ وجه، با خدا مرتبط و در حساب نیستند و هر یک کینه ی رفیقش را در دل می پرورد و به زودی پرده از کارشان بر خواهد افتاد.»

همان دو نفری که بر امام و پیشوای واجب الاطاعه ی خویش شوریدند و پیمان بیعت خویش را گسستند و آتش جنگ تجاوزکارانه ی داخلی را افروختند و علیه امام خود جنگیدند و...؟

آیا این همان طلحه و زبیری نیستند که پیامبر خدا طبق خبری صحیح به آن ها و عایشه فرمود:

«شما در حالی که ستمگر (و بر باطل) هستید، با علی می جنگید»؟

مگر کسی که ستمگرانه با علی علیه السلام بجنگد، جای او در بهشت است؟ در حالی که می دانیم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«من با کسی که با او (یعنی علی علیه السلام) بجنگد، در جنگم.»

آری؛ این همان زبیری است که عمر درباره اش می گوید:

«کیست که برای من چاره ای درباره یاران محمد بیندیشد، اگر من بر دهان این پرخاشگر (اشاره به زبیر) بند ننهم، امّت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را به گمراهی و نابودی می کشاند.»

و روزی که زخم برداشته، به او گفت:

«امّا تو ای زبیر! بدخوی و آزمند هستی، در حال خشنودی مؤمنی، و در حال خشم کافر، روزی انسان و دیگر روز شیطان. شاید اگر حکومت به چنگت آید، به روزگار تو در

ریگزار مکّه، بر سر یک پیمانه جو، کتک کاری در می گیرد، امّا اگر حکومت به عهده ات

واگذار شود، کاش می دانستم آن روز که تو شیطان می شوی، چه کسی عهده دارمردم خواهد گشت و روزی که به خشم آیی، چه کسی؟ هان! خداوند، تا وقتی تو چنین صفتی داری، حکومت این امّت را به تو واگذار نخواهد نمود.»(۱)

و نیز به او گفت:

«امّا تو ای زبیر! به خدا؛ قلب تو حتّی برای یک روز یا یک شب نرم نگشته است و هنوز خشک و سبک سر هستی.»

این طلحه همان است که در اثنای جنگ جمل، و در پی سوگند امیرالمؤمنین علیه السلام که آیا حدیث ولایت را شنیدی یا خیر؟ به بهانه ی فراموشی حدیث غدیر، خود را توجیه نمود و سرانجام با تیری از سوی مروان (به انتقام خون عثمان) به خاک هلاکت افتاد، در حالی که از اطاعت امام خود، سرپیچی کرده بود، آیا امام و کسی که علیه او شوریده، هر دو در بهشت خواهند بود؟!

عمر وقتی زخم برداشته بود، به طلحه گفت:

«حرفی با تو دارم. بزنم یا نه؟ گفت: بگو، امّا تو سخن خیری نمی گویی. گفت: من تو را از آن روز که انگشتت در جنگ احد آسیب دید، می شناسم و می دانم که چه در سر داری. و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حالی درگذشت که از سخنی که روز نزول آیه ی حجاب گفتی، از دستت خشمگین بود.»

ابوعثمان جاحظ می گوید: روزی که آیه ی حجاب نازل شد، طلحه در جمعی گفت:

«حجاب امروزشان برایش چه فایده ای دارد. فردا می میرد و زنانش را به ازدواج خویش در

۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۶.

می آوریم.»(۱)

جالب این که جاحظ که متعصّب بوده و درباره حمایت از خلفا بسیارسرسخت می باشد، می گوید:

«اگر کسی به عمر می گفت: تو که گفته ای: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حالی وفات یافت که از شش نفر (اعضای شورا که طلحه هم از آن ها بود) راضی بود. چگونه اکنون به طلحه می گویی: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حالی درگذشت که به خاطر سخنی که گفتی از تو خشمگین بود؟ عمر بر پیشانی او می کوفت، امّا کجا کسی جرأت داشت حرفی ساده تر از این به عمر بزند تا چه برسد به چنین حرفی؟!»(۲)

راستی اگر سعد بن ابی وقّاص که یکی از آن ده نفر است، و احادیث مهم غدیر خم و حدیث معروف: «عَلِیّ مَعَ الْحَقّ و الْحَقّ مَعَ عَلِیّ، یَدُورُ مَعَهُ حَیْثُما دارَ لَنْ یَفْتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیّ الْحَوض.» را از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده است.

با این حال همین مورّخین عامّه آورده اند که وقتی علی علیه السلام از سعد ابی وقاص خواست که با وی همراهی نموده و به جنگ مخالفین رهسپار گردد، امتناع کرده و در جواب گفت:

اگر شمشیری به من می دهی که مؤمن و کافر را بشناسد و فقط کافر را بکشد و از مؤمن بگذرد، با تو می آیم!»

و متأسّفانه همین جمله را از مناقب وی شمرده اند.

حال آن که این مخالفت صریح با فرمایشاتی است که خود وی از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده و معلوم است که وی از مخالفت صریح با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابایی نداشت و یا فکر می کرد که دعای پیامبر که در غدیر فرموده

۱- تفسیر قرطبی، ج ۱۴، ص ۲۲۸.

۲- ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۱۸۶.

بود: «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله.» مستجاب نخواهد شد و در نتیجه با علی علیه السلام همکاری نکرد.

پس یا به پیامبر دروغ بسته و احادیث را جعل کرد که در این صورتمشمول این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می گردد که فرمود:

«هر که عمدا بر من دروغ ببندد، جایگاه او در آتش است.»

و یا آن که این را شنیده و به آن یقین داشت، ولی در عین حال، حق را سبک شمرده و با آن عناد پیدا کرد که در این صورت کافر می گردد...

این در حالی است که حتّی معاویه، وی را به خاطر همراهی نکردن با امیرالمؤمنین علیه السلام نکوهش نموده است.

امّا سعید بن زید، هر چند که مخالفت آشکاری از وی با امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نشد، ولی در روایات شیعه آمده است که وی از جمله کسانی بود که پیمان بسته بودند که شتر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را رم نمایند تا باعث سقوط آن حضرت از روی شتر گردد و...

اگر حضور وی در این جریان، صحیح باشد، پس در خواری وی همین امر کافی است و اگر صحیح نباشد، او همانند سایر مسلمین است که اگر عمل و اعتقاد صالح داشته باشد وارد بهشت، وگرنه...

امّا ابوعبیده جرّاح کسی است که بنابر روایات اهل بیت علیهم السلام به همراه عدّه ای در کعبه، گرد هم آمده و هم قسم گشتند که اگر محمد صلی الله علیه و آله وسلم وفات یافت یا کشته شد، نگذارند خلافت در خاندان او جریان پیدا کند و ابوعبیده را امین بر آن قرار داده و پیمان نامه را به وی سپردند.

سپس از کعبه خارج شده و در مسجد با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم برخورد

نمودند. آن حضرت رو به ابوعبیده کرده و فرمود:

«این مرد، امین این امّت (و گروه) بر تصمیم باطلشان می باشد.»

آنان همین جمله را به عنوان منقبتی برای وی ساختند...

به هر حال، سخن گفتن از پرونده درخشان! این «عشره مبشّره» فرصت زیادی را می طلبد و از آنچه که گذشت، هر چند حقیقتا کوتاه و مختصر و گذرابوده است، می توان این نتیجه را گرفت که اوّلاً ـ حدیث معروف به «عشره مبشّره» کاملاً ساختگی و جعلی می باشد و ثانیا تاریخ، پرونده چندان درخشانی از عملکرد این آقایان ارائه نمی دهد.(۱)

«مناظره»

اشاره

« مناظره»

دانشمند دیگری لب به سخن باز کرد و گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«من در یک کفّه ی ترازو و امّت من در کفّه ی دیگر ترازو قرار گرفتند، من از آن ها سنگین تر بودم، سپس ابوبکر بجای من نشست، او نیز مثل من از همه ی امّت سنگین تر بود، بعد از او عمر قرار گرفت، او نیز به همین افتخار نائل شد، سپس ترازو برداشته شد.»(۲)

مأمون در پاسخ گفت: یا از نظر جسم و هیکل، ابوبکر و عمر سنگین تر بوده اند، این که مسلّما دروغ است و یا از نظر اعمالشان بر تمام امّت سنگینی داشته اند، این (هم که به شهادت همه، از اوّلی دروغ تر است) چگونه با نداشتن عمل، فضیلت می یابند؟(۳)

۱- غالب مطالب این بخش برگرفته از: الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۱۸ به بعد با استفاده از ترجمه ی آقای جلال الدین فارسی، ج ۱۹، ص ۱۹۲ به بعد و الإستغاثه، ج ۲، ص ۶۰ به بعد می باشد.

۲- مجمع الزّوائد، ج ۵، ص ۵۹؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۵۹ و...

۳- یکی از نویسندگان در اینجا به طنز می نویسد: «روی این حساب باید این ترازو را برای بایگانی، به انبار آدم فروشان برده باشند!» و نیز نقل شد که روایتی مشابه همین روایت برای بهلول بیان گردید. وی با توجّه به حدیث معروف «ضربه ی علی علیه السلام در روز خندق، افضل از عبادت ثقلین است» گفت: «اگر این طور باشد، پس ترازو عیب دارد!!.»

« توضیح»

اشاره

« توضیح»

زیر فصل ها

سنگینی شیخین بر تمام امّت!

سنگینی شیخین بر تمام امّت!

سنگینی شیخین بر تمام امّت!

این روایت، همان روایتی است که سبقت بلال، غلام ابی بکر بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در رسیدن به بهشت را نیز مطرح کرده بود.

این روایت قطعا مجعول بوده و ارزشی نزد ما ندارد، زیرا اوّلاً در میانراویان این حدیث نام «مطرح بن یزید»؛ «عبیداللّه بن زحر» و «علی بن یزید» به چشم می خورد که از دیدگاه دانشمندان عامّه مردود بوده و به خاطر وجود آنان، بعضی از علمای مزبور، با صراحت، روایت را جعلی خواندند. ابن جوزی می گوید:

«این حدیث صحیح نیست...، امّا یحیی بن معین درباره «عبیداللّه بن زحر» گفته که قابل اعتماد نیست و «علی بن یزید» هم متروک می باشد. و ابن حبّان گفته که «عبیداللّه بن زحر» روایات مجعول را (به دروغ) از افراد معتبر نقل می کند و وقتی که در حدیثی «عبیداللّه بن زحر» و «علی بن یزید» و «قاسم بن عبد الرحمن» باشند (مانند همین حدیث مورد بحث)، آن حدیث چیزی جز حدیث ساختگی نمی تواند باشد.»(۱)

ذهبی نیز درباره این حدیث، چنین اظهار نظر می نماید:

۱- ابن جوزی، الموضوعات، ج ۲، ص ۱۴.

اسناد روایت ضعیف است... اسنادی واهی دارد، (خصوصا) به خاطر علی بن یزید الهانی.»(۱)

هم چنین هیثمی می نویسد:

«در این روایت، «مطرح بن زیاد» و «علی بن یزید الهانی» می باشند که علما بر ضعیف بودن هر دو، اتّفاق نظر دارند.»(۲)

از میان دانشمندان رجال شناس عامّه، «بخاری»؛ «ابن معین»؛ «ابوزرعه»؛ «ابوحاتم»؛ «ابی داود»؛ «نسائی»؛ «ذهبی»؛ «آجری»؛ «ابن مدینی»؛ «ابن عدی»؛ «یعقوب»؛ «جوزجانی»؛ «دارقطنی»؛ «ساجی» و «ابونعیم» و... به ضعیف، متروک، دروغگو و مورد وثوق و اطمینان نبودن و نیز مردود بودن روایاتی که افراد مزبور نقل می کنند، تصریح نمودند و بعضی از آن ها باصراحت می گویند که تمام علمای ما بر این امر، اتّفاق نظر دارند.(۳)

ثانیا به برادران اهل سنّت می گوییم این آقایان از چه نظر سنگین تر بودند؟ چنان چه مأمون گفت، قطعا منظور آن ها، سنگینی جسمی نیست. حال که چنین است، پس اینها در چه چیزی برتر و سنگین تر می باشند؟

آیا در قوّت ایمان؟! آیا در سبقت بر اسلام آوردن؟! آیا سنگینی در عبادت و اخلاص؟! آیا در سابقه ی خدمات اسلامی؟! در جنگ و جهاد و میادین بروز رشادت و شجاعت؟! آیا در علم و دانش؟! آیا... و آیا...؟

شما که در همه ی این زمینه ها، روایات متعدّدی از پیامبر خدا

۱- سیر اعلام النّبلاء، ج ۱، ص ۷۷.

۲- مجمع الزّوائد، ج ۵، ص ۵۹.

۳- علامه امینی قدس سره، در الغدیر، ج ۷، ص ۲۸۶ روایت را از نظر سند کاملاً بررسی کرده و گفتار علمای مزبور را با سند نقل فرمودند که ما به خاطر طولانی بودن گفتارها، از ذکر تک تک آن ها خودداری نمودیم.

صلی الله علیه و آله وسلم نقل کردید که به موجب آن، پرونده امیرمؤمنان علی علیه السلام از آن ها درخشان تر و تابناک تر و آبرومنـدانه تر بوده و در هیچ یک از این فضائل، کسـی را قدرت برابری با وی نبوده و به موجب آن روایات، ثابت نمودید که فاصله ی علی علیه السلام با آن ها، بسیار فوق العاده بوده و آن حضرت غیر قابل قیاس با هیچ یک از افراد نمی باشند و... .

« مناظره»

اشاره

« مناظره»

مـأمون در اینجـا بـا دو سؤال از آنـان اقرار گرفت که اوّلاً ـ میزان برتری در اسـلام، عمـل صالـح و نیکوکـاری بوده و ثانیا زمان رسول اللّه صـلی الله علیه و آله وسـلم خصوصـیّتی داشت که اگر کسـی در آن زمان با این میزان، سِـبْقت برتری بر دیگران پیدا نمود و از این راه مافوق سایرین شد، دیگر پس از رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم، سایرین هر چه در نیکوکاری بکوشند، به بلند پایگی آنشخص نخواهند رسید.

سپس مأمون اضافه کرد: اینک به فضایل علی علیه السـلام که از زبان پیشوایانتان نقل شد، بنگرید و آن را با تمام آنچه درباره آن ده نفر نقل شد، مقایسه کنید، اگر به یک جزء از اجزاء بسـیار زیاد فضایل علی علیه السـلام بود، حرف شما درست است و چنان چه فضایل علی علیه السلام بیشتر شد، پس از بزرگانتان پیروی کنید و دیگر چنین سخنانی نگویید.

آنان همگی سـر به زیر انـداخته و عملاً پاسـخ وی را دادنـد. مأمون که آن ها را سـر به زیر و ساکت دیـد، پرسـید: چرا ساکت شدید، گفتند: ما تا آن جایی که توانایی داشتیم، کوتاهی ننمودیم و هر چه خواستیم، پرسیدیم.

مـأمون گفت: حـال من از شـما سؤال می کنم، به من بگوییـد: پس از بعثت خـاتم الانبیاء صـلی الله علیه و آله وسـلم نیکوترین اعمال چه بود؟

همه گفتند: پیش دستی در ایمان و گرویدن به آن حضرت بهترین عمل بود.

زیرا خداوند می فرماید: «السّابِقُونَ السّابِقُون، اُولئِک الْمُقَرّبُون»(۱)

مأمون گفت: آیا کسی زودتر از علی علیه السلام ایمان آورد؟

جواب دادند(۲): علی علیه السلام زمانی ایمان آورد که کودکی نابالغ بود و به ایمانش چیزی حکم نمی شود و ابوبکر در سنّ پیری ایمان آورد و این نوع ایمان مورد توجّه بوده و بین این دو فرق است.

(مأمون گفت: اول بگو کدامیک زودتر ایمان آوردند، تا بعدا درباره سنّ آن ها سخن بگوییم).

گفت: طبق این شرط، علی علیه السلام قبل از ابی بکر و اوّل کسی است که اسلام آورد...

« توضیح»

اشاره

« توضیح»

زیر فصل ها

اوّلین مسلمان کیست؟

گفتار جمعی از اصحاب و تابعین

اولین نماز جماعت

کلمات امیرالمؤمنین و سایر ائمّه علیهم السلام

اوّلین مسلمان کیست؟

اوّلین مسلمان کیست؟

مسلم اوّل، شه مردان علی

عشق را سرمایه ی ایمان علی(۳)

همه ی صاحب نظران با انصاف، در این که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اوّلین مردی می باشند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورده و اوّلین مسلمان پس از آن حضرت بوده اند، اتّفاق نظر دارند.

۱- سوره بقره، آیه ی ۱۰ _ ۱۱.

۲- بر اساس روایت «العقد الفرید» در این فرازها، «اسحاق بن ابراهیم» عالم برجسته ی بغداد، مخاطب مأمون بوده است.

۳- اقبال لاهوری.

واقعیّت آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در شرایطی بسیار حسّاس به بعثت رسیده اند. زمانی که بت پرستی در اوج بوده و شرک و الحاد سراسر منطقه ی جزیره العرب را فراگرفته و جاهلیّت همه را در خود فرو برده بود. گرایشهای ناسالم در غالب مردم موج می زد و...

آری؛ در چنین اوضاع سختی، خداوند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را برانگیخت تا بعنوان آخرین رسول الهی، جامعه بشری را به سوی کمال مطلوب هدایت کند. ولی هدایت کسانی که عمری را در کفر و الحاد سپری کرده بودند، کاری بس دشوار بوده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم با اراده پولادینش قدم در این راه سخت گذاشت و عزم خود را جزم کرد تا در راستای امر الهی، آن نابخردان را به راه راست راهنمایی کند و پیام آور علم و کمال و درستی و دوستی و... باشد.

در آن اوضاع وحشتناک و ظلمانی، که آتش جهل و فساد زبانه می کشید، جز کسانی که ضمیری صاف و بی آلایش داشته باشند، کسی آمادگی پذیرش این دعوت را نداشت و در این میان، علی علیه السلام نخستین مردی است که چنیناوصافی را دارا بود. علی زمزمه ی حق را شنید و با جان و دل، به این ندا لبّیک گفت و این افتخار را که اولین مسلمان و اوّلین یاور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد، در تاریخ به خود منحصر ساخت.(۱)

در میان انبوه روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در این باره رسیده است، به چند روایت آن هم از طریق اهل سنّت اشاره می کنیم:

۱- در این باره به مقاله «نخستین یار» در شماره ۲۸ _ ۲۹ مجلّه «پیام حوزه» از آقای «محمد محسن طبسی» که نگارنده نیز از آن بهره فراوان برده، مراجعه نمایید.

علامه امینی قدس سره از منابع اهل سنّت نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به دختر عزیزش فاطمه ی زهرا علیهاالسلام فرمود:

«زَوَّجْتُکِ خیر اُمّتی اَعْلَمُهُم عِلما وَ اَفْضَلُهُم حِلماً وَ اوّلُهم سلما.»(۱)

«تو را به همسری بهترین فرد امّتم در آوردم، کسی که از همه داناتر و از همه بردبارتر و از همه پیشگام تر در اسلام است.»

و نیز به فاطمه اش فرمود:

«أَما تَرضینَ اِنّی زَوَّجْتُکِ اَوّل الْمُسْلِمین اِسْلاما وَ اَعْلَمُهُم عِلما.»(۲)

«آیا از آن خشنود نیستی که من تو را به همسری نخستین مسلمان، و داناترین مسلمانان در آوردم؟.»

ابن عساکر ۱۴ حدیث از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ۱۵ حدیث از امام علی علیه السلام که در آن ها به اول مسلمان بودن آن حضرت تصریح شده است، را نقل می کند و پس از آن، شش روایت را بخاطر معیارهای خود از جمله شیعه بودن راویان حدیث رد کرده و بقیّه را می پذیرد.

بعضی از روایات وی چنین است:

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم : «عَلیٌّ اَوّلُ مَن آمَنَ بی وَ صَدَّقَنی»(۳)

«ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که فرمود: علی علیه السلام اولین کسی است که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرد.»

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم : «اَوّلُکُم وارداً عَلَیَّ الْحَوض وَ اَوّلُکُم اِسْلاماً عَلِیّ بن

۱- الغدیر، ج ۳، ص ۹۵؛ به نقل از عامّه..

۲- الغدیر، ج ۳، ص ۹۵.

۳- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۹.

اَبی طالب.»(۱)

قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم : «اَوّلُکُم وُرُوداً عَلَیَّ الْحَوض اَوّلُکُم اِسْلاماً عَلِیّ بن اَبی طالب.»(۲)

«سلمان فارسی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم این دو روایت شبیه به هم را نقل می کند که آن حضرت فرمود: اولین کسی که در حوض کوثر بر من وارد می شود، اوّلین کسی است که به من اسلام آورد، که او علی بن ابی طالب است.»

یا مثلاً از عمر بن خطاب روایتی نقل می کند و آن را قبول می کند که وی گفت:

«لن تنالوا علیّا فانّی سمعت رسول اللّه یقول ثلاثه لأن یکون لی واحده منهن احبّ الی مما طلعت علیه الشمس کنتُ عند النبی صلی الله علیه و آله وسلم و عنده ابوبکر و ابو عبیده ابن الجراح و جماعه من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله وسلم فضرب بیده علی مِنکب علیٍّ فقال: «اَنْتَ اَوّلُ النّاسِ اِسْلاماً وَ اَوّل النّاسِ ایماناً وَ اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَه هارُونَ مِن مُوسی.»(۳)

«علی را جز به نیکی، یاد نکنید، زیرا من از پیغمبر شنیدم که فرمود: در علی سه خصلت است که من (عمر) دوست داشتم یکی از آن ها برای من باشد، چه آن که داشتن هر یک از آن ها، برای من، از هر چه آفتاب بر آن می تابد، محبوبتر است.

آری، من و ابوبکر و ابوعبیده و جمعی از اصحاب نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودیم که آن حضرت دست بر شانه های علی علیه السلام زده و فرمود:

«تو اوّلین مسلمان و اوّلین مؤمن هستی و تو برای من، به منزله ی هارون از موسی می باشی.»

ابن صبّاغ مالکی در «فصول المهمّه» در ادامه این روایت جملات زیر را

۱- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۰ ؛ جامع الاحادیث سیوطی، ج۳، ص ۳۱۲، ح ۸۸۴۱ ؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۱۶، ح۳۲۹۹۱.
۲- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۴۰.
۳- تاریخ دمشق، ج۴۲، صص۵۹ و ۵۸ ؛ کنزالعمال، ج۱۳، ص۱۲۴، ح ۳۶۳۹۵ ؛ علامه امینی روایت را با اندکی اختلاف در ج ۳ الغدیر، ص ۲۲۸ به نقل از ابن ابی الحدید حکایت می کند.

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که فرمودند:

«علی جان! هر که تو را دوست دارد، مرا دوست داشته و هر که مرا دوست دارد، خداوند هم او را دوست داشته و وارد بهشت خواهد نمود و هر که تو را دشمن دارد، دشمن من بوده و هر که مرا دشمن بدارد، خداوند هم او را دشمن داشته و وارد جهنّم خواهد نمود.»(۱)

امام احمد بن حنبل (از ائمّه ی چهارگانه اهل سنّت) در کتاب معروف «مسند» نقل می کند از ابن عباس که گفت:

«من و ابوبکر و ابوعبیده بن جراح و جمعی دیگر از صحابه خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بودیم که آن حضرت، دست مبارک بر کتف علی بن ابی طالب علیه السلام زد و فرمود:

«أَنتَ اوّل المُسلِمین اسلاما و أَنتَ اوّل الْمُؤمِنین ایمانا وَ أَنتَ مِنّی بِمَنْزِلَه هارُونَ مِن مُوسی، کَذِبَ یا علیّ مَنْ زَعَمَ أَنّهُ یُحِبّنی وَیُبْغِضُکَ.»(۲)

«تو از نظر اسلام و ایمان، اوّلین مسلمان و مؤمن هستی و تو برای من به منزله ی هارون نسبت به موسی پیامبر هستی، علی جان! دروغ گفت کسی که فکر کند مرا دوست می دارد ولی با تو دشمن باشد.»

هم چنین ابن ابی الحدید از عبداللّه بن عبّاس حکایت می کند که گفت:

«خداوند استغفار برای علیّ بن ابی طالب را بر همه ی مسلمین واجب کرده است، زیرا فرمود: «رَبّنا اغْفِرْ لَنا وَ لِاِخْوانِنا الّذینَ سَبَقُونا بِالایمانِ»

پس هر که بعد از علی علیه السلام ایمان و اسلام آورد، پس برای علی استغفار می کند.»(۳)

ابن ابی الحدید، به هنگام بحث از این موضوع می گوید:

«اکثر اهل حدیث و اکثر محقّقین از اهل سیره روایت کردند که علی علیه السلام اوّل کسی است که

۱- شبهای پیشاور، ص ۳۹۶.

۲- شبهای پیشاور، ص ۳۹۶؛ نظم دررالسمطین، ص ۱۰۳.

۳- شبهای پیشاور، ج ۱۳، ص ۲۲۵.

اسلام آورد.»(۱)

وی پس از ذکر روایات فراوان مربوط به این واقعیّت تاریخی، می نویسد:

«مجموع آنچه ذکر کردیم، دلالت دارد بر این که علی علیه السلام اوّل از همه (به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) اسلام آورد، و مخالفین در این امر، اندک می باشند که اعتنایی هم به گفتار آن ها نیست.»(۲)

وی هم چنین در ذیل خطبه ی قاصعه بحثی بسیار طولانی در این زمینه داشته و در یکی از بخشها، از «ابوجعفر اسکافی» نقل می کند که گفت:

«... همه ی مردم روایت کرده اند که علی علیه السلام مفتخر به سبقت بر همگان در اسلام آوردن است و این که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روز دوشنبه مبعوث و علی علیه السلام، روز سه شنبه اسلام آورد و علی علیه السلام همواره می فرمود: هفت سال قبل از سایر مردم نماز گزاردم و نیز می فرمود: من اولین کسی هستم که اسلام آوردم و به آن افتخار می کرد... این امر از هر مشهوری، معروفتر و مشهورتر است.»(۳)

ابن حجر عسقلانی می گوید:

«طبق قول اکثر اهل علم، ایشان (علی علیه السلام) اوّل کسی است که اسلام آورد.»(۴)

«علی بن ابی طالب علیه السلام پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و داماد ایشان می باشد...و بهتر این است که ایشان اوّل مسلمان باشد.»(۵)

حاکم نیشابوری صاحب «المستدرک علی الصحیحین» می گوید:

«اختلافی بین اهل تاریخ نمی بینم در این که علی بن ابی طالب علیه السلام اوّلین مسلمان بوده است.»(۶)

۱- شبهای پیشاور، ج ۴، ص ۱۱۶.

۲- شبهای پیشاور، ج ۴، ص ۱۲۵.

۳- شبهای پیشاور، ج ۱۳، ص ۲۴۴ ؛ الغدیر، ج ۳، ص ۲۳۷.

۴- الاصابه، ج ۲، ص ۵۰۶.

۵- تقریب التهذیب، ج۲، ص ۳۹.

۶- الغدیر، ج ۳، ص ۲۳۸.

ابن عبدالبرّ نیز در «الاستیعاب» گوید:

«دانشـمندان اتّفاق نظر دارند بر این که خدیجه اوّل کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورد، آن گاه علی علیه السلام بعد از او ایمان آورد.»(۱)

گفتار جمعی از اصحاب و تابعین

گفتار جمعی از اصحاب و تابعین

طبق نقل اهل سنّت، بسیاری از صحابه ی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم این واقعیّت را تأیید کردند که گفتار تعدادی از آن ها به این شرح است:

قال سلمان رحمه الله : اَوّلُ هذِهِ الْاُمّهِ وُرُوداً عَلی نَبِیّها، اَوّلُها اِسْلاماً عَلِیّ بنُ اَبی طالب.»(۲)

«صحابی بزرگوار، سلمان فارسی با استفاده از روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: «اولین کسی که بر پیامبرش (در قیامت) وارد می شود، اوّلین کسی است که اسلام آورد که او همان علی بن ابی طالب علیه السلام است.»

سیوطی در تأیید روایت می گوید:

«این روایت از لحاظ سند قوی و مؤید خوبی برای روایات دیگر است.»(۳)

هیثمی نیز می گوید:

«راویان این حدیث موثق هستند.»(۴)

«عن ابی ذرّ قال: سَمِعتُ النّبِی صلی الله علیه و آله وسلم یَقُولُ لِعَلیّ بْنِ اَبی طالِب: «اَنْتَ اَوّلُ مَنْ آمَنَ بی وَ اَنْتَ اَوّل مَنْ یُصافِحُنی یَومَ الْقِیامَهِ وَ اَنْتَ الصّدّیقُ الاَکْبَر وَ اَنْت الْفارُوقُ الّذی

۱- الغدیر، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲- معجم الکبیر، ج۶، ص۲۶۵، ح۶۱۷ ؛ مناقب ابن مغازلی، ص۱۵، ح ۲۰ و ۲۱ و...

۳- اللئالی المصنوعه، ج۱، صص ۲۹۹ و ۳۰۰.

۴- مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۰۲.

يُفَرّقُ بَينَ الْحَقّ وَ الْباطِلِ وَ اَنتَ يَعْسُوب الْمُؤمِنين وَ الْمالُ يَعسُوب الْكُفّار.»(۱)

«ابوذر غفاری یار صادق نبیّ مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم گوید: از آن حضرت شنیدم که به علی علیه السلام می فرمود:

«تو اوّل کسی هستی که به من ایمان آورده و اول کسی که در قیامت با من مصافحه می نمایی و تو صّدیق اکبر و فاروقی که بین حق و باطل را جدایی اندازد، هستی و تویی یعسوب مؤمنین هم چنان که یعسوب کفار، مال است.»

عن زید بن ارقم قال: «اَوّلُ مَنْ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللّه ِ عَلِيّ بن اَبی طالِب.»(۲)

«زید بن ارقم نیز گوید: اوّلین کسی که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اسلام آورد، علی بن ابی طالب است.»

طبری می نویسد:

«عمر بن خطّاب بعد از چهل و پنج مرد و بیست و یک زن مسلمان شد و لکن پیشتاز همه ی مردم از نظر اسلام و ایمان، علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است.»(۳)

جمعی از علمای عامّه از ابوموسی اشعری نیز نقل می کنند که گفت:

«اِنّ عَلِيّا اَوّل مَن اَسلَم مَعَ رَسُولِ اللّه .»(۴)

ابن ابی الحدید از «حذیفه بن یمان» از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که گفت:

«ما مردم سنگ ها و بت ها را می پرستیدیم و شرب خمر می کردیم و علی علیه السلام در حالی که

۱- تاریخ دمشق، ج۴۲، ص ۴۳ و ۴۴؛ انساب الاشراف، ج۲، ص۳۷۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص۱۰۲.
۲- انساب الاشراف، ج۱، ص۱۲۵ ؛ مسند احمد بن حنبل، ج۴، ص۳۶۸ ؛ مناقب ابن مغازلی، ص۱۴، ح ۱۸ ؛ تاریخ طبری، ج۱، ص۵۳۸.
۳- شبهای پیشاور، ص ۳۹۷ ؛ الغدیر، ج ۳، ص ۲۴۰ ؛ به نقل از علمای عامّه ؛ جالب این که قرطبی از مفسّران عامّه در ج ۶، ص ۲۴۲ می گوید: عمر اوّلین کسی است که ایمان خود را اظهار نمود!! و این مطلب، دروغی است که هیچ عالم سنّی هم، آن را قبول ندارد.
۴- فضایل الخمسه، ج۱، ص۱۷۸؛ به نقل از مستدرک حاکم نیشابوری، ج۳، ص۴۶۵.

حدود ۱۴ سال سنّ داشت، شب و روز با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز می گزارد...»(۱)

عدّه زیادی از علمای عامه از انس بن مالک نقل می کنند که گفت:

«استنبی ء النبی صلی الله علیه و آله یوم الإثنین و اسلم علیٌّ یوم الثلاثاء»(۲)

«پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روز دوشنبه مبعوث شد و علی علیه السلام در روز سه شنبه ایمان آورد.»

سیوطی می گوید: حاکم نیشابوری بعد از ذکر این مطلب ادعا می کند که اجماع اهل تاریخ بر این روایت است و مورد قبول همگان است.(۳)

ابن عساکر و خطیب بغدادی نیز این روایت را تأیید کردند.(۴)

علامه فقید استاد محمد تقی جعفری قدس سره ذیل همین خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه می نویسند:

«از صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اشخاص زیر سبقت امیرالمؤمنین علیه السلام (در اسلام) را روایت کرده اند: انس بن مالک؛ بریده الاسلمی؛ زید بن ارقم؛ سلمان فارسی؛ ابورافع؛ ابوذر غفاری؛ خبّاب بن الارّت؛ مقداد بن عمرو الکندی؛ حذیفه بن الیمان؛ عمر بن الخطّاب؛ ابو ایّوب انصاری؛ ابن عباس؛ معاذ بن جبل؛ ابو سعید الخدری؛ داود بن ابی هند الشعبی؛ اسماء بنت عُمیس؛ امّ ایمن؛ جابر بن عبداللّه و...»

بیهقی در «المحاسن و المساوی» از شخصی نقل می کند که گوید:

ابن عباس در مکّه بوده و در کنار چاه زمزم برای مردم سخن می گفت، و ما حاضر بودیم. بعد از پایان سخنانش، مردی برخاست و گفت:

من اهل شام و از شهر «حمص» می باشم، در منطقه ی ما مردم از علیّ بن

۱- الغدیر، ج ۳، ص ۲۲۸.
۲- تاریخ بغداد، ج ۱، ص۱۳۴ ؛ الاستیعاب، ج۳، ص ۲۰۰ ؛ جامع الاصول فی احادیث الرسول ابن اثیر، ج۸، ص ۶۴۱، ح۶۴۸۴.
۳- تدریب الراوی، ص۳۸۶.
۴- تاریخ دمشق، ج۴۲، صص۲۸ و ۲۹؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۴.

ابی طالب برائت جسته و او را لعن می کنند.

ابن عباس گفت: بلکه خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی دردناك مهیّا نموده است. (چرا او را لعن می کنند؟!) آیا بخاطر دوری نسبت او از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ؟! و این که او اوّل مرد جهان است در ایمان به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ؟! و اوّل کسی که نماز خواند و رکوع کرد و کارهای شایسته نمود؟!

شامی گفت: مردم ما قرابت وی با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و سابقه ی او را انکار نمی کنند، مگر آن که فکر می کنند او مردم را کشته و مستحق لعن می باشد...(۱)(۲)

اولین نماز جماعت

اولین نماز جماعت

ابن اثیر در «اسدالغابه»، ابن حجر در «الاصابه» و بسیاری از دانشمندان تاریخ، داستان زیر را از «عفیف کندی» نقل کردند که گفت:

در روزگار جاهلیت، وارد مکه شدم و میزبانم عباس بن عبدالمطلب بود. ما دو نفر در اطراف کعبه بودیم، ناگهان دیدم مردی آمد، در برابر کعبه ایستاد و سپس پسری را دیدم که آمد در طرف راست او ایستاد. چیزی نگذشت، زنی را دیدم که آمد در پشت سر آن ها قرار گرفت، و من مشاهده کردم که

۱- الغدیر، ج ۳، ص ۲۲۶.

۲- مرحوم علامه مجلسی در جلد ۳۸ بحار صفحه ۲۰۱ به بعد و مرحوم علامه امینی در جلد سوّم الغدیر ص ۲۲۰ به بعد روایات فراوانی را از طریق عامّه و نیز گفتار تعداد زیادی از صحابه و تابعین و دانشمندان عامّه را نقل کرده اند که صراحت در این موضوع دارند.

این دو نفر به پیروی از آن مرد، رکوع و سجود می نمودند. این منظره بی سابقه، حسّ کنجکاوی مرا تحریک کرد که جریان را از عبّاس بپرسم، او گفت:

آن مرد محمد بن عبداللّه است و آن پسر برادرزاده او (علی علیه السلام) و زنی که پشت سر آن ها است، همسر محمد صلی الله علیه و آله وسلم است.

سپس گفت برادرزاده ام می گوید: روزی فرا خواهد رسید که خزانه های کسری و قیصر را در اختیار خواهد داشت. ولی بخدا سوگند؛ روی زمین کسی پیرو این آئین، جز همین سه نفر نیست.

راوی گوید: آرزو می کنم که ای کاش من چهارمین نفر آنان بودم!(۱)

کلمات امیرالمؤمنین و سایر ائمّه علیهم السلام

کلمات امیرالمؤمنین و سایر ائمّه علیهم السلام

امام علی علیه السلام در سخنان فراوانی به این امر اشاره فرمود که فقط به چند مورد از آن ها نظری می افکنیم:

آن حضرت در خطبه ی ۲۳۴ نهج البلاغه بنام «خطبه ی قاصعه» در این باره می فرماید:

«...وَ لَمْ یَجْمَعْ بَیْتٌ واحِدٌ یومَئِذٍ فِی الاسْلامِ غَیْرَ رَسُولِ اللّه صلی الله علیه و آله وسلم و خَدیجَةَ علیهاالسلام وَ أنَا ثالِثُهُما، أَری نُورَ الْوَحْیِ وَ الرِّسالَهِ وَ أَشُمّ ریحَ النُّبُوَّه...»

«در آن روزها (آغاز بعثت) در هیچ خانه ای اسلام راه نیافت جز خانه ی رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم که خدیجه هم در آن بود و من سوّمین آنان بودم، من نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوّت را استشمام می کردم. من هنگامی که وحی بر پیامبر فرود

۱- آیه اللّه جعفر سبحانی، فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۹۷ ؛ الغدیر، ج ۳، ص ۲۲۶.

می آمد، ناله ی شیطان را می شنیدم، گفتم: ای رسول خدا! این ناله ی کیست؟ فرمود: این ناله ی شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید و فرمود: «علی جان! تو آنچه را من می شنوم، می شنوی و آنچه را من می بینم، می بینی؛ جز این که تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می روی.»

نبی اول، خدیجه بود دوّم

در اسلام آن دو را من شخص سوّم

ابن ابی الحدید در شرح خطبه ی قاصعه در ذیل جملات فوق از حضرت امیر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«من صدّیق اکبر و فاروق اوّل هستم و قبل از ابی بکر اسلام آوردم و هفت سال پیش از او، نماز گزاردم.»

امام علیه السلام در خطبه ی ۱۳۱ نهج البلاغه نیز می فرمایند:

«اَللّٰهُمَّ اِنّی اَوّلُ مَنْ أَنابَ وَ سَمِعَ وَ أَجابَ، لَمْ یَسْبِقْنی اِلاّ رَسُولُ اللّٰه صلی الله علیه و آله وسلم بِالصّلاه...»

«خدایا! من نخستین کسی هستم که به تو روی آورد و دعوت تو را شنید و اجابت کرد، در نماز کسی از من جز رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله وسلم پیشی و سبقت نگرفت...»

آن حضرت در یکی دیگر از سخنان معروفش فرمود:

«اَنَا عَبْدُ اللّٰه ِوَ اَخُو رَسُولِهِ وَ اَنَا الصّدّیقُ الاْکْبر لایَقُولُها بَعْدی إلاّ کاذِبٌ مُفْتَرٍ صَلّیتُ مَع رَسُولِ اللّٰه ِقَبلَ النّاسِ بِسَبْعِ سِنین.»(۱)

«من عبد خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و صدّیق اکبر می باشم و بعد از من، جز انسان دروغگو و افتراء زننده کسی این ادّعا را نمی کند. من هفت سال پیش از مردم، با

۱- جامع المسانید و السنن، ج ۳۰، ص ۵۷۳، ح ۱۱۶۵ ؛ مصنّف ابن ابی شیبه، ج۷، ص۴۹۸ ؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص۴۴ ؛ الغدیر، ج ۳، ص ۲۲۱ و...

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز گزاردم.»

ابن کثیر در تأیید روایت یاد شده می گوید:

«نسائی در کتاب خصایص امام علی علیه السلام (از احمد بن سلیمان) و ابن ماجه در سنن، این حدیث را نقل کردند.»(۱)

هیثمی نیز در تأیید این روایت می گوید:

«سند حدیث صحیح است و راویان آن موثق هستند.»(۲)

معاذه دختر عبداللّه العدویه گوید:

سَمِعتُ عَلِیاً عَلی منبر البصره یَقول: اَنَا الصّدّیق الاکْبر آمَنتُ قَبلَ اَنْ یُؤمِنَ اَبُوبَکر وَ اَسلَمتُ قَبلَ اَنْ یَسلِم.»(۳)

«از علی علیه السلام شنیدم که بر روی منبر کوفه می فرمود:

«منم صدّیق اکبر، و قبل از آن که ابوبکر ایمان آورد، مؤمن شدم و پیش از آن که وی مسلمان شود، من مسلمان شدم.»

عقیلی که از متعصّبین اهل سنّت و دشمن امام علی علیه السلام و یاران او می باشد، حدیث مذکور را تأیید می کند.(۴)

امام علیه السلام در روز شوری(۵) خطاب به جمع فرمود:

«آیا در بین شما کسی هست که قبل از من موحّد گشته و ایمان آورده باشد؟! گفتند: نه؛

فرمود: آیا در بین شما، غیر از من، کسی هست که به هر دو قبله نماز گزارده باشد؟ گفتند:

۱- جامع المسانید و السنن، ج ۳۰، ص ۵۷۳.

۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۲.

۳- انساب الاشراف، ج۲، ص۳۷۹ ؛ شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۲۲.

۴- الضعفاء الکبیر، ج ۲، ۱۳۱.

۵- شورایی که عمر برای تعیین خلیفه ی بعد از خود، تشکیل داده بود.

نه؛»...(۱)

ابوسالم محمد بن طلحه ی شافعی (متوفی ۶۵۲) در «مطالب السّؤال» اشعار زیر را از آن حضرت نقل می کند که فرمود:

انا اخو المصطفی لا شکّ فی نسبی

به رُبیتُ وَ سِبْطاهُ هما وَلَدی

صَدَّقْتُهُ وَ جَمیع النّاس فی بُهمٍ

مِنَ الضّلالَهِ والإشْراکِ وَالنّکد

«منم برادر مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم که هیچ گونه تردیدی در نسبتم نیست و در دامن او تربیت شدم و دو سبط او، فرزندان من می باشند. در حالی او را به نبوّت تصدیق نمودم، که سایر مردم در حیرت از گمراهی و شرک و بدبختی بودند.»

ابن طلحه در ادامه می گوید که جابر فرمود: از علی علیه السلام شنیدم که این اشعار را انشاء می کرد و پیامبر نیز می شنید و در قبالش تبسّم کرده و فرمود: علی جان! راست گفتی.(۲)

آن حضرت هم چنین در نامه ای طولانی به معاویه در ضمن اشعاری می فرمایند:

سَبَقْتُکُم اِلَی الاسْلامِ طُرّا

غُلاما ما بَلَغْتُ أَوانَ حُلُمی

۱- الغدیر، ج ۳، ص ۲۲۳.

۲- الغدیر، ج ۳، ص ۲۲۴.

«پیش از همه ی شما، به اسلام گرویدم، در حالی که کودکی بودم و به زمان بلوغ نرسیده بودم.»(۱)

پس از جریان صلح امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه، آن حضرت در سخنانی با مردم و در حضور معاویه ی خبیث، فرمودند:

«اُنشِدُکُم اللّه أیّها الرّهط! أَتَعلَمُون أَنّ الّذی شَتَمتُمُوه مُنذُ الیَوم صَلّی القِبلَتَین کلتَیْهما؟ وَ أَنتَ یا معاویه بِهِما کافِر، تَراها ضلاله و تَعبُد اللاّتِ وَ الْعُزّی غوایَةً؛ وَ أُنْشِدُکُم اللّه هَل تَعلَمون أَنّه بایَعَ الْبیعَتَین کلتیهما: بیعه الفتح و بیعه الرّضوان؟ وَ أَنت یا معاویه بإحْداهما کافر و بأُخری ناکث، وَ اُنشِدکُم اللّه هل تَعلَمون اَنّه أوّل النّاس ایمانا؟ وَ اِنّک یا معاویه وَ أَباکَ من الْمؤلّفه قلوبهم.»(۲)

«ای مردم! شما را به خدا سوگند می دهم؛ آیا می دانید آن کس را که تا به امروز سبّ و شتم و توهین می کردید، به هر دو قبله نماز گزارده است؟! در حالی که تو ای معاویه! به هر دو قبله کافر بوده و نماز را گمراهی می شمردی و از روی گمراهی لات و عزّی را می پرستیدی.

ای مردم! شما را به خدا سوگند می دهم؛ آیا می دانید او در هر دو بیعت (هم بیعت فتح و هم بیعت رضوان) شرکت داشت، در حالی که تو ای معاویه! به یک بیعت کافر و شکننده پیمان دیگر بوده ای؟!؛

ای مردم! شما را به خدا سوگند می دهم؛ آیا می دانید او اول کسی است که اسلام آورده است؟ و تو ای معاویه و پدرت از گروه «مولّفه القلوب»(۳) بوده اید.»

آن امام بزرگوار، هم چنین در سخنانی دیگر فرمودند:

۱- الغدیر، ج ۳، ص ۲۲۴ ؛ روایات دیگری هم از آن حضرت در الغدیر نقل شد که جهت پرهیز از طولانی شدن، از ذکر آن ها خودداری نمودیم، مراجعه گردد.

۲- الغدیر، ج ۳، ص ۲۲۴.

۳- «مؤلّفه القلوب» افراد غیر مسلمانی بودند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم برای نرم کردن دل آن ها نسبت به اسلام، به فرمان الهی از غنائم و زکات، سهمی به آن ها می داد.»

«فَلَمّا بَعَثَ اللّه محمّدا للنّبُوّه وَ اخْتارَهُ للرّساله وَ أَنْزَل علیه کِتابَهُ ثُمّ أَمَرهُ بِالدّعاءِ الَی اللّه، فَکانَ أبی اَوّل مَن اسْتَجابَ لِلّه وَ لِرَسُولِهِ وَ اَوّل مَن آمَن وَ صَدّقَ اللّه وَ رَسُولَه وَ قَد قالَ اللّه فی کِتابِهِ الْمُنزَل علی نَبِیّهِ الْمُرسَل: «أَفَمَن کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنهُ»(۱) فَجَدّی الّذی عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبّهِ وَ أَبی الّذی یَتْلُوهُ وَ هُوَ شاهِدٌ مِنهُ.»(۲)

«چون که خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را به نبوّت مبعوث و او را برای رسالت برگزید و کتاب مقدّسش را بر او نازل کرد و پس از آن، وی را مأمور به دعوت بسوی خدا ساخت، پس پدر من علی علیه السلام اوّلین کسی بود که خدا و رسولش را اجابت گفت و اول کسی است که ایمان آورد و خدا و رسولش را تصدیق کرد و خداوند در کتاب خود فرمود: «آیا کسی که متّکی به دلیل و برهانی از پروردگار خود است و شاهدی از اهل خود همراه دارد با آن ها که تنها به دنیاطلبی گرائیده اند، برابرند؟» پس جدّ من کسی است که متّکی بر بیّنه و دلیل خدائی بود و پدرم علی علیه السلام که دنباله رو او بود، شاهد و گواهش بود.»

امام محمد باقر علیه السلام فرمودند:

«أَوّل مَنْ آمَنَ بِاللّه علیّ بن ابی طالب وَ هُوَ اِبْنُ اِحْدی عَشْرِ سَنهٍ.»(۳)

«همانا علی بن ابی طالب علیه السلام اول کسی است که به خداوند ایمان آورد، در حالی که یازده سال سنّ داشت.»

امام صادق علیه السلام نیز فرمودند:

«اِنّ عَلِیّا اَوّل مَنْ أَسْلَم.»(۴)

«همانا علی علیه السلام اول کسی است که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورد.»

حاکم حسکانی در «شواهد التّنزیل» از عبدالرّحمن بن عوف در ذیل آیه ی

۱- سوره هود، آیه ی ۱۷.

۲- الغدیر، ج ۳، ص ۲۲۴.

۳- الغدیر، ج ۳، ص ۲۳۴ ؛ به نقل از شرح ابن ابی الحدید.

۴- بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۲۲۵.

«وَ السّابِقونَ الاوّلونَ مِنَ الْمهاجِرینَ...(۱) نقل می کند که گفت:

«هم عشره من قریش، کان اوّلهم اسلاماً علی بن ابی طالب»(۲)

«آن ها ده نفر از قریش هستند که اوّل نفر آن ها از نظر اسلام، علی بن ابی طالب علیه السلام است.»

ابن عساکر نیز این حدیث را نقل کرده و قبول می کند.(۳)

ثعلبی هم در تفسیر آیه ی فوق گوید:

«تمام علما اتّفاق نظر دارند که بعد از خدیجه، اوّلین مردی که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورد، علی بن ابی طالب علیه السلام است.»(۴)

ابن عبّاس هم که در تفسیر قرآن مورد اعتماد اهل سنّت نیز هست، در تفسیر آیه ی فوق گوید:

«درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شد که از همه ی مردم به ایمان سبقت گرفت و به هر دو قبله نماز گزارد و در هر دو بیعت (بیعت بدر و بیعت رضوان) شرکت داشت.»(۵)

سدی از ابی مالک و او از ابن عباس نقل می کند که درباره آیه ی شریفه ی «السّابِقُونَ السّابِقُون * اُولئِک الْمُقَرّبُون»(۶) گفت:

«آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد. به خدا سوگند؛ از همه ی اهل ایمان، در ایمان آوردن پیشی گرفت.»(۷)

حاکم نیز در «شواهد التّنزیل» در ذیل همین آیه از ابن عباس نقل می کند

۱- سوره توبه، آیه ی ۹۸.
۲- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۳۰۲، باب ۸.
۳- تاریخ دمشق، ج۴۲، صص ۴۴ و ۴۳.
۴- کشف الغمّه، ج ۱، ص ۷۹؛ و بسیاری از کتاب های دیگر.
۵- بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۲۰۵.
۶- سوره واقعه، آیه ی ۱۰ _ ۱۱.
۷- بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۲۲۹.

که گفت:

«یوشع بن نون به سوی موسی و مؤمن آل یاسین به عیسی و علی بن ابی طالب به سوی محمد رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم سبقت جستند.»

وی هم چنین می گوید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره تفسیر این آیه پرسیدم، وی فرمود:

«جبرییل از تفسیرش به من خبر داد و گفت: منظور از آن، علی و شیعیانش هستند که به سوی بهشت خواهند رفت.»(۱)

ابوبکر و پندار نخستین مسلمان

ابوبکر و پندار نخستین مسلمان

این عدهٔ که به تعبیر «ابن ابی الحدید» گروه اندکی می باشند، تقدّم اسلام ابوبکر را به حسّان بن ثابت و عبداللّه بن عباس و امام علی علیه السلام نسبت می دهند.

مثلاً ابن جوزی می گوید: «محمد بن منکدر، ربیعه بن ابی عبدالرحمن، صالح بن کیسان، سعد بن ابراهیم و عثمان بن محمد اخنسی، هیچ شکی در تقدم اسلام ابوبکر ندارند!»(۲)

ابن جوزی در جای دیگر می گوید: «اوّل مسلمان، ابوبکر است.»(۳)

ابن حجر عسقلانی ادعای اجماع می کند و می گوید:

۱- شواهد التّنزیل، ج ۲، ص ۲۹۲.

۲- صفّه الصفوه، ج ۱ ص ۱۰۱.

۳- کشف المشکل من حدیث الصحیحین، ج ۱ ص ۱۱؛ تعجّب این که: ابن جوزی در جای دیگر امام علی علیه السلام را پیشگام در قبول اسلام می شمارد.

«اجماع بر تقدّم اسلام ابوبکر (در میان مردان) می باشد!»(۱)

صفدی می گوید:

«اولین کسی که بعد از حضرت خدیجه ایمان آورده، ابوبکر بود.»(۲)

ابن کثیر و ابن عبد ربه اندلسی نیز قایل به تقدم اسلام ابوبکر هستند.(۳)

این عدّه به روایات بسیار ضعیفی(۴) استناد می کنند که راویان آن ها حتی در میان علمای رجال اهل سنّت نیز به دروغگویی و جعل احادیث شهرت دارند. بعنوان نمونه:

اینان احادیثی را در این زمینه به واسطه ی راویانی چون «مجالد بن سعید» و «عبدالرحمن بن مغراء»(۵) و «شعبی» و «سعید بن عنبسه» و «هیثم بن عدی» و دیگران به ابن عباس و علی علیه السلام منسوب می سازند که بر اساس آن ها ابی بکر اوّل مسلمان است!

احمد بن حنبل می گوید:

«مجالد بن سعید کسی است که هر چه را بشنود بدون تأمّل و دقّت آن را بازگو می کند،پس حدیث وی ارزشی ندارد.»(۶)

۱- فتح الباری، ج ۷ ص ۲۰۷؛ البته لازم به ذکر است ابن حجر هم در جای دیگر نخستین مسلمان را امام علی علیه السلام می داند.

۲- الوافی بالوفیات، ج ۱ ص ۵۸.

۳- البدایه و النهایه، ج ۳ ص ۲۶؛ عقد الفرید، ج۳ ص ۲۴۰ و ج۴ ص ۲۶۵.

۴- این روایات در تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۳۹ و ۵۴۰ ؛ تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۳ ؛ صحیح بخاری، ج ۲، ص ۲۸۹ و ۲۹۰؛ مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۶۳ و...قابل دسترسی است که محقّقین ارجمند می توانند به آن ها مراجعه نمایند.

۵- از رواه طبقه ی نهم می باشد و در سال ۹۵ از دنیا رفته است. تقریب التهذیب، ج۱، ص۴۹۹.

۶- میزان الاعتدال، ج۳، ص ۴۳۸ ؛ سیراعلام النبلاء، ج ۶،ص ۲۸۶.

کلام احمد بن حنبل اشاره به بی مبالاتی وی در نقل حدیث دارد.

بخاری می گوید:

«یحیی بن سعید(۱) مجالد را ضعیف می شمارد.»

نسائی نیز می گوید:

«مجالد قوی نمی باشد.»

دار قطنی می گوید:

«مجالد ضعیف است.»(۲)

ابن سعد(۳) می گوید:

«مجالد در حدیث ضعیف است.»(۴)

ابو حاتم رازی(۵) او را تضعیف کرده و گفته:

«در حدیث، قوی نیست.»(۶)

ابن حجر عسقلانی(۷) نیز او را ضعیف شمرده و گفته است که:

«در آخر عمر، حافظه اش دگرگون شده و دچار اختلال شد.»(۸)

ابن مدینی می گوید:

۱- ذهبی درباره اش گوید: «الامام الکبیر، امیرالمؤمنین فی الحدیث...». اعلام النبلاء، ج۹، ص۱۷۵.

۲- هر سه قول از: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۳۸ ؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۸۶.

۳- ابن خلّکان درباره «ابن سعد» می گوید: «کان صدوقاً ثقه.» ابن حجر نیز می گوید: «احد الحفاظ الکبار الثقات المتبحّرین.» طبقات ابن سعد، ج۱، ص۷.

۴- طبقات ابن سعد، ج۳، ص۲۴۳ ؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص۳۸.

۵- همه ی علمای عامه، ایشان را موثق می دانند، مقدمه ی کتاب الجرح و التعدیل.

۶- الجرح و التعدیل، ج۸، ص ۳۶۲.

۷- درباره وی چنین گفته اند: «کان شاعراً محدثاً فقیها.» مقدمه ی تقریب التهذیب، ج۱.

۸- تقریب التهذیب، ج۲، ص۲۲۹.

«عبدالرحمن بن مغراء هیچ ارزشی ندارد و از اعمش ششصد حدیث روایت می کند که همه ی آن ها را ترک کرده ایم.»(۱)

ساجی(۲) می آورد:

«در عبدالرحمن ضعف وجود دارد.»(۳)

حاکم ابو احمد (که ذهبی او را تأیید کرده(۴)) می نویسد:

«عبدالرحمن احادیثی نقل کرده است که کسی به آن احادیث توجهی نمی کند.»(۵)

مزّی (که ذهبی او را تأیید کرده(۶)) نیز عبدالرحمن را تضعیف کرده است.(۷)

نزد شیعه نیز نامی از وی به میان نیامده است.(۸)

یحیی بن معین گوید:

«سعید بن عنبسه، دروغگو است.»(۹)

ابو حاتم رازی نیز می گوید:

«سعید راستگو نیست.»(۱۰)

۱- تحریر تقریب التهذیب، ج۲، شماره ۴۰۱۳ ؛المغنی فی الضعفاء، ج۲، ص۳۸۸، شماره ۳۶۴۱ ؛ ضمنا ذهبی در سیراعلام النبلاء ج۱۱، ص۴۱ «ابن مدینی» را ستود.

۲- زکریا بن یحیی البحری شافعی...از ائمه ی حدیث است. ذهبی گوید: «برای ساجی کتابی است که نشانه ی تبحر ایشان است». در جای دیگر گوید: «الساجی، امام و حافظ مطمئن است، محدث متبحّر و مفتی آنجا بوده است و در سال ۳۰۷ وفات کرده است.» سیر اعلام النبلاء، ج۱۴، صص۱۹۸ و ۱۹۹.

۳- تهذیب التهذیب، ج۶، صص۲۴۶ و ۲۴۷.

۴- درباره اش گوید: «الامام الحافظ العلامه الثبت، محدث خراسان...»؛ اعلام النبلاء، ج۱۶، ص ۳۷۰

۵- تهذیب التهذیب، ج۶، صص۲۴۶ و ۲۴۷.

۶- ذهبی درباره اش گوید: «انه الامام الحافظ الناقد المحقق ...» تهذیب الکمال، ج۱، ص۷.

۷- تهذیب الکمال، ج۱۱، ص۳۸۱.

۸- مستدرکات علم الرجال، ج۴، ص۴۲۳.

۹- میزان الاعتدال، ج۲، ص۱۵۴.

۱۰- الجرح و التعديل، ج۴، صص۵۲ و ۵۳.

ابن معین و ابو داود می گویند:

«هیثم دروغگو است.»(۱)

بخاری می گوید:

«علمای ما درباره هیثم سکوت کرده اند.»(۲)

در تعلیقه کتاب، در توضیح کلام بخاری آورده شده است، بخاری این لفظ را در جایی به کار می برد که راوی آن حدیث متروک و مطرود باشد... و این لفظ (سکتوا عنه) نشانه ی پستی و نهایت ضعف می باشد.(۳)

بخاری در جای دیگر می گوید:

«هیثم ثقه نیست و اکثراً دروغ می گوید.»(۴)

نسائی نیز آورده است:

«هیثم کسی است که حدیثش متروک است.(۵) مُنکَر الحدیث است.»(۶)

ابو زرعه می گوید:

«هیثم ضعیف است.»(۷)

عجلی می آورد:

۱- سیراعلام النبلاء، ج۱۰، ص۱۰۳ ؛ الکامل فی ضعفاءالرجال، ج۷، ص۱۰۴ ؛ المغنی فی الضعفاء، ج ۲، ص ۷۱۷، شماره ۶۸۰۷.

۲- تاریخ الکبیر، ج۸، ص۲۱۸.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج۱۰، ص۱۰۴.

۴- لسان المیزان، ج۶، ص۲۷۵.

۵- سیر اعلام النبلاء، ج۱۰، ص۱۰۴.

۶- لسان المیزان، ج۶، ص۲۷۵.

۷- لسان المیزان، ج۶، ص۲۷۶.

«هیثم دروغگو است.»(۱)

ساجی می آورد:

«هیثم ساکن مکه بوده و همیشه دروغ می گفت.»(۲)

علامه نمازی می فرماید: نامی از هیثم در کتب شیعه به میان نیامده است، فقط صاحب قاموس روایاتی را از اهل سنت نقل می کند که ذمّ او را می رساند.(۳)

شعبی نیز یکی از مخالفین امام علی علیه السلام می باشد که بسیاری از این روایات مجعول به او می رسد.

خالد حدّا می گوید: حُصَین درباره عامر شعبی می گوید:

«شعبی به اندازه ای که بر امام علی علیه السلام دروغ بسته، بر هیچ کس این گونه دروغ نگفته است.»(۴)

ابو حنیفه می گوید:

«شرابخواری و قمار بازی شعبی، تمامی احادیثی را که شنیده بود، تباه کرد.»(۵)

نزد بزرگان شیعه نیز شعبی متروک است. شیخ مفید قدس سرهدرباره شعبی می فرماید:

«شعبی فردی شرابخوار و همیشه در حال مستی و قمار بازی بود.»

علامه ی مامقانی قدس سره نیز درباره شعبی می فرماید:

۱- لسان المیزان، ج۶، ص۲۷۶.

۲- لسان المیزان، ج۶، ص ۲۷۶ ؛ الجرح و التعدیل، ج ۹، ۸۵.

۳- مستدرکات علم الرجال، ج۸، ص۱۷۸.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج۴، ص۳۰۷.

۵- الامام الحسین فی مکه المکرمه، ج۲،ص۲۳۹؛ به نقل از فصول المختاره، ص ۱۷۱ و قاموس الرجال، ج ۵، ص۶۱۲.

«وی ناصبی است و روایات مردود از وی نقل شده است. شعبی، حارث بن عبداللّه اعور را به جرم این که محبّ و دوستدار امام علی علیه السلام می باشد، دروغگو می انگارد!»(۱)

در اینجا رشته ی سخن را به دانشمند معتزلی یعنی ابن ابی الحدید معتزلی می سپاریم که در این باره، منصفانه برخورد کرده و چنین گوید:

«امّا سخن در اسلام ابوبکر، ما را نمی رسد پیرامون این موضوع، با وجود روایت زیر که در دسترس ماست، اظهار نظری کنیم. این روایت، صحیحه ی محمد بن سعد ابی وقّاص است که طبری در تاریخش (ج دوم، ص ۲۱۵) به اسنادی که رجالش همگان صحیح و موثّقند، نقل کرده که ابن سعد گوید: به پدرم گفتم: آیا ابوبکر اوّلین مسلمان بود؟ پدرم گفت :نه؛ قبل از او بیش از پنجاه نفر اسلام آورده بودند، ولی اسلامش از ما بهتر بود!»(۲)

ابن ابی الحدید در ادامه می نویسد:

«من چگونه می توانم اظهار نظر کنم در حالیکه ابوجعفر اسکافی معتزلی، با فاصله ای که از جهان تشیّع دارد، می گوید: امّا استدلالی که «جاحظ» بر امامت ابی بکر به اوّل بودن اسلامش کرده است، اگر استدلال صحیحی بود، او (ابی بکر) خود در روز سقیفه بدان دلیل می آورد، ولی او این کار را نکرد. تنها او دست عمر و ابی عبیده بن جرّاح را گرفته، به مردم گفت: من یکی از این دو مرد را برای شما پسندیدم، با هر کدامشان که می خواهید بیعت کنید.

اگر استدلال به اوّل مسلمان بودن ابابکر، ارزشی از صحّت داشت، عمر نمی گفت: بیعت ابی بکر کار دفعی غیر عاقلانه ای بود که خداوند، اسلام را از شرّش محفوظ داشت.

اگر این استدلال درستی بود، حتّی یک نفر پیدا می شد که امامت ابی بکر را، چه در زمان او و چه بعد از او، به سبقت او در اسلام، استدلال کند، و حال آن که هیچ کس به چنین ادّعائی شناخته نشده است، گذشته از این که اکثریت محدّثان اسلام، ابی بکر را بعد از عدّه ای از رجال از قبیل علی بن ابی طالب علیه السلام، جعفر برادر علی علیه السلام، زید بن حارثه، ابوذر غفاری، عمرو بن عنبسه ی سلمی، خالد بن سعید بن العاص و خبّاب بن الارّت نقل کرده اند، و ما هر گاه روایات صحیح و اسناد قوی و

۱- تنقیح المقال، ج۲، ص۱۱۵؛ قاموس الرجال، ج۵، ص۶۱۱.

۲- ما قبلاً این روایت را نقل کردیم.

موثّق را بررسی کنیم، خواهیم یافت همه ی این روایات گویای این حقیقت می باشند که علی علیه السلام اوّل مسلمان بوده است.

امّا روایت ابن عبّاس(۱) مبنی بر این که ابابکر اوّل کسی است که ایمان آورد، با روایات فراوان دیگری که از ابن عبّاس نقل شده و شهرتش هم بیشتر است، در تعارض می باشد....پس این است عقیده ابن عباس در سبقت اسلام علی علیه السلام و این قول، از حدیث شعبی ثابت تر و مشهورتر است، با این که از «شعبی» در حدیث «ابی بکر هذلی» خلاف این قول هم رسیده است.

آن گاه حدیث شعبی و احادیث دیگری را که بعضی از آن ها را ما نیز پیش از این ذکر کردیم، با اسناد معتبر نقل می کند.(۲)

زید و پندار نخستین مسلمان

زید و پندار نخستین مسلمان

یکی دیگر از افرادی که به پندار باطل بعضی متعصّبان عالم نما، اوّلین مسلمان به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم می باشد «زید بن حارثه»(۳) می باشد.

بلاذری روایاتی در همین زمینه نقل و آن ها را قبول می کند.(۴)

این قول را به زهری و سلیمان بن یسار و دیگران نیز نسبت داده اند.(۵)

۱- در تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۳۹ و...
۲- الغدیر، ج ۳، ص ۲۴۰، به نقل از ابن ابی الحدید در ذیل شرح خطبه ی قاصعه نهج البلاغه.
۳- زید بن حارثه، پسر بچه ای از اهالی سوریه بود که او را به سرقت بردند و در مکّه فروختند. حکیم بن حزام او را برای عمه ی خود، حضرت خدیجه علیهاالسلام همسر پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم خریداری کرد و بعدها توسّط آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آزاد شد و پسر خوانده پیغمبر گردید. زید بعدها از مسلمین وفادار و از افسران مشهور اسلام شد. آیه ی ۳۷ سوره احزاب نیز اشاره به او دارد. فرزندش اسامه بن زید نیز از فرماندهان لشگر اسلام بود که داستان «جیش اسامه» و فرمان پیامبر به پیوستن به آن و لعن متخلّفین از آن و پس از آن، تخلّف شیخین معروف است.
۴- انساب الاشراف، ج ۱ و ۲.
۵- الوافی بالوفیات صفدی، ج۱۵، ص۲۷.

دستاویز این افراد نیز، روایاتی مجعول و ساختگی(۱) می باشد، که شهرت سابقه ی امیرالمؤمنین علیه السلام در اسلام، باطل بودن این توهّم را برای همگان به خوبی روشن می سازد.

در سلسله ی اسناد این روایات، افرادی چون «واقدی»، «عبد اللّه بن لهیعه(۲)»، «عبدالملک بن مسلمه» و «محمد بن عیسی بن سمیع» می باشند که از نظر صاحب نظران علم رجال و بزرگان اهل سنّت نیز مردود بوده و به دروغگویی و جعل احادیث شهرت دارند که به بعضی از اظهارات متخصّصان و بزرگان اهل سنّت درباره این راویان ناشایست اشاره می کنیم.

بخاری درباره واقدی می گوید:

«به احادیث واقدی عمل نمی شود. از واقدی حتی یک حرف هم نقل نکرده ایم.»(۳)

بخاری با این گونه عبارات از واقدی و احادیثش تبری می جوید.

مسلم نیز می گوید:

«به حدیث واقدی عمل نمی شود.»(۴)

نسائی نیز عبارات تندی دارد و می گوید:

«واقدی موثق نیست.(۵) و به حدیثش عمل نمی شود.(۶) واقدی حدیث جعل می کند.»(۷)

۱- این احادیث در تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۱۰ ؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۲۵ ؛ طبقات کبری ابن سعد، ج ۳، ص ۴۴ ؛ و...قابل دستیابی است.

۲- اظهار نظر علمای رجال عامّه را درباره وی قبلاً نقل کردیم.

۳- میزان الاعتدال، ج۳، ص۶۶۵ ؛ سیر اعلام النبلاء، ج۹، ص۴۶۳.

۴- تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۴؛ سیراعلام النبلاء، ج ۹، ص ۴۶۲؛ الجرح والتعدیل، ج ۸، ص ۲۱.

۵- تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۱۴؛ سیراعلام النبلاء، ج ۹، ص ۴۶۲؛ الجرح والتعدیل، ج ۸، ص ۲۱.

۶- الکامل فی ضعفاء الرجال، ج۶، ص۲۴۱.

۷- المغنی فی ضعفاء الرجال، ج۲، ص۶۱۹.

هم چنین درباره واقدی می گوید:

«یکی از چهار نفری که معروف به جعل حدیث بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می باشند، واقدی است که در بغداد چنین کاری می کرده است.»(۱)

احمد بن حنبل نیز می گوید:

«واقدی دروغگو است.»(۲)

ابو حاتم نیز می نویسد:

«واقدی ضعیف است.»(۳)

شافعی نیز به تندی می نویسد:

«نوشته های واقدی دروغ است.(۴) در مدینه کسانی بودند که سند حدیث جعل می کردند که یکی از آن ها واقدی است.»(۵)

علی بن مدینی نیز او را رد کرده و می گوید:

«واقدی حدیث جعل می کند.»(۶)

و در «تذکره الحفاظ» می گوید:

«در این کتاب شرح حال واقدی را بیان نمی کنیم. بدین خاطر که همگان بر ضعف و ترک وی

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۴۶۳.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج۹، ص۴۶۲، الکامل فی ضعفاء الرجال، ج۶، ص ۲۴۱ ؛ تهذیب التهذیب، ج۹، ص۳۲۶؛ تهذیب الکمال، ج۱۷، ص ۱۰۰؛ الجرح و التعدیل، ج۸، ص ۲۱.

۳- الجرح و التعدیل، ج ۸، ص ۲۱.

۴- تاریخ بغداد، ج۳، ص۱۴ ؛ سیر اعلام النبلاء، ج۹، ص۴۶۲ ؛ الجرح و التعدیل، ج۸، ص۲۱.

۵- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۲۶.

۶- کتاب المجروحین، ج ۲، ص ۲۹۰.

اتفاق دارنـد. اگر چه واقـدی از اهل علم می باشـد، لکن حدیثش متقن نیست. زیرا از هر جایی (بدون تأمل) نقل حدیث کرده است.»(۱)

در میزان الاعتدال نیز می گوید:

«اجماع بر موهون بودن احادیث واقدی می باشد.»(۲)

ابن حبان می گوید:

«عبدالملک بن مسلمه احادیث شاذّ و غیر قابل قبول زیادی از اهل مدینه نقل می کند.»(۳)

ابو زرعه می گوید:

«ابن مسلمه قوی نیست و احادیث او غیر قابل تحمل است.»(۴)

ابو حاتم رازی درباره محمد بن عیسی بن سمیع می گوید:

«حدیثش نوشته می شود، اما به آن استدلال نمی شود.»(۵)

ذهبی می نویسد:

«می گویند راستگو است، اما خطاکار و پراشتباه است و مدلّس نیز می باشد.»(۶)

ابن حجر نیز درباره اش می گوید:

«محمـد بن عیسـی به تـدلیس متهم شـده است، زیرا او اصـلاً از ابن ابی ذئب روایـتی نشـنیده است، بلکه از اسـماعیل بن یحیی شیبانی حدیث شـنیده و چون اسـماعیل بن یحیی ضعیف است، ابن ابی ذئب را جایگزین وی کرده و حدیث را از وی نقل می کند.»(۷)

۱- تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۳۴۸، شماره ۳۳۴.

۲- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۶۶.

۳- کتاب المجروحین، ج ۲، ص ۱۳۴؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص۶۶۴ ؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۸۵.

۴- الجرح و التعدیل، ج ۵، ص ۳۷۱.

۵- الجرح و التعدیل، ج ۸، ص ۳۷ و ۳۸ ؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۷۷ و ۶۷۸.

۶- المغنی فی الضعفاء، ج۲، ص۶۲۲.

٧- تهذيب التهذيب، ج٩، ص٣۴۶.

یزید بن هارون(۱) و نیز مدافع بزرگ حریم ولایت مرحوم علامه ی امینی قدس سره نیز درباره اسماعیل بن یحیی می گویند:

«اسماعیل دروغگو است.»(۲)

جالب آن که به نقل ابن ابی الحدید، صاحب «الاستیعاب» فقط یک روایت از زهری درباره تقدّم زید در اسلام آورده و آن یک روایت را هم مردود شمرده و صحّت آن را دور از ذهن دانست.(۳)

« مناظره»

اشاره

« مناظره»

مأمون گفت: آیا ایمان علی علیه السلام به الهام خداوند بوده است یا به دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ؟ اگر بگویید الهام بوده است، او را بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ترجیح داده اید، چون به آن حضرت الهام نشد، بلکه جبرییل بر او نازل شد و دین اسلام را به او آموخت.

اسحاق گفت: بله؛ پیامبر او را دعوت به پذیرش اسلام کرد.

مأمون گفت: اگر پیامبر او را دعوت کرده، یا از طرف خودش بوده یا به امر الهی بوده، اگر بگویید از جانب خودش بوده، این بر خلاف گفتار الهی است که می فرماید: «وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفینَ»(۴)

۱- ذهبی می گوید: «الامام القدوه، شیخ الاسلام الحافظ.» سیراعلام النبلاء، ج۹، ص۳۵۸.

۲- الغدیر، ج ۵، ص ۳۲۵؛ تهذیب الکمال، ج۲، ص۲۳۸؛ المغنی فی الضعفاء، ج۱، ص۸۶.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۴.

۴- سوره ص، آیه ی ۸ .

و آنجا که می فرماید: «وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى اِنْ هُوَ اِلّا وَحْيٌ يُوحى.»(۱)

پس اگر خداوند امر کرده که علی را دعوت به اسلام کند، در این صورت خدا که دانای تمام اسرار است، علی را از میان تمام بچّه ها، به این امتیاز، اختصاص داده است، چون او را بخوبی می شناخته است، علاوه بر این آیا ممکن است خداوند بنده ای را به کاری که توانایی ندارد، تکلیف نماید؟

اگر بگویید ممکن است، کافر می شوید و اگر بگویید چنین تکلیفی نمی کند، پس چطور ممکن است پیغمبر را مأمور به دعوت از علی علیه السلام کند با آن که (به پندار شما) ایمان علی در کودکی پذیرفته نمی باشد؟

علاوه بر این، آیا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم غیر از علی علیه السلام، کودک دیگری را هم دعوت به اسلام کرد؟ اگر بگویید دعوت ننمود، پس این امتیاز مخصوص علی علیه السلام می شود که از بین تمام فرزندان عرب، این فضیلت را به تنهایی دارا باشد.

مأمون با این بیان صحّت ایمان علی علیه السلام و سبقت وی و افضلیّت حضرت را ثابت کرد.

« توضیح»

اشاره

« توضیح»

زیر فصل ها

بررسی ایمان علی در کودکی

بررسی ایمان علی در کودکی

بررسی ایمان علی در کودکی

یکی از ایرادات همیشگی اهل سنّت به شیعیان، سنّ مبارک حضرت امیر علیه السلام در زمان اسلام آوردن یا همان اظهار اسلام می باشد. همان گونه که در مناظره بود، آنان ایمان حضرت در کودکی را، معتبر ندانسته و از این بابت، افتخار سبقت در اسلام را به دیگران اختصاص می دهند.

۱- سوره نجم، آیه ی ۳.

درباره مقدار سنّ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، اختلاف است. ابن ابی الحدید در شرح خود بر نهج البلاغه، گفتار ابو عمر ابن عبدالبر در «الاستیعاب» را نقل کرده و اقوال مختلفی را ذکر می کند.

به گفته ی وی سنّ مبارک حضرت به هنگام ایمان، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۵ و ۱۶ سال روایت شد و خود صاحب «الاستیعاب» سنّ ۱۳ سالگی را پذیرفته و آن را به واقع نزدیکتر می داند.

البته الاستیعاب، روایتی هم از «ابی الاسود» نقل می کند که به موجب آن، حضرت به هنگام هجرت، ۱۸ ساله بودند که به مفاد آن، سنّ ایشان به هنگام بعثت ۵ سال می شود. آن گاه خود ایشان می گوید:

«کسی را نمی شناسیم که این حدیث ابی الاسود را پذیرفته باشد.»(۱)

علامه ی مجلسی قدس سره در بحارالانوار بحث مفصّلی را در این زمینه مطرح کرده و از خبّاب بن الارّت صحابی بزرگوار و دیگران روایات متعدّدی نقلمی کند که سنّ حضرت را به هنگام ایمان، از ده تا شانزده سال برشمرده اند.

آنچه که به نظر ما مهم است، این که ایمان آن حضرت از روی معرفت و آگاهی کامل بوده است، نه آنچه که بعضی می پندارند که ایمان ایشان، صرفا از روی تقلید و تلقین بوده و از درجه ی اعتبار ساقط و حکم ایمان صحیح بر آن نگردید تا آن که به سنّ بلوغ رسیدند.

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۲۰ به بعد.

علامه مجلسی قدس سره که تمام همّت مبارک خود را بر این امر متمرکز نمودند که معرفت و آگاهی کامل حضرت امیر علیه السلام به هنگام ایمان را اثبات نمایند، در بخشی از آن بحث می فرمایند:

«بر فرض که حرف عامّه را قبول کنیم که آن حضرت به هنگام ایمان، هفت سال داشتند، این حرف، هرگز به معنای این نیست که آن سخنشان درست باشد که می گویند:

«ایمان علی علیه السلام بر وجه تلقین بوده نه از روی شناخت و یقین تا معتبر باشد!»

زیرا کم بودن سنّ منافات با کمال عقل ندارد. چرا که سنّ بلوغ، دلیل بر وجوب تکلیف نیست، بلکه بلوغ در احکام شرعیه مراعات می شود نه در امور عقلیّه و ایمان از امور عقلیه است، نه تکلیف شرعی و این امر مورد اتّفاق اهل فکر و نظر می باشد.

چنان که خداوند درباره حضرت یحیی می فرماید: «وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیّا.»(۱)

و نیز از زبان حضرت عیسی علیه السلام نقل می کند که در گهواره به مردم فرمود:

«قالَ اِنّی عَبدُ اللّه آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنی نَبِیّا.»(۲)

پس کم بودن سنّ این دو پیامبر علیهماالسلام، کمال عقل و حکمتی که خداوند به آنان عطا فرموده بود را نفی نمی کند، گرچه عقل مردم، آن را درباره مردم عادّی محال می شمارد.

به هر حال، تمام اهل تفسیر غیر از عدّه ای اندک، اتّفاق نظر دارند که شاهدی که طبق آیه ی ۲۶ و ۲۷ سوره یوسف، به نفع آن حضرت (در جریان محصور شدن وی توسّط زلیخا و...) شهادت داد، کودکی بود که در گهواره به امر الهی لب گشود و سخن گفت.»

علاّمه مجلسی قدس سره در جای دیگر، طیّ بحثی مفصّل و طولانی، با استناد به روایات متواتری از طریق شیعه و سنّی، سنّ مبارک حضرت امیر علیه السلام را به هنگام شهادت در ماه مبارک رمضان سال ۴۰ هجری، ۶۳ یا ۶۵ سال می دانند و با بیان این که ۱۳ سال پیش از هجرت و ۱۰ سال پس از آن در مدینه با

۱- سوره مریم، آیه ی ۱۲ ؛ «ما حکم نبوّت را در کودکی به ایشان عنایت کردیم.»

۲- سوره مریم، آیه ی ۳۰ ؛ «همانا من بنده خدا بوده و خداوند مرا پیامبر خود قرار داده است.»

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودند و ۳۰ سال هم بعد از آن حضرت زندگی کردند، به این نتیجه می رسند که سنّ مبارک آن حضرت به هنگام بعثت ۱۰ یا ۱۲ سال بوده است و کمتر از ده سال نبوده اند، مگر آن که کسی بخواهد روایات متواتر از طریق شیعه و سنّی درباره سنّ حضرت هنگام شهادت را انکار کند...

علامه مجلسی پس از سخنانی چند، از مدح و ثنای رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از ایمان علی علیه السلام و شمارش آن از فضایل و مناقب آن حضرت توسّط پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم استفاده می کنند که ایمان آن حضرت از روی استدلال و معرفت بوده و به بهترین صورت انجام پذیرفت و کاملترین ایمان از نظر ثواب الهی خواهد بود.

زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هم اهل مبالغه نبوده و چیزی را که فضیلت و منقبت نبود، بعنوان فضیلت قرار نداده و چیزی که دارای اجر و ثواب نباشد، مورد مدح و ثنا قرار نمی دادند.

هم چنین افتخار امیرالمؤمنین علیه السلام به این امر و تأکید بر آن در حضور خلفا، دلیل بر این است که ایمانش از روی معرفت بوده است.

اگر ایمانش آنگونه که ناصبی ها می پندارند، از روی تلقین بوده و از روی معرفت و آگاهی به توحید نبود، هرگز برای آن حضرت، فخر به آن صحیح نبوده و درست نبود که اسم آن را عبادت گذارد.

اگر هم با این سخن، عمل خلافی را (نعوذ بالله) مرتکب شده باشد،مخالفین حرف وی را ردّ کرده و به وی اعتراض می نمودند و با او احتجاج می کردند تا نظرش را باطل کنند. همین که اصحاب از این دریچه

وارد نشده و چنین کاری را نکردند، برهانی بر فساد گفتار ناصبی ها می باشد.(۱)

سلطان الواعظین شیرازی در یکی از مناظرات خود، به سبقت علی علیه السلام در ایمان اشاره کرده و آن را اثبات نمود.

دانشمند سنّی در جواب وی گفت: این مطلب ثابت است و احدی این معنا را انکار نکرده که علی علیه السلام اسبق از همه ی امّت در اسلام بوده و خلفای معظّم! مدّتی بعد از آن حضرت ایمان آوردند، ولی ایمان آن ها با ایمان علی علیه السلام فرق داشت و قطعا ایمان آن ها از ایمان علی علیه السلام افضل بوده، زیرا علی علیه السلام طفلی نابالغ بود، ولی ابوبکر و عمر و عثمان هر سه، شیخی کبیر و با عقلی کامل بودند و بدیهی است که ایمان صاحب عقل کامل، از ایمان طفلی نو رسیده و نابالغ افضل است، بعلاوه این که ایمان علی علیه السلام از روی تقلید بوده، زیرا قطعا بچّه نابالغ ایمان نمی آورد مگر از روی تقلید و ما می دانیم که علی علیه السلام هنگامی که ایمان آورد، طفلی دوازده یا سیزده ساله بوده و تکلیفی بر او نبوده و لذا باید گفت قطعا تقلیدا ایمان آورده، ولی ایمان سایر خلفا، تحقیقی و از روی فکر و اندیشه بوده و ایمان تحقیقی از ایمان تقلیدی افضل است.

وی در جوابش گفت: از شما سؤالی می کنم که آیا ایمان علی علیه السلام در حالیکه طفل بود، به میل و اراده خویش بوده یا به دعوت رسول اللّه ایمان

۱- بحار، ج ۳۸، ص ۲۳۷ و ۲۷۹ _ ۲۸۴.

آورد؟(۱)

گفت: جواب شما مسلّم است که به دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بوده و نه به میل و اراده خودش؛

سلطان الواعظین گفت: آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السلام را دعوت به اسلام نمود و می دانست که تکلیفی بر طفل قبل از بلوغ نیست یا نمی دانست؟ اگر بگویید نمی دانست، نسبت جهل به آن حضرت داده اید و اگر می دانست که طفل را تکلیفی در دین نمی باشد، ولی با این وجود او را دعوت به اسلام کرد، در این صورت باید بگویید کار لغو و عبث و بی جایی کرده و بدیهی است که نسبت لغو و عبث به رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم محقّقا کفر است، زیرا پیامبر خدا از این امور مبرّا است و خداوند در قرآن فرمود: «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی اِنْ هُوَ اِلّا وَحْیٌ یُوحی.»

پس باید گفت که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم قطعا علی علیه السلام را لایق و آماده دعوت می دانسته و لذا او را به اسلام دعوت کرد...(۲)

پس شکّی باقی نمی ماند که ایمان آن حضرت در همان دوران کودکی، کامل بوده و به مراتب از ایمان سایرین برتر می باشد.

۱- گرچه مرحوم سلطان الواعظین در مقام مناظره و گرفتن اقرار لازم از خصم، سؤال را به این صورت مطرح کرد، ولی در حقیقت، این دو با هم دخیل بوده اند، یعنی هم میل و اراده امیرالمؤمنین علیه السلام و هم دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آن حضرت برای اظهار ایمان به خدا و...

۲- شبهای پیشاور، ص ۳۹۳.

«مناظره»

اشاره

« مناظره»

مأمون بعد از اثبات درستی و سبقت آن حضرت در ایمان، پرسید: بعد از ایمان افضل اعمال چیست؟

گفتند: جهاد در راه خدا.

گفت: مجاهده هیچ یک از آن ده نفر (عشره مبشّره) به پای مجاهده و جانفشانی علی علیه السلام در میدان نبرد با دشمنان خدا می رسد؟

(به عنوان نمونه) در جنگ بدر، شصت و چند نفر از کفّار کشته شدند که ۴۰ نفر از آنان را مسلمین (با مشارکت امیرالمؤمنین علیه السلام) و بقیّه را آن حضرت به تنهایی به درک واصل کرد.

یک نفر گفت: اگر علی چنین بود، ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در تخت روان بود و جنگ را تدبیر می نمود!

مأمون پرسید: آیا ابوبکر به تنهایی جنگ را تدبیر می نمود؟ یا با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در تدبیر جنگ شریک بود، یا آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم به تدبیر و دستورات وی نیازمند بود؟

گفت: به خدا پناه می برم اگر هر یک از این سه قسمت را بپذیرم.

مأمون گفت: پس صرف نشستن در تخت روان، چه فضیلتی برای او خواهد بود؟

اگر تنها گوشه گیری از جنگ، فضیلت و افتخار باشد، باید هر کس از جنگ گوشه گیری کرد، برتر از مجاهدین باشد! و حال آن که خداوند فرمود:

«لایَسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤمِنینَ غَیر اُولِی الضّرَر وَ الْمُجاهِدُونَ فی سَبیلِ اللّه بِأَمْوالِهِم وَ أَنْفُسِهِم فَضّلَ اللّه الْمُجاهِدین بِأَمْوالِهِم وَ أَنْفُسِهِم عَلَی الْقاعِدین دَرَجَهً وَ کُلًّا وَعَدَ اللّه الْحُسْنی وَ فَضّلَ اللّه الْمُجاهِدین عَلَی الْقاعِدین اَجْرا عَظیما.»(۱)

«کسانیکه در خانه نشسته اند، غیر از آنانکه بواسطه ی ضرر و عذری چون کوری و...تخلّف جسته اند، با مجاهدان در راه خدا مساوی نیستند. خداوند مجاهدان با مال و جان را به درجه ای معتبر از بازنشستگان از جنگ برتری داده است و همه را وعده ای نیکو داده، ولی پیکار کنندگان را برتری بسیاری بر گوشه گیران از جنگ عنایت فرمود.»

۱- سوره نساء، آیه ی ۹۵.

«توضیح»

اشاره

«توضیح»

مأمون در این فراز به فضیلت بزرگ مجاهدت علی علیه السلام در راه تحقّق اهداف مقدّس پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و گسترش حکومت نبوی اشاره می کند که فصلی افتخارآمیز در تاریخ اسلام است.

ما در اینجا فقط اشاره ای کوتاه به نقش امیرالمؤمنین علیه السلام و رشادتهای آن حضرت در تعدادی از جنگها داشته و خوانندگان عزیز را به کتاب های مفصّل ارجاع می دهیم.

بدر، میدان رشادت علی

بدر، میدان رشادت علی

یکی از آن میادین مهم که صلابت، رشادت و شجاعت، جوانمردی و کرامت والای آن حضرت را همواره به رخ تاریخ می کشد، «نبرد بدر» می باشد که مورد اشاره مأمون قرار گرفت.

می دانیم که جنگ بدر، نخستین جنگ تمام عیار میان مسلمانان و مشرکان بود و به همین دلیل نخستین آزمایش نظامی بین طرفین به شمار می رفت و از این نظر، پیروزی هر یک از طرفین در این جنگ، بسیار مهم بود.

این جنگ در سال دوّم هجرت رخ داد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در این سال آگاهی یافت که کاروان بازرگانی قریش به سرپرستی ابوسفیان، دشمن دیرینه ی اسلام، از شام عازم بازگشت به مکه است و چون مسیر کاروان از نزدیکیهای مدینه رد می شد، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم با ۳۱۳ نفر از مهاجران و

انصار به منظور ضبط کاروان، به سوی منطقه ی بدر که مسیر طبیعی کاروان بود، حرکت کرد.

هدف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم از این حرکت آن بود که (هم با مصادره کاروان، بخشی از خسارتهایی که مشرکین مکه به اموال مسلمین وارد کرده بودند،جبران گردد و هم) قریش بدانند خط بازرگانی آن ها در دسترس نیروهای اسلام قرار دارد و اگر آن ها از نشر و تبلیغ اسلام و آزادی مسلمانان جلوگیری کنند، شریان حیات اقتصادی آنان به وسیله ی نیروهای اسلام قطع خواهد شد.

به دنبال استمداد ابوسفیان، ۹۵۰ تا ۱۰۰۰ نفر از مردان جنگی قریش به سوی مدینه حرکت کردند و بالاخره در روز ۱۷ ماه رمضان، این گروه با مسلمانان رو در رو قرار گرفتند، در حالی که نیروهای شرک، سه برابر نیروی اسلام بود.

در آغاز نبرد، سه تن از دلاوران قریش که تا دندان مسلّح بودند، به نامهای: عتبه (پدر هند جگرخوار، همسر ابوسفیان) برادر بزرگ او شیبه و ولید (فرزند عتبه) فریاد کشان به وسط میدان جنگ آمدند و هماورد خواستند. در این هنگام، سه نفر از دلاوران انصار برای نبرد با آنان وارد میدان شدند و خود را معرّفی کردند. قهرمانان قریش از جنگ با آنان خودداری کرده و فریاد زدند: «ای محمد! افرادی که از اقوام ما و هم شأن ما هستند، برای جنگ با ما بفرست.»

در این هنگام، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به «عبیده بن حارث بن عبدالمطلب» و «حمزه بن عبدالمطلب» و «علی علیه السلام » دستور داد به جنگ این سه تن

بروند. این سه مجاهد شجاع، روانه ی رزمگاه شدند و خود را معرّفی کردند. آنان هر سه نفر را برای مبارزه پذیرفتند و گفتند: همگی هم شأن ما هستند. از این سه نفر، حمزه با شیبه، عبیده با عتبه و علی علیه السلام که جوانترین آن ها بود، با ولید (دایی معاویه) روبرو شدند و جنگ تن به تن آغاز شد.

علی علیه السلام و حمزه هر دو، به سرعت هماورد خود را به قتل رساندند، ولیضربات متقابل میان عبیده و عتبه هنوز ادامه داشت و هیچ کدام بر دیگری غالب نمی شد، از این رو علی علیه السلام و حمزه پس از کشتن رقیبان خود، به کمک عبیده شتافتند و عتبه را به هلاکت رساندند.

پس از پیروزی سه قهرمان بزرگ اسلام بر دلاوران قریش که اثر خرد کننده ای در روحیه ی فرماندهان سپاه شرک داشت، جنگ همگانی آغاز شد و منجر به شکست فاحش ارتش شرک گردید، به طوری که هفتاد نفر اسیر گشتند...

در این جنگ (به اتّفاق مورّخین) بیش از نیمی از کشته شدگان به ضرب شمشیر علی علیه السلام از پای درآمدند. مرحوم شیخ مفید سی و شش تن از کشته شدگان مشرکین در جنگ بدر را نام می برد و می نویسد:

«راویان شیعه و سنّی به اتّفاق نوشته اند که این عدّه را علی بن ابی طالب علیه السلام شخصا کشته است، بجز کسانی که در مورد قتل آنان اختلاف است و یا علی در کشتن آنان با دیگران شرکت داشته است.»(۱)

۱- مهدی، پیشوایی، سیره پیشوایان، ص ۴۲.

علی، سردار جنگ احد

علی، سردار جنگ احد

در جنگ احد نیز این امیرالمؤمنین علیه السلام بود که به همراه عدّه ای دیگر، باعث سربلندی لشگر اسلام گردید.

روحیّه ی قریش بر اثر شکست در جنگ بدر، سخت افسرده شده بود، برای گرفتن انتقام کشته شدگان خود و جبران این شکست بزرگ، تصمیم گرفتند با نیروی فراوان و مجهّز به مدینه حمله کنند.

عوامل اطّلاعاتی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تصمیم قریش را به اطلاع آن حضرترساندند. پیامبر، پس از تشکیل شورای نظامی و مشورت با مسلمین، تصمیم گرفت در بیرون شهر با دشمن بجنگد. لذا با هزار نیرو، مدینه را به سوی کوه اُحُد در شمال شهر مدینه، ترک گفت.

به هر حال جنگ سختی درگرفت و مسلمین در مراحل اوّلیه پیروز شدند، ولی در اثر غفلت و سهل انگاری آنان و طمع در غنائم، دشمن شکست خورده، به میدان بازگشت و به دنبال شایعه ی کشته شدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم روحیه ی سربازان اسلام تضعیف گشته و عدّه ای پا به فرار نهادند و...

پرچمداران در جنگهای قدیم، نقش مهمّی را ایفا می نمودند. لذا غالبا این گروه، از افرادی دلیر و شجاع انتخاب می گشتند تا استقامت و رشادت آن ها، موجب دلگرمی سایر یاران گردد.

در این جنگ نیز، قریش به همین ترتیب عمل کرده و پرچمداران رشیدی از قبیله ی «بنی عبد الدّار» انتخاب کردند که یکی پس از دیگری نعره کشان وارد میدان شده و همه ی آن ها به دست افسر رشید اسلام یعنی علی علیه السلام به

جهنّم واصل شدند و این امر به تضعیف روحیّه سربازان دشمن منجرّ گردید.

علی علیه السلام در روز شورا روی این موضوع تکیه کرده و فرمود:

«شما را به خدا سوگند؛ آیا در میان شما کسی جز من هست که نُه نفر از پرچمداران بنی عبد الدّار را (در اُحُد) کشته باشد؟»

گفتند: خیر؛ کسی جز تو نیست.

سپس فرمود: پس از کشته شدن آن نُه نفر بود که، غلام حبشی آنان بنام «صوأب» که هیکل بس درشتی داشت، وارد میدان شد و در حالی که دهانش کف کرده و چشمانش سرخ گشته بود، می گفت: به انتقام اربابانم، جز محمد را نمی کشم. شما با دیدن او جا خورده، خود را کنار کشیدید، ولی من به جنگ او رفتم و ضربات متقابل بین من و او ردّ و بدل شد و من آنچنان ضربتی بر او وارد کردم که از کمر دو نیم شد. اعضای شورا همگیسخنان حضرت را تصدیق نمودند.»

پس از پیروزی اوّلیه و غفلت یاران و هجوم مجدّد دشمن برای قتل پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، و شایعه ی کشته شدن آن حضرت، عدّه بسیار زیادی پا به فرار گذاشتند و به کوه پناه بردند و تنها گروه انگشت شماری بودند که در میدان باقی ماندند.

مهمترین این افراد، همان افسر دلاور و نامی ارتش اسلام، یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام بودند که مورد تحسین همه ی تاریخ نگاران قرار گرفتند. ابن اثیر در تاریخ خود می نویسد:

«وجود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از هر طرف مورد هجوم دسته هایی از ارتش قریش قرار گرفت. هر دسته ای که به آن حضرت حمله می آورد، علی علیه السلام به فرمان پیامبر، به آن ها حمله می کرد، و با کشتن برخی، موجبات پراکنده شدن آنان را فراهم می کرد. این جریان چند بار در احد تکرار شد. در برابر این فداکاری، امینِ وحی الهی نازل گردید و فداکاری علی علیه السلام را نزد پیامبر ستود و گفت: این نهایت فداکاریست که این افسر رشید از خود نشان می دهد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم امین وحی را تصدیق کرد و گفت: «من از علی و او از من است.» سپس ندائی در میان آسمان، به طور

مکرّر شـنیده شـد که: «لا سَـیْفَ اِلّا ذُوالْفَقار، لا فَتی اِلّا علِیّ.» ولی گوینـده دیـده نمی شد، از پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم سؤال کردند. فرمود: «گوینده این سخن، جبرئیل است.»(۱)

در جنگ اُحُد گشت چو اسلام پریشان

کفر آمد و یکباره در آویخت به ایمان

تیغ تو در آنروز چنان کرد سرافشان

کان جنگ به یثرب بُد و خون ریخت بعمّان

جبریل امین پیک خدا عالی اعلا

می داد بشارت که علی گشت معلّی(۲)

ابن ابی الحدید، جریان را با شـرح بیشتری نقل کرده و می گوید: دسـته هایی که برای کشـتن پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم هجوم می آوردنـد، دسـته ی پنجاه نفری بودنـد و علی علیه السـلام در حالی که پیاده بود، آن ها را متفرّق می ساخت. سـپس جریان نزول جبرئیل را نقل کرده و می گوید: علاوه بر این که این مطلب از نظر تاریخ مسلّم است، من در برخی از نسخه های کتاب غزوات «محمد بن اسحاق» فرود آمدن جبرئیل را دیده ام.

حتّی روزی از استاد خود (عبد الوهّاب سکینه» از صحّت آن پرسیدم.

وی گفت: صحیح است. من به او گفتم: چرا این خبر صحیح را مؤلّفان صحاح ششگانه ننوشته اند؟ وی در پاسخ گفت:

«خیلی از روایات صحیح داریم که نویسندگان صحاح از درج آن غفلت ورزیده اند.»

۱- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۸۲.

۲- داراب افسر بختیاری.

به نقل شیخ صدوق در «علل الشرائع» علی علیه السلام هنگام دفاع از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به قدری پافشاری و فداکاری کرد که شمشیر او شکست و پیامبر شمشیر خود را که «ذوالفقار» بود، به وی مرحمت نمود که به وسیله ی آن به جهاد خود در راه خدا ادامه داد.

حضرت امیر علیه السلام در سخنانی در محضر گروهی از یاران خود فرمود:

«...هنگامی که ارتش قریش، بسوی ما حمله آوردند، انصار و مهاجر راه خانه ی خود را گرفتند و من با هفتاد زخم از وجود آن حضرت دفاع کردم... سپس آن حضرت، قبا را کنار زد و دست روی مواضع زخم که نشانه های آن ها باقی بود، کشید.»

شخص پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نیز در جنگ احد، سخت جنگید و آنچه تیر در ترک خود داشت، پرتاب نمود و کمان تیرش شکست.

بالاخره جنگ احد با دلاوریهای علی علیه السلام به پایان رسید و جان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از خطر قطعی نجات یافت.(۱)

قهرمان خیبرشکن

قهرمان خیبرشکن

نمونه ی دیگر از حضور پر صلابت و مؤثّر امیرالمؤمنین علیه السلام مربوط به جنگ خیبر می شود که باز هم به طور فشرده مورد اشاره قرار می گیرد.

منطقه ی خیبر در ۳۲ فرسخی شمال مدینه با دژهای هفتگانه ی خود معروف بود. یهودیان فتنه گر در آنجا گرد آمده و تمام قبائل عرب را برای کوبیدن اسلام تشویق نموده و با کمکهای مالی آنان، جنگ احزاب به وقوع

۱- داستان جنگ احد تماما، با تلخیص از کتاب های فرازهایی از تاریخ اسلام استاد سبحانی و سیره پیشوایان (استاد پیشوایی) نقل گردید.

پیوست.

لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم برای خشکاندن ریشه ی فتنه و جلوگیری از هرگونه تحرّکات بعدی آنان، تصمیم بر نابودی کانون خطر گرفته و پس از «صلح حدیبیّه» و در سال هفتم، نیروهای اسلام را آماده این حرکت مهم نظامی نمود و با ۱۶۰۰ سرباز، در حالی که پرچم سفیدی به دست علی علیه السلام داده بود، به سوی خیبر پیشروی کرد.

به هر حال، جنگ آغاز و دو قلعه ی یهود فتح شد. سپاهیان به طرف دژهای دیگر یورش بردند. ولی با مقاومت سرسختانه ی یهود مواجه گشتند. حدود ده روز جنگ سختی در می گرفت و هر روز مسلمین با دادن تلفات سنگین، به لشگرگاه بر می گشتند.

این وضع، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب، را به شدّت ناراحت کرد و بنابر روایتی آن حضرت فرمود:

«چرا بعضی ها با شکست مفتضحانه از میدان جهاد فرار می کنند و سپس نیروی اسلام را به وحشت و زبونی تشویق می کنند؟!»(۱)

آن گاه طبق روایاتی که به اعتراف بعضی از عامّه چون حاکم در مستدرک، به حدّ تواتر بین شیعه و سنّی رسیده است، فرمودند:

«لَأُعْطِیَنّ الرّایَهَ غَدا رَجُلًا یُحِبّ اللّه وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبّهُ اللّه وَ رَسُولُهُ یَفْتَح اللّه عَلی یَدَیْهِ (کرّارٌ) لَیسَ بِفَرّارٍ...»(۲)

۱- الخرائج و الجرائح راوندی، ج ۱، ص ۱۵۹، شماره ۲۴۹.

۲- این گفتار علاوه بر کتاب های روائی و تاریخی شیعه در غالب کتاب های اهل سنّت نیز آمده است، به عنوان نمونه به: صحیح بخاری، ج ۵، ص ۷۶؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۹۵ و ج ۷، ص ۱۲۰ به بعد؛ صحیح ابن حبّان، ج ۱۵، ص ۳۷۷؛ معجم الاواسط طبرانی، ج ۱، ص ۲۳۹؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۶، ص ۱۹۸؛ سنن ابن ماجه، ج ۵، ص ۴۵، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۲، کنزالعمّال، ج ۱۰، ص ۴۶۳، شماره ۳۰۱۲۱ و ص ۴۶۸، شماره ۳۰۱۳۰ و... مراجعه گردد.

«من فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست داشته و خدا و رسول هم او را دوست دارند، خداوند به دست او پیروزی را نصیب ما گرداند و او هرگز فرار نمی کند...»

همه ی اصحاب، آن شب چشم انتظار بودند تا این افتخار بزرگ و جاودانه، نصیب آنان گردد. در روایتی آمده که عمر بن خطّاب گفت:

«من هیچ وقت مانند آن شب، علاقمند به کسب مقام فرماندهی نبودم و میل داشتم که فردا، پیامبر مرا فرا بخواند.»(۱)

صبحگاهان نیز ابوبکر و عمر منتظر بودند تا ببینند این پرچم افتخار به دست چه کسی داده خواهد شد.

بر خلاف انتظار، تنها کسی که جامع این صفات بود که هم دوستدار خداوند و جان نثار پیامبر و هم محبوب خدا و رسول بزرگوار صلی الله علیه و آله وسلم باشد، کسی جز مولایمان حضرت علی علیه السلام نبود.

لذا بر اساس همان روایات متواتر، صبح فردا پیامبر فرمود:

علی کجاست؟ عرض کردند: بیمار بوده و از شدّت تب و بیماری چشم، در خیمه به استراحت می پردازد. فرمود: او را بیاورید.

مورّخین از جمله طبری می گویند:

«علی را بر شتر سوار نموده و در برابر خیمه فرود آوردند.»

این جمله، حاکی است که عارضه ی چشم، به قدری سخت بوده که

۱- کنزالعمّال، ج ۱۰، ص ۴۶۸، شماره ۳۰۱۳۰.

سردار را از پای درآورده بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آب دهان مبارک را بر چشمانش زده و دستی بر دیدگانش کشید و در حق او دعا کرد.

این عمل و آن دعا، مانند دم مسیحایی، آن چنان اثر نیک در دیدگان او گذارد که سردار نامی، تا پایان عمر به چشم درد مبتلا نگردید.

به هر حال، پیامبر به علی علیه السلام دستور پیشروی داد و البتّه یادآور شدند که قبل از جنگ، نمایندگانی را به سوی سران دژ اعزام و آن ها را به اسلام دعوت نماید و اگر اسلام و یا پرداخت جزیه را نپذیرفتند، با آنان بجنگد.

علی علیه السلام زره محکمی بر تن و شمشیر مخصوص خود را حمایل نموده و پرچم اسلام را که پیامبر به دست او داده بود، نزدیک خیبر بر زمین نصب نمود. دلاوران خیبر بیرون ریختند و علی علیه السلام با رشادت و به تنهایی در برابر آنان ایستاده و آن ها را تار و مار نمودند.

از جمله ی این افراد، مرحب خیبری و برادرش حارث بودند که با غرور و نعره های تند، وارد کارزار شدند. علی علیه السلام ابتدا حارث را به جهنّم واصل کرد. پس از آن مرحب، که از دلاوران بشمار می آمد، در حالی که غرق در سلاح بوده و زره یمانی بر تن و کلاهی بر سر داشت، جلو آمده و رجز خواند. علی علیه السلام نیز رجز خوانده و به مبارزه پرداختند.

در این میان، علی علیه السلام چنان ضربه ی سهمگینی را بر فرق وی وارد آوردند که وی را دو نیم ساخته و باعث ترس و فرار سایر دلاوران یهود گردید و عدّه ای هم که فرار نکردند، با علی علیه السلام جنگیده و کشته شدند.

امام علیه السلام فراریان را تا دژ تعقیب نمودند. در این کشمکش، یک نفر از

جنگجویـان یهود، بـا شمشـیر بر سپر علی زد و سپر از دست وی افتـاد، علی علیه السـلام فورا در دژ را از جـای کنـده و تا پایان کارزار به جای سپر از آن استفاده می کردند.

پس از آن که آن را بر زمین افکنـد، هشت نفر (و بنـابر نقلی چهـل نفر) از نیرومنـدترین سـربازان اسـلام، از آن جمله ابورافـع، سعی کردند که آن را از این رو به آن رو کنند، نتوانسـتند. در نتیجه قلعه ای که مسـلمانان ده روز پشت آن معطّل شده بودند، در مدّت کوتاهی توسّط آن بزرگوار گشوده شد.

تا صورت پیوند جهان بود علی بود

تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود

آن قلعه گشائی که درِ قلعه ی خیبر

بر کند بیک حمله و بگشود علی بود

آن گرد سرافراز که اندر ره اسلام

تا کار نشد راست نیاسود علی بود

آن شیر دلاور که برای طمع نفس

بر خوان جهان پنجه نیالود علی بود

این کفر نباشد سخن کفر نه این است

تا هست علی باشد و تا بود علی بود(۱)

بر اساس بعضی از روایات عامّه، عبداللّه بن مسعود از پیامبر اکرم

۱- مولوی.

صلی الله علیه و آله وسلم نقلکردند که فرمود:

«علی علیه السلام را به هیچ جنگی نفرستادم، مگر آن که دیدم جبرئیل از راست و میکائیل از سمت چپ و ابری نیز بر او سایه افکنده تا آن که فتح و ظفر نصیب او می گردید.»(۱)

به هر حال، پس از پیروزی لشگر اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تقاضای یهودیان خیبر را مبنی بر این که آنان در سرزمین خیبر سکنی گزینند و اراضی و نخلهای خیبر در اختیار آن ها باشد و نیمی از درآمد را به عنوان جزیه بپردازند، پذیرفت و حتّی به نقل ابن هشام، این مطلب را خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پیشنهاد فرمود.

این تنها گوشه ای از حضور چشمگیر و مؤثّر امیرالمؤمنین علیه السلام در نبردها و جنگهای صدر اسلام بوده و خلاصه ی مطلب آن که در تمام جنگها (چون خندق، بنی قریظه، فتح مکه و...) این علی علیه السلام بود که باعث سربلندی لشگر اسلام و شادمانی خدا و رسولش گشته و هیچیک از صحابه در این فضیلت به آن حضرت نخواهند رسید.(۲)

پس از ذکر بخشی از رشادتهای علی علیه السلام در جنگها توسّط مأمون، دانشمندان مجلس، همراهی ابی بکر با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در تخت روان

۱- شبهای پیشاور، ص ۴۱۹، به نقل از باب ۲۷ از «کفایه الطالب گنجی شافعی». در منابع شیعه نیز روایاتی به همین مضمون رسیده است از جمله این که: جبرئیل در معراج به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «ای رسول خدا! سوگند به آن خدایی که تو را به حق مبعوث ساخته است، اهل آسمانها، علی علیه السلام را بهتر از ساکنین زمین می شناسند، علی هرگز در جنگی تکبیر نگفت، مگر این که ما نیز با او تکبیر گفتیم و هیچ وقت به گروهی حمله نکرد، جز این که ما نیز حمله کردیم و هر کجا او شمشیر زد، ما نیز در کنارش، به کمک وی می شتافتیم. (بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۹۸، حدیث ۱۰.»

۲- وقایع جنگ خیبر با تلخیص از: فرازهایی از تاریخ اسلام استاد سبحانی نقل شد.

(عریش) را به عنوان دلیل فضیلت وی ذکر نمودند!(۱)

علاوه بر جواب مأمون، بایـد گفت که اوّلاً حفاظت از جان مبارکپیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم منحصـر به جنگ بـدر نبود، بلکه در تمـام جنگهـا چنین بود و در هر موقعیّتی، به نوبت شخصـی به عنوان محافظ، در کنار پیامبر قرار می گرفت، مثلاً سـعد بن معـاذ در شب بـدر و در روزش ابی بکر و نیز محمـد بن سـلمه در روز اُحـد و زبیر در روز خنـدق و مغیره بن شـعبه در روز حدیبیه عهده دار این مأموریت بودند و حال آن که کسی این مأموریت را جزء فضائل آن ها ذکر نمی کند.

ثانیا: اگر این همراهی در تخت روان، این همه اهمّیت داشت بایـد آیه ی «هذان خَصْمانِ اخْتَصَمُوا...»(۲) در شـأن او نازل می شـد، نه در شـأن علی علیه السـلام و حمزه و عبیـده، چنـان که در کتـاب های خودتان چون صـحیح مسـلم و صـحیح بخاری و طبقات ابن سعد و... آمده است.

« مناظره»

اشاره

« مناظره»

در اینجا مأمون روی سخن را به سوی اسحاق بن حمّاد متوجّه ساخته و گفت: سوره «هل أتی» را بخوان.

اسحاق گوید: سوره را خواندم تا به این آیه رسیدم که می فرماید:

«وَ یُطْعِمُونَ الطّعامَ عَلی حُبّهِ مِسْکینا و یَتیما وَ أَسیرا» تا آنجا که می فرماید:«وَ کانَ سَعْیُکم مَشْکُورا.»

۱- الغدیر، ج ۷، ص ۲۰۱، به نقل از عامّه.

۲- سوره حجّ، آیه ی ۱۹.

مأمون پرسید: این آیات در ستایش از چه کسی نازل شد؟ گفت: درباره علی علیه السلام نازل گردید.

پرسید: آیا هرگز علی علیه السلام (به همین صورتی که خداوند در این سوره فرمود) به کسی گفته که من بیچارگان را برای خدا دستگیری می کنم؟ (تا احتمال بدهیم که خداوند، فقط سخنان حضرت را حکایت نموده باشد). آیا اینطور است؟

اسحاق جواب داد: نه، من نشنیدم.

مأمون گفت: خداوند از قلب و نیّت علی علیه السلام آگاه بوده و برای شناساندن آن حضرت، این امر را در قرآن بیان داشته است.

آیا در جایی از قرآن دیده ای که این گونه بهشت را توصیف کرده باشد؟

گفت: نه، ندیدم.

مأمون گفت: این فضیلت دیگری از برای علی علیه السلام است که در سوره اختصاصی او، این مقدار بهشت را توصیف نمود....

در اینجا مأمون گفت: ای اسحاق! آیا تو از آن کسانی هستی که به بهشت رفتن آن ده نفر (عشره مبشّره) شهادت می دهند؟ گفت: آری؛

پرسید: اگر کسی در صحیح و یا ناصحیح بودن آن حدیث شکّ کند، آیا به نظر تو کافر می شود؟ گفت: نه؛

مأمون گفت: آیا اگر کسی در این که این آیه از قرآن است، تردید و شکّ کند، آیا به نظر تو کافر می شود؟ گفت: بلی، کافر است.

مأمون گفت: آیا این بر فضایل علی علیه السلام نمی افزاید؟ آری؛ این فضیلت بیشتری برای آن حضرت می گردد.

«توضیح»

اشاره

«توضیح»

زیر فصل ها

بی نظیرترین ایثار

بی نظیرترین ایثار

بی نظیرترین ایثار

مأمون در این قسمت، به یکی دیگر از افتخارات امیرالمؤمنین علیه السلام که ناشی از روح بلند و عرشی آن حضرت بوده و فاطمه ی زهرا علیهاالسلام و حسنین

علیهماالسلام نیز در آن شریک می باشند، اشاره نمود.

آری؛ این فراز، نمایش شکوه و عظمت انسانیت انسان های کاملی است که تمام وجودشان وقف انسان ها بوده و لحظه ای از خدمت به خلق خدا غافلنبوده اند.

واقعه ای که حکمت بلند فرموده خداوند «اِنی أَعْلَم ما لاتَعْلَمونَ»(۱) را بر همگان روشن ساخت.

داستان، مربوط به ایثار شگفت خانواده نمونه ی تاریخ است که روایات مربوط به آن تقریبا به حدّ تواتر رسیده و خداوند متعال نیز برای تجلیل از این گذشت بزرگ، آیات مبارکه ای که به آن اشاره شد، را بر حبیب خود نازل و بدین وسیله، این کرامت انسانی و بزرگواری اهل بیتش را به وی تبریک و تهنیت گفت. اصل داستان به روایت زمخشری در تفسیر کشّاف از ابن عباس، از این قرار است که:

(گلهای باغ عصمت یعنی) حسن و حسین علیهماالسلام بیمار شدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به همراه عدّه ای به عیادت آن ها رفتند و به امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند:

«ای اباالحسن! کاش برای شفای این دو فرزندت نذر می کردی!»

علی و فاطمه علیهماالسلام و فضّه ی خادمه نذر کردند که اگر حسنین علیهماالسلام شفا یابند، سه روز روزه بگیرند. آن دو بزرگوار شفا یافتند.

آنان روزه گرفته، ولی چیزی برای افطار نداشتند. علی علیه السلام از شمعون

۱- سوره بقره، آیه ی ۳۰؛ «در جواب ملائکه که به خلقت آدم اعتراض داشتند.»

خیبری یهودی، سه من جو قرض گرفت. فاطمه علیهاالسلام یک من از آن را آرد کرد و پنج قرص نان به تعداد خودشان تهیه کرد. همین که نانها را سر سفره نهادند تا افطار کنند، سائلی از راه رسید و گفت:

سلام بر شما ای خاندان محمد؛ مسکینی هستم از مساکین مسلمانان، خوارکی به من بدهید تا خداوند شما را از مائده های بهشتی بخوراند.

همگی نان خود را به او بخشیدند و شب را تنها با آب افطار نموده و به سربردند و فردا صبح را روزه گرفتند. شب دوم نیز همین حادثه تکرار شد و یتیمی از راه رسید و نانها را به او بخشیدند و شب سوّم اسیری رسید، همین کار را کردند.

چون صبح شد، علی علیه السلام دست حسن و حسین علیهماالسلام را گرفت و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفتند. تا چشم حضرت به آنان افتاد و دید که از شدّت گرسنگی چون جوجه به خود می لرزند، فرمود:

«دیدن شما به این صورت، چه سخت مرا می آزارد.»

آن گاه برخاست و با آنان به راه افتاد. به منزل فاطمه علیهاالسلام آمد و او را دید که در محراب نشسته و از گرسنگی، شکمش به پشت چسبیده و چشمانش فرو رفته است. این حال فاطمه، او را بسیار آزرد.

جبرئیل فرود آمد و گفت:

«ای محمد! این را بگیر که خداوند تو را درباره خاندانت تهنیت گفته است، پس «سوره دهر» را بر او خواند.»

حاکم نیشابوری ضمن نقل این روایت می گوید:

«روایت است که سائل در آن سه شب، جبرئیل بود که به اذن الهی، خواست آنان را بیازماید.»

گنجی شافعی در «کفایه الطّالب» می گوید:

«سائل در شب اوّل جبرئیل و در شب دوّم، میکائیل و در شب سوّم، اسرافیل بوده است.»

شهاب الدّین آلوسی در تفسیر «روح المعانی» پس از نقل حادثه مانند نقل صاحب کشّاف، می گوید:

«آدمی درباره آن دو (علی و فاطمه علیهماالسلام) جز این چه می تواند بگوید که علی، مولای مؤمنان و وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و فاطمه علیهاالسلام پاره تن احمدی و جزء محمدی صلی الله علیه و آله وسلم است واما حسن و حسین علیهماالسلام نسیم روح پرور و گل خوشبو و سرور جوانان بهشتند. این سخن رفض (شیعه گری افراطی) نیست، بلکه اعتقادی جز این گمراهی محض است و از لطائف (بنابر آن که این سوره درباره آنان نازل شده باشد) آن که خدای سبحان به پاس حرمت فاطمه ی بتول و نور دیده رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در این سوره، در میان نعمتهای بهشتی، ذکری از حورالعین به میان نیاورده و تنها به ذکر نوجوانان جاویدان تصریح نموده است.»

ما را چه جای آن که دم از مدح تو زنیم

حق گفته است در حق تو «هَلْ اَتی» علی

در حیرتم ز غفلت قومی که کرده اند با بودن تو بر دگری اقتدا علی

عدّه اندکی چون ابن حزم اندلسی در «الفصل فی الملل و النّحل» و ابن تیمیه در «منهاج السّنه» روایات نسبتا متواتر در شأن نزول این آیه را نادیده گرفته و آن را ساخته و پرداخته ی شیعیان می دانند.

علامه امینی قدس سره در پاسخ به یاوه سرائی «ابن حزم» می نویسند:

«کسی که به شیوه استدلال مسخره و مضحک این مرد واقف گردد، می تواند دروغ پردازی های دیگرش را نیز دریابد. او گمان کرده به مجرّد نسبت تأویل به رافضیان دادن و آن را دروغ و نادرست خواندن، در ارزش حدیثی که ذیل آیه ی شریفه رسیده، منقصتی وارد ساخته است. در حالیکه او خود می داند که گروه بسیاری از پیشوایان تفسیر و حدیث، آن را روایت کرده و در

کتب حدیث خود ثبت کرده اند و اگر عذرش نادانی و بی خبری از آن حدیث است، این خود مصیبت بزرگی است.

حافظ «ابو محمّد عاصمی» کتابی در دو جلد به نام «زین الفتی فی تفسیر سوره هل أتی» تدوین کرده، کتابی بزرگ، مجلّل و پرمغز که نشانه ی فضل نویسنده و گسترش اطلاعات، حدیث شناسی او و نمودار قدرت کامل او در علم کلام و در تحقیقات مذهبیاست. هر چند در گوشه و کنار آن، اشتباهاتی متناسب با مذهب خود دارد.

شاید هم «ابن حزم» فکر کرده او نیز رافضی است و حرفش مورد قبول نیست و یا می گوید او شرائط صحّت حدیث را نمی داند یا معتقد است هر چیزی موافق رافضیان باشد، هر چند با صحیح ترین اسناد نقل شود، مورد قبول نیست.»(۱)

علامه امینی قدس سره پس از این، از ۳۴ دانشمند بزرگ اهل سنّت(۲) نام می برند که به شأن نزول آیات مزبور درباره خاندان عصمت علیهم السلام تصریح نمودند.

ابن تیمیه نیز می گوید:

«او (علامه حلّی قدس سره) مطالب دروغی که نماینده جهل گوینده آن است، آورده، مثل این سخن که «هل أتی» در حقّ آنان (اهل بیت) نازل گردیده، با این که هل أتی به اتّفاق علما، از سوره های مکّی است و علی بعد از هجرت، با فاطمه ازدواج کرده و حسن و حسین بعد از نزول هل أتی به دنیا آمده اند. پس این سخن که سوره در شأن آن ها نازل شده، از دروغهایی است که بر هر کس که کمترین علمی به نزول قرآن و احوال اهل بیت داشته باشد، پوشیده نمی ماند.»

آن بزرگوار در پاسخ به این گفتار لغو «ابن تیمیه» می فرمایند:

«نادانی این مرد به یک باب و دو باب محدود نیست، او چنان که در عقائد نادان است، در فِرَق اسلامی، در سیره و احکام، در حدیث، هم چنین در علوم قرآن نیز نادان است و نمی داند مکّی بودن

۱- الغدیر، ج ۳، ص ۱۰۶.

۲- مانند زمخشری، آلوسی، فخر رازی، ابن طلحه شافعی، سبط ابن جوزی، ثعلبی، واحدی نیشابوری، حافظ ابن مردویه، ابن ابی الحدید، محبّ الدین طبری، حموینی در فرائد، سیوطی، شبلنجی، شوکانی، ابن حجر، بیضاوی و...

سوره، با این که برخی آیات در مـدینه نازل شـده باشد، منافاتی ندارد و بالعکس. و این امر در همه ی سوره های قرآن جاری است... و مقصود «ابن الحصار» که گوید: از هر سوره مکّی یا مدنی، آیاتی مستثنی می باشد.» همین است.

ثانیا مطمئن ترین راه برای این که بدانیم سوره ای مکّی یا مدنی است، مراجعه به روایات فراوانی است که در شأن نزول آن، به اسـناد متعدّد رسیده است، نه اسـتناد بهسخنان بی مدرک و بدون سند. ما قبلاً به بخش مهمی از کسانی که این حدیث را نقل کردنـد و در برابر آن، پـذیرش خود را اعلام نموده اند، اشاره کردیم تا ثابت کنیم که این از دروغهای رافضـیان نیست و دلیل بر نـادانی نـاقلش نمی شود. لـذا نمی توان بر علاـمه حلی قـدس سـره و نه بر پیروانش از این بابت حمله کرد و اگر در نقل این حدیث، در ذیل این آیه ایرادی وجود دارد، علامه ی حلّی قدس سره و بزرگان اهل سنّت در این باره یکسانند.

ثالثا عقیده به مکّی بودن سوره هل أتی، نه تنها مورد اتّفاق همه ی علما نیست، بلکه اکثریّتشان، بنا به نقل خازن «در تفسـیرش» از مجاهد و قتاده و جمهور، بر خلاف آن نظر می دهند.

ابوجعفر نحّاس در کتـاب «الناسـخ و المنسوخ» از ابن عبـاس روایت می کنـد که المـدّثّر تـا آخر قرآن (مگر سوره های زلزله، نصـر، توحید، فلق و ناس) همه در مدینه نازل شده اند که سوره «هل أتی» نیز در میان آن هاست. نیز سـیوطی در «الاتقان» پس از نقل این حدیث، گوید: این چنین به تفصـیل روایت کرده اند و اسـنادش بسیار خوب و رجالش همه مورد وثوق و از علمای مشهور عربیت اند.

حافظ بیهقی در «دلائل النّبوّه» سوره «هل أتی» را مدنی شمرد.

خازن در تفسیرش نیز آن را از سوره های مدنی شمرده است....

رابعا کسانی که معتقدنـد در آن سوره، یک یا چند آیه ی مکّی وجود دارد مانند حسن، عکرمه، کلبی و دیگران، تصـریح می کنند که آیات مربوط به قصّه ی اطعام طعام، مدنی است...»(۱)

۱- الغدیر، ج ۳، ص ۱۶۹.

« مناظره»

اشاره

« مناظره»

در این فراز مأمون، سخنان خود با اسحاق دانشمند بلند آوازه بغداد را با این سؤال ادامه داد که:

ای اسحاق! آیا حدیث مرغ بریان نزد تو صحیح است؟ گفت: آری؛

مأمون گفت: ای اسحاق! اینک عناد و دشمنی تو آشکار شد، زیرا یکی از این چهار احتمال را باید بپذیری:

۱ ـ دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مستجاب و خداوند، علی علیه السلام را چون برتر از همه و محبوبتر از دیگران بوده، بلافاصله حاضر کرد.

۲ ـ دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مردود شده باشد.

۳ ـ خداوند با این که کسانی برتر و محبوبتر از علی علیه السلام را داشت، ولی با این وصف، علی علیه السلام را در پی دعای پیامبرش فرستاد!.

۴ ـ خدا اساسا فاضل و مفضول، مافوق و مادون را نمی شناخته، همین طور بی حساب علی علیه السلام را فرستاد.

(اگر احتمال اوّل را بپذیری، این همه پافشاری برای دیگران نمی کردی و از احتمالات دیگر، هر کدام را که جرأت می کنی و از کفر نمی ترسی، انتخاب کن.

« توضیح»

اشاره

« توضیح»

زیر فصل ها

حدیث مرغ بریان

حدیث مرغ بریان

حدیث مرغ بریان

جریان مورد اشاره در این فراز، یکی از وقایع متواتر تاریخی است که متضمّن فضیلتی بس بزرگ، برای امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد و آن هم به خاطر جملات نورانی و صریحی است که از زبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل و روایت شد و به روشنی دلالت می کند که امیر مؤمنان علی علیه السلام محبوبترین

افراد نزد خداوند متعال و رسولش می باشند.

خوشبختانه آن چنان این روایت مشهور و معروف است و در کتاب های معتبر اهل تسنّن(۱) به صورت متعدد به آن پرداخته شد که جای هیچ گونه انکاری را باقی نگذاشته است.

جز افرادی مثل ابن کثیر و بعضی دیگر که هیچ سرمایه ای جز عناد و دشمنی با واقعیت نداشته و هیچ منطقی آنان را رام نمی کند.

ابن کثیر با قبول اسناد زیادی که این روایت دارد می گوید:

«خلاصه، در دل از صحّت این حدیث با همه ی طرق فراوانی که دارد، تأمّل و تردید است.»

علامه امینی قدس سره، در جواب ایشان می فرمایند:

«دلی که هنوز در این حدیث تأمّل داشته باشد، خدا بر آن مهر زده است و گرنه چرا باید با وجود همه ی شرائط صحّت، در آن تأمّل و تردید کرد؟!

و گرنه، این که یک انسانی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از همه ی امّت محبوبتر باشد، چیز تازه ای نیست و کسی را نمی رسد که بر محبوب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که باشد، ایرادی و اعتراضی بنماید تا چه رسد که آن کس، شخصیّت بزرگواری چون امیرالمؤمنین علیه السلام با همه ی سوابق و فضائل درخشانش باشد، شخصی که نفس نفیس پیامبر و پسر عمّ و برادر او در میان همه ی مردم بوده، آن شخصیّت بزرگواری که نزدیکی و مقام قرب و درجه ی امتیازش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قابل انکار نیست.»(۲)

علامه میر حامد حسین قدس سره یک جلد از کتاب قیّم «عبقات الانوار» را به ذکر اسناد این حدیث اختصاص دادند، چنان که از علمای اهل سنّت نیز به

۱- مانند «سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۰»؛ «کنزالعمّال، ج ۱۳، ص ۱۶۶»؛ «معجم الاواسط طبرانی، ج ۲، ص ۲۰۶ ــ ج ۶، ص ۹۰»؛ «معجم الکبیر، ج ۷، ص ۸۲»؛ «مسند ابی حنیفه، ص ۲۳۴»؛ «شرح نهج البلاغه ی ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۴»؛ «مسند ابی یعلی، ج ۷، ص ۱۰۵» و...

۲- الغدیر، ج ۳، ص ۲۱۸.

نقل همان ابن کثیر در کتاب تاریخش، محقق نامدار «ابن جریر طبری» کتابی درباره اسناد این حدیث معروف تألیف نموده است.(۱)

امّا اصل جریان به نقل حاکم نیشابوری که به سندش از انس بن مالك نقل کرد چنین است که وی می گوید:

من خدمتگزاری رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را می کردم. وقتی جوجه ای بریان(۲) برای حضرتش آوردند. پیامبر فرمود:

«خداوندا! محبوب ترین آفریدگانت را در نظر خودت برسان که با من از این پرنده بخورد.»(۳)

من گفتم: خداوندا! او را مردی از انصار قرار بده.

اندکی گذشت. علی علیه السلام آمد. گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سرگرم کاری است. بار دوّم آمد، باز گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سرگرم کاری است.

بار سوّم آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: در را بگشا!

علی داخل شد. پیامبر خدا به او فرمود: چه چیز تو را از آمدن نزد من بازداشت؟ گفت: این سوّمین بار است که آمدم، انس مرا باز می گرداند. به پندار این که شما سرگرم کاری هستید.

پیامبر به من فرمود: چرا چنین کاری کردی؟ گفتم: ای رسول خدا! دعای شما را شنیدم، دوست داشتم که آن کس یکی از مردان قوم من باشد. فرمود: (تقصیر تو نیست، زیرا) مردم قوم خود را دوست دارند.

۱- الغدیر، ج ۱، ص ۱۵۳.

۲- در معجم الاوسط طبرانی، ج ۲، ص ۲۰۶ گوید توسّط امّ ایمن و در «کنز العمال» گوید توسّط ام سلیم بوده است. پس احتمال می رود که جریان دو بار اتّفاق افتاده باشد.

۳- بنابر روایتی فرمود: کسی را که خدا و رسول، دوستش دارند. «نظم درر السمطین، ص ۱۰۱»

جالب این که حاکم گوید: این حدیث بنا بر شرط بخاری و مسلم حدیث صحیحی می باشد، ولی آن ها نیاوردند.(۱)

در بعضی از روایات آمده است که بعد از دعای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، عایشه و حفصه هر کدام دعا کردند که پدرانشان (ابوبکر و عمر) بیایند و انس بن مالک هم دعا می کرد که ای کاش «سعد بن عباده» بیاید.(۲)

جالب این که نسایی از علمای اهل تسنّن، نقل می کند که بعد از دعای آن حضرت، بار اوّل ابوبکر آمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم وی را نپذیرفت.

پس از مدّتی، عمر آمده و دقّ الباب نمود، ولی حضرت وی را هم نپذیرفت.

در بار سوّم، علی علیه السلام آمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به او اجازه ورود داد.(۳)

آنچه ذکر شد، بر اساس روایات اهل سنّت بود. در منابع شیعی، داستان به شکل دیگری نیز آمده است که احتمال متعدّد بودن این واقعه را تقویت می نماید. بر اساس روایتی از امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شد که فرمودند:

من و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خدا در مسجد بودیم که آن حضرت پس از خواندن نماز بامدادی، برخاست و من نیز به همراه او حرکت کردم.

سبک و سیره پیامبر این گونه بود که وقتی می خواست به جایی برود، ساعت حرکت و هدف خویش را به من می فرمود تا من در جریان باشم و در

۱- المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۰.

۲- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۴۷؛ شرح الاخبار، ج ۱، ص ۴۲۸.

۳- سنن کبری نسایی، ج ۵، ص ۱۰۷؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۵۱.

صورت لزوم به حضورش شرفیاب گردم، چرا که من دل در گرو مهر آن آموزگار والایی ها و سر فرازی ها و معنویت ها داشتم و جدایی او برایم تحمّل ناپذیر بود.

آن روز پیامبر پس از بیرون آمدن از مسجد، به خانه ی عایشه رفت و من نیز به خانه آمدم و ساعتی با دخت ارجمند پیامبر و دو نور دیده ام حسن و حسین علیهماالسلام بودم که دلم هوای پیامبر را نمود. به همین جهت به سوی خانه ی عایشه حرکت کردم و پس از رسیدن به پشت در خانه، در را به صدا در آوردم که عایشه پرسید: که هستی؟

گفتم: من علی هستم... می خواهم به حضور پیامبر شرفیاب گردم.

گفت: پیامبر گرامی استراحت کرده است. من بازگشتم.

پس از ساعتی دوباره رفتم و در زدم، که این بار عایشه گفت: پیامبر در این ساعت فرصت دیدار ندارد.

ساعتی قدم زدم و برای سوّمین بار در زدم که باز هم عایشه از درون خانه پرسید: که هستی؟

گفتم: من علی هستم، فرزند ابی طالب!

این بار به گوش خود صدای جانبخش پیامبر را شنیدم که می فرمود: عایشه در را باز کن. بدین ترتیب درِ خانه گشوده شد و من به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شرفیاب شدم و پس از نثار درود و سلام، به دستور آن حضرت نشستم.

پیامبر فرمود: علی جان! من از آنچه روی داده و دیر آمدی، سخن آغاز کنم یا تو؟ گفتم: یا رسول اللّه ! شما آغاز کنید؛ چرا که گفتار شما نیکوتر و

دلنشین تر است.

فرمود: هنگامی که از شما جدا شدم و به خانه آمدم، گرسنگی امانم را از من گرفته بود و عایشه نیز غذایی نداشت، از این رو دست نیاز به بارگاه ربوبی بردم و غذا خواستم که لحظاتی بعد، فرشته ی گرانقدر وحی فرود آمد و این مرغ بریان را آورده و گفت:

«هان ای محمد! خدای فرزانه فرموده است که این مرغ بریان را که از پاکیزه ترین و بهترین خوردنی های بهشت است، برای تو بیاورم.»

من سپاس و ستایش او را فراوان به جا آوردم و پس از رفتن فرشته ی وحی، دگر باره دست نیایش به سویش گشودم و زمزمه کردم:

«بار خدایا! اینک که مرا مورد لطف ویژه ات قرار دادی، از بارگاهت می خواهم کهبرترین بنده بارگاه خویش را که به راستی دوستدار تو و من است، نزدم برسانی تا در خوردن این مرغ بریان با من باشد.»

آری؛ پس از این دعا، اندکی درنگ کردم، امّا کسی درِ خانه را نزد، دگر باره دست به دعا برداشتم... که ندای تو را از پشت در شنیدم و به عایشه گفتم در خانه را به روی علی بگشا و او را نزد من فرا بخوان و خود، هم چنان در ستایش خدا بودم که اینک تو آمدی، زیرا این تویی که خدا و رسولش را واقعا دوست داشته و تویی که خدا تو را به دوستی برگزیده و من نیز تو را دوست می دارم. اینک بیا و در خوردن این ارمغان بهشتی همراه من باش.

پس از خوردن آن غذای بهشتی، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: اینک تو بگو چرا دیر آمدی؟ گفتم: سالار من! پس از جدا شدن از شما به خانه رفتم و ساعتی در کنار خانواده ام شاد و شادمان بودم که دلم هوای شما را کرد و آمدم در

خانه را زدم، امّا عایشه گفت: پیامبر در حال استراحت است.

پس از ساعتی، دگر باره در زدم که گفت: پیامبر فرصت دیدار ندارد!

برای بار دوّم بازگشتم و با شرمندگی بسیار، چون طاقت فراق نداشتم، باز هم پس از مدّتی، آمدم و در زدم که این بار شما صدای مرا شنیدید و دستور دادید که در را بگشاید.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آری؛ خدا جز این نخواسته بود که تو با من آن مرغ بریان و آن ارمغان بهشتی را بخوری.

آن گاه رو به عایشه نمود و پرسید: انگیزه تو از این کار چه بود؟

گفت: دوست داشتم پدرم سر رسد و با شما هم غذا گردد...(۱)

«مناظره»

اشاره

« مناظره»

اسحاق (که جوابی نداشته و مات و مبهوت شده بود) می گوید: مدّتی سر به زیر انداختم و بعد گفتم: ابوبکر یار غار پیامبر بود که خداوند فرمود:

«ثانِیَ اثْنَیْنِ اِذْ هُما فِی الْغارِ اِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لاتَحْزَنْ اِنّ اللّه ـ مَعَنا.»(۲)

و بدین وسیله امتیاز مصاحبت و همنشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به ابوبکر داد.

مأمون گفت: تعجّب می کنم که چقدر اطّلاع شما از لغت و قرآن سست و ضعیف است!! مگر در قرآن نخوانده ای که کافر را همنشین و مصاحب مؤمن قرار داده و فرمود:

«قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ أَکَفَرْتَ بِالّذی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمّ مِن نُطْفَهٍ ثُمّ سَوّاکَ

۱- سید محمد کاظم، قزوینی، امام علی از ولادت تا شهادت، ص ۳۴۰؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص۳۴۹؛ احتجاج مرحوم طبرسی، ج ۱، ص ۲۹۳.

۲- سوره توبه، آیه ۴۰.

رَجُلًا...»(۱)

این که ابوبکر همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده، چه فضیلتی برای وی ثابت می کند؟!

امّا جمله ی «اِنّ اللّه َمَعَنا» نیز فضـیلتی نمی باشـد، زیرا خداونـد با هر خوب و بد و هر صالح و ناصالحی هست. مگر این آیه را نشنیدی که می فرماید:

«ما یَکُونُ مِنْ نَجْوی ثَلاثَهٌ اِلّا هُوَ رابِعُهُم وَ لا خَمْسَهٍ اِلّا هُوَ سادِسُهُم وَ لا أَدْنی مِنْ ذلِکَ وَ لا أَکْثَرَ اِلّا هُوَ مَعَهُم أَیْنَما کانُوا.»(۲)

اکنون بگو آیا ترس ابابکر طاعت الهی بود یا معصیت؟

اگر بگویی اطاعت بوده، پس چرا پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم او را نهی کرد، با آن که انسان حکیم، هرگز از طاعت الهی نهی نمی کند و اگر معصیت بود، پس فضیلتی برای ابوبکر نمی گردد.

بگو بدانم: خداوند در اینجا که می فرماید: «فَأَنْزَلَ اللّه سَکینَتَهُ عَلَیهِ»

بر چه کسی آرامش خود را نازل نمود؟

اسحاق گفت: بر ابی بکر نازل کرد، چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آن بی نیاز بود.

مأمون گفت: در این آیه که به مناسبت جنگ حنین نازل شد، خداوند فرمود:

«وَ یَومَ حُنَینٍ اِذْ أَعْجَبَتکُم کَثْرَتُکُم فَلَم تُغْنِ عَنْکُم شَـیْئا وَ ضاقَتْ عَلَیْکُم الاَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمّ وَلَّیْتُم مُـدبِرینَ ثُمّ أَنْزَلَ اللّه سَـکینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ و عَلَی الْمُؤمِنین.»(۳)

این آیه صراحت دارد به این که سکون و آرامش الهی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد و دلیل بر آن است که در آیه ی داستان غار نیز آرامش فقط بر شخص آن حضرت نازل شد نه بر دیگران؛

بگو بدانم آیا میدانی در روز سخت حنین چه کسانی فرار کردند و بازماندگان که مستحق آرامش الهی شدند، کیانند؟

آری؛ همه پا به فرار نهاده و پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله وسلم را تنها گذاشتند، مگر هفت نفر از بنی هاشم،

۱- سوره کهف، آیه ی ۳۷.

۲- سوره مجـادله، آیه ی ۷ ؛ «هر گـاه سه نفر بـا هم نجوا کننـد، خداونـد چهارمی آن هاست و برای هر چهار نفری، پنجمی و برای هر پنج نفری، ششمی است، کمتر یا بیشتر باشند، فرقی نمی کند خداوند از راز آن ها با خبر است، هر کجا باشند.»

۳- سوره توبه، آیه ۲۵ _ ۲۶.

که علی علیه السلام یک تنه شمشیر می زد و عباس، مهار استر پیامبر را گرفته بود و پنج نفر دیگر آن حضرت را در میان گرفته و پروانه وار به دور وجود مقدّسش حلقه زدند تا آسیبی به آن حضرت نرسد و بالأخره خداوند پیروزی را عنایت کرد.

پس منظور از مؤمنین در این آیه علی علیه السلام و بقیّه ی بنی هاشم که حضور داشتند، هستند که بر اساس این آیه ی شریفه، آرامش الهی آن ها را نیز فراگرفت.

حال بگو بدانم کدامیک از این دو نفر فضیلت بیشتری دارند، کسی که در جنگ حنین با جان دفاع می کرد و سکون و آرامش الهی بر او و پیامبرش نازل شد، یا آن کسی که در غار همراه پیامبر مکرّم صلی الله علیه و آله وسلم بوده و شایستگی آن آرامش را هم نداشته باشد؟!

« توضیح»

اشاره

« توضیح»

زیر فصل ها

همراهی در غار

همراهی در غار

همراهی در غار

یکی از چیزهایی که برادران اهل سنّت آن را بعنوان فضیلتی برای ابوبکر می پندارند، مصاحبت وی با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در شب هجرت در غار ثور است که در اینجا نیز دست آویز اسحاق گردید.

خداوند متعال با اشاره به این جریان می فرماید:

«اِلاّ تَنْصُروُهُ فَقَد نَصَرَهُ اللّه اِذْ أَخْرَجَهُ الّذینَ كَفَروُا ثانِیَ اثْنَیْنِ اِذْ هُما فِی الْغارِ اِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لاتَحْزَنْ اِنّ اللّه مَعَنا فَاَنْزَلَ اللّه سَكینَتَهُ عَلَیْهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها...»

«اگر او را یاری نکنید، خداوند (او را یاری خواهد کرد، همان گونه که در مشکلترین ساعات او را تنها نگذارد) آن هنگام که کافران او را از مکّه بیرون کردند، در حالی که دوّمین نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه او نبود) در آن هنگام که آن دو در غار بودند، او به رفیق خود

می فرمود: غم مخور که خدا با ماست. در این موقع خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد و با لشگرهایی که مشاهده نمی کردیـد، او را تقویت نمود و گفتار و هـدف کافران را پائین آورد (و آن ها را با شـکست مواجه ساخت) و سـخن خدا (و آئین او) بالا (و پیروز) است و خداوند عزیز حکیم است.»

عمر در روز سـقیفه در توجیه خلافـت ابوبکر، به سه فضـیلت بزرگ! ابوبکر اشاره کرد که هر سه برگرفته از همین همراهی در غار بود.(۱)

در مناظرات مختلفی که اهل سنّت با دانشـمندان شـیعه داشته اند، همواره بر این مصاحبت، به عنوان بزرگترین دلیل شایستگی ابوبکر برای خلافتتکیه می نمایند و با آب و تاب فراوان، آن را به رخ شیعیان می کشند.

ابن حجر در «فتح الباری، در شرح صحیح بخاری» می گوید:

«مصاحبت ابوبکر با پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم در غار، بالاترین فضـیلت از فضائل ابوبکر است که به خاطر آن، مسـتحقّ خلافت گردید.!!»(۲)

علامه امینی قدس سره در جواب این سخن باطل، می گویند:

چطور با همین مصاحبت، مستحق خلافت گشته و سزاوارترین مردم به امر حکومت بر آنان گردید، ولی علی علیه السلام با آن همه سـابقه ی همراهی، به طوری که چون سایه با او همراه بوده و قرآن او را نفس پیغمبر خوانـده و ولایتش را، ولایت خـدا و رسول قرار داده و دوستیش را اجر رسالت شمرده و... موجب استحقاق خلافت و اولویّت به امور مردم نمی شود...!!»(۳)

۱- الغدیر، ج ۷، ص ۹۲.

۲- الغدیر، ج ۱۳، ص ۱۸۰.

۳- الغدیر، ج ۱۰، ص ۷.

«مناظره»

اشاره

« مناظره»

در ادامه ی سخنان قبل، مأمون با اشاره به جریان ایثارگری شگفت و شجاعت بی نظیر امیرالمؤمنین علیه السلام در واقعه ی هجرت، خطاب به اسحاق گفت:

ای اسحاق! کدامیک افضل است؟ آن که فقط در غار با حضرت بود، یا کسی که در رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خوابید و جان خود را کف دست گرفته و سپر بلای رسول خدا نمود تا جریان هجرت به طور کامل به وقوع بپیوندد؟

آیا کسی که پس از این مأموریت (یعنی پس از این که پیغمبر به دستور خدا گفت که باید در جای من بخوابی) باز هنوز نگران جان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده و می پرسد:

آیا اگر من بخوابم، شما سالم می مانید؟ فرمود: آری؛ و پس از آن بود که با جان و دل پذیرفته و با خاطری آسوده در رختخواب آن حضرت خوابیده و ملافه و لحافاختصاصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را به دور خود پیچید، مشرکین او را محاصره کردند و همه یقین داشتند که پیامبر در آن مکان خوابیده و تصمیم داشتند تا هر کدام یک شمشیر بزنند، تا خونش بین قبائل پراکنده و بنی هاشم نتوانند کسی را بجای او بکشند.

علی علیه السلام کاملاً متوجّه بود و می شنید چه تدبیری اندیشیدند و چگونه می خواهند او را از میان بردارند.

این موقعیّت خطرناک ولی حسّاس به هیچ وجه او را وادار نکرد که التماس و زاری کند و ناراحت شود، چنان چه ابوبکر در غار ناراحت شد و خداوند از آشفتگی خاطرش حکایت کرد. با آن که ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود، ولی علی علیه السلام تنها در رختخواب خوابید، کوهی استوار و مردی ستبر بود.

خداوند نیز با قدرت خویش از آسیب قریش او را محفوظ نگه داشت.

صبحگاه سر برداشت، پرسیدند محمد کجاست؟

گفت: از کجا می دانم. گفتند: تو ما را فریب دادی.

پس از تمام شدن این جریان، خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید.

علی علیه السلام همیشه بر تمام صحابه برتری داشت تا خدا او را به جوار رحمتش برد. آن مرد پسندیده مورد مغفرت و عنایت پروردگار است.

« توضیح»

اشاره

« توضیح»

زیر فصل ها

نقش ممتاز مولا در هجرت

نقش ممتاز مولا در هجرت

نقش ممتاز مولا در هجرت

یکی از جاهایی که ایثار شگفت و جانبازی علی علیه السلام، نه تنها تاریخ و بشریّت، بلکه ملائکه را به شگفتی واداشت، خوابیدن آن حضرت به جای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در شب هجرت آن حضرت بوده است.

تاکنون کسی نتوانسته این موضوع مسلّم تاریخی را انکار نماید و بحمد اللّه همه ی مورّخین و سیره نویسان اعمّ از شیعه و سنّی آن را نقل کرده و اصلجریان را قبول کردند.

مقدّمات و اصل جریان هجرت، به اختصار از این قرار است که:

مشرکین مکّه که از رونق اسلام، به شدّت عصبانی گشته و همواره به دنبال راهی برای نابود سازی اساس اسلام می گشتند، پس از مشورت در «دارالنّدوه» به این نتیجه رسیدند که باید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را از میان بردارند. لذا پیشنهاد کردند که فرد با شهامتی از میان ما انتخاب و به زندگی او خاتمه دهد و اگر بنی هاشم به نزاع و کشمکش برخیزند، دیه و خونبهای او را بپردازیم.

مرد ناشناسی که خود را «نجدی» معرّفی می کرد(۱)، این نظر را رد کرد و گفت: این نقشه هرگز عملی نیست، زیرا بنی هاشم به پرداخت خونبها راضی

۱- بر اساس روایات، او همان ابلیس بود که در قالب پیر نجدی با آنان همراه شد. (ر.ک: تفسیر المیزان، ذیل آیه ی ۳۰ سوره انفال).

نشده و قاتل را خواهند کشت.

یکی از سران قریش به نام «ابوالبختری» گفت: وی را زندانی و از روزنه ی کوچکی آب و غذا به او برسانید و از این طریق جلوی انتشار آئین او را بگیریم. باز همان پیرمرد نجدی لب به سخن گشود و این نظر را «به خاطر احتمال ستیز بنی هاشم و آزاد سازی او از زندان» ردّ کرد.

فرد سوّمی پیشنهاد کرد: شایسته است وی را بر شتری چموش و سرکش سوار و پاهایش را بسته و شتر را رم دهیم تا او را به کوهها و سنگ ها بزند و بدنش را متلاشی کند و اگر احیانا جان سالم به در برد و در سرزمین قبائل بیگانه فرود آمد، و بخواهد ترویج آئین خود کند، آنان به خاطر بت پرستی خود، به حساب او خواهند رسید.

باز پیر نجدی مخالفت کرد و گفت: شیرینی زبان و سحر بیان محمد رامی دانید. او با لطافت بیان و بلاغت خود، قبائل دیگر را با خود همدست و بر شما می تازد.

بهت و حیرت بر مجلس حکمفرما شد. ناگهان ابوجهل و به نقلی همان پیر نجدی گفت: بهترین راه این است که از تمام قبائل افرادی انتخاب و شبانه دسته جمعی به خانه اش حمله و او را قطعه قطعه سازند، تا خونش میان تمام قبائل پخش گردد.

این نظریه تأیید و افراد تروریست انتخاب شدند و قرار شد در وقت معیّن، آنان مأموریت خود را انجام دهند.

فرشته ی الهی نازل و آیه ی زیر را بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرود آورد که:

«وَ اِذْ یَمْکُرُ بِکَ اللّذینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ اَوْ یَقْتُلُوکَ اَو یُخْرِجُوکَ وَ یَمْکُرُونَ وَ یَمْکُرُ اللّه»

واللّه خَیْرُ الْماکِرینَ.»(۱)

«هنگامی که کافران بر ضدّ تو فکر می کننـد و نقشه می ریزند تا تو را زندانی کنند یا بکشـند و یا تبعید نمایند، آنان با خدا از در حیله وارد می شوند، و خداوند هم چاره و تدبیر می نماید که او بهترین چاره جویان است.»

خداوند بدین وسیله، پیامبر را از توطئه مشرکین مطلع ساخته و فرمان هجرت و خروج از مکّه به سوی مدینه را صادر فرمودند.

قرار شد برای کور کردن خطّ تعقیب، کسی در رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بخوابد تا مشرکان تصوّر کنند پیامبر بیرون نرفته و در درون خـانه است. در نتیجه، تنهـا به فکر محاصـره خانه او باشـند و عبور و مرور را در کوچه ها و اطراف مکه آزاد بگذارند...

و آن انسان فداکار، کسـی جز علی علیه السـلام نبود که آمادگی خود را اعلام داشـته بود. لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود:

«امشب در رختخواب من بخواب و آن بُرد سبز رنگی که من هنگام خواب به روی خود می کشـیدم، به روی خود بکش، زیرا توطئه ای برای قتل من چیده شد و من باید به سمت یثرب هجرت نمایم.»

آن شب علی علیه السـلام با آرامش خاطر و با خوشحالی از این بابت که با این ایثار، جان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را از خطر نجات می دهد، در بستر آن حضـرت آرمید و پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم در همان ساعتی که خانه به محاصره درآمـده بود، از خـانه خـارج گشت. بر اسـاس بعضـی از روایـات، هنگام خروج آن حضـرت از خانه، آنان در خواب بودنـد و منتظر بودند تا صبحگاهان به خانه

۱- سوره انفال، آیه ی ۳۰.

حمله نماینـد و بر اساس بعضـی دیگر از روایات، آنان بیـدار بوده و آن حضـرت، آیات ابتدایی سوره «یس» از جمله آیه ی «وَ جَعَلْنا مِنْ بَیْنِ اَیْدیهِم سدّا و مِنْ خَلْفِهِم سَدّا فَأَغْشَیْناهُم فَهُم لایُبْصِرُونَ.» را قرائت نموده و به اراده الهی از چنگال آن فرومایگان نجات یافته و راه خود را در پیش گرفتند.

بعضـی نیز بر این اعتقادند که ابولهب نیز در جمع آن افراد بوده و وقتی دید آن ها قصد حمله ی شبانه را دارند، به خاطر ترس از خیانت افراد به خانواده آن حضرت، از حمله ی شبانه جلوگیری نمود.

بـه هر حـال، صـبحگاهان مشـرکان حملـه کرده و وارد خـانه ی پیغمـبر شدنـد. در این هنگـام امیرالمـؤمنین علیه السـلام سـر از رختخواب بر آورد و فرمود: چه می خواهید و چه می گویید؟

گفتند: محمد را می خواهیم، او کجاست؟

حضرت امیر علیه السلام فرمود: مگر او را به من سپرده بودید تا از من تحویل بگیرید، او اکنون در خانه نیست.

مشرکین که به شدّت خشمگین شده بودند، ابولهب را عامل اصلی تأخیر حمله تا صبح دانسته و او را مورد مذمّت قرار دادند.

قریش در حالی که از شـکست خود، عصـبانی بودند، با خود فکر کردند در این مدّت کم، محمد صلی الله علیه و آله وسلم از مکه خارج نشـده و ناچار در خود مکه پنهان شـده و یا در راه مـدینه است و لـذا به تعقیب آن حضـرت پرداختند ولی موفّق به دسـتگیری آن حضـرت نشـده و رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم پس از سه شب توقّف در «غار ثور»، (به شـکلی که در بخش پیش اشاره شد) به سلامت، راه

مدینه را در پیش گرفتند....(۱)

بر اساس روایاتی که اهل سنّت نیز آن را نقل کردند، در همان شب که به «لیله المبیت» شهرت یافته است، خداوند به جبرئیل و میکائیل فرمود: من بین شما برادری برقرار نمودم و عمر یکی را طولانی تر از دیگری قرار دادم، آیا کدام یک از شما دو نفر حاضر هستید، عمر خود را به دیگری بدهید؟

عرض کردند: آیا اختیار انتخاب با ماست؟

فرمود: آری؛ اختیار با شماست و الزامی نیست.

در نتیجه هیچ کدام حاضر نشدند که جان خود را فدای دیگری نموده و زندگی را انتخاب نمودند.

خداوند فرمود: چرا شما مانند علی بن ابی طالب نیستید؟ من بین محمد صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام برادری قرار دادم، الان علی در رختخواب رسول خدا خوابیده تا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را به وسیله ی جان خود حفظ نماید و جان خود را در معرض خطر قرار داده است. شما به زمین بروید و علی را از شرّ دشمن حفظ کنید. جبرئیل و میکائیل به زمین آمدند و جبرئیل نزدیک سر علی علیه السلام و میکائیل نزد پاهای آن حضرت قرار گرفتند. آن گاه جبرئیل فریاد زد:

«بخٍّ، بخٍّ یابْنَ اَبی طالِب! یُباهِی اللّه بِکَ الْمَلائِکَه.»

«آفرین؛ آفرین ای فرزند ابی طالب! که خداوند پیش ملائکه به تو فخر و مباهات می کند.»

و در همین جا بود که آیه ی شریفه ی ۲۰۷ سوره بقره نازل شد که:

«وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّه و اللّه ُرَؤُوفٌ بِالْعِبادِ.»(۲)

۱- نقل به اختصار از: تفسیر المیزان و نمونه و فرازهایی از تاریخ اسلام استاد سبحانی.

۲- حسکانی، شواهد التّنزیل، ج ۱، ص ۱۲۳ تا ۱۳۲ چندین روایت؛ الغدیر، ج ۲، ص ۴۸ به نقل از ثعلبی در تفسیر قرآن و...؛ ینابیع المودّه، ج ۱، ص ۲۷۴، بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۳۹ (از غزالی) و...

«بعضـی از مردم، جان خود را برای به دست آوردن رضا و خشـنودی خـدا می فروشـند و خداوند (به خاطر آفریدن انسان های این چنینی) به مردم رئوف و مهربان است.»

در شعری منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

وقیت بنفسی خیر من وطئ الحصیو من طاف بالبیت العتیق و بالحجر...(۱)

«من جان گرامی خود را سپر بلای بهترین انسانی نمودم که گام بر زمین نهاده، بهترین کسـی که تاکنون خانه ی حقّ را طواف و دست به «حجرالأسود» رسانـده است. دشـمن بدانـدیش در انـدیشه ی کشـتنش بود ولی پروردگار بزرگ من، او را از فریب دشـمن نگاه داشت. آن شب را بر خوابگاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به سحر آوردم، در حالی که هر لحظه در انتظار این بودم که به دست دشمنان، کشته گردم و در آن شرایط سخت، خود را برای نثار جان و خطر اسارت آماده کرده بودم...»

ابن ابی الحدید از ابوجعفر اسکافی نقل می کند که:

اوّلاً: این حدیث (حدیث خوابیدن حضرت...) به حدّ تواتر رسیده و جز انسان مجنون و...، کسی آن را انکار نمی کند.

ثانیا: قول جاحظ را که گفت: «پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم به علی علیه السـلام اطمینان داد کهآسیبی به او نخواهد رسید، ولی به ابوبکر چنین اطمینانی در همراهی در غار داده نشد» به شدّت ردّ نموده است.(۲)

ثالثا: خوابیدن علی علیه السلام در آن شب در رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، از مصاحبت ابوبکر با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در غار برتر است، زیرا:

اوّلاً: علی علیه السلام انس دیرینه و مستحکم و الفتی شدید با پیامبر خدا

۱- شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۳۱؛ بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۲۹۲ و...

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص۲۶۲.

صلی الله علیه و آله وسلم داشت و وقتی از آن حضرت جدا شد، آن همنشینی (موقّتا) از بین رفت و ابوبکر همنشین آن حضرت شد. پس آنچه علی علیه السلام از وحشت و درد فراق، لمس و تحمّل می کرد، موجب ثواب بیشتری برایش می شد، زیرا ثواب به اندازه مشقّت می باشد.

ثانیا: ابوبکر تمایل به خروج از مکّه داشت و قبلاً ـ هم به تنهایی از مکّه خارج شده بود و به ماندن تمایلی نداشت. وقتی با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از مکّه خارج شد، مطابق میل و هوا و خواستش بود، پس برای او فضیلتی آنچنانی نیست که بتواند با فضیلت تحمّل مشقّت علی علیه السلام و سینه سپر کردن در برابر شمشیرها و سنگ باران ها برابری کند...(۱)

وی هم چنین نقل می کند: معاویه «به سمره بن جندب» یکصد هزار درهم بخشید تا روایتی جعل کند که آیه ی «وَ مِنَ النّاس مَنْ یُعْجِبُکَ قَولُهُ فِی الْحَیوه الدّنیا..... واللّه لا یُحِبّ الْفَساد.»(۲) درباره علی علیه السلام نازل شده و آیه ی «وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ... بِالْعِبادِ.» درباره ابن ملجم نازل شد.

سمره قبول نکرد. معاویه دویست دینار داد. باز هم قبول نکرد. سیصد درهم بخشید. امّا وی باز هم ردّ کرد.

تا آن که معاویه چهارصد هزار درهم بخشید و وی هم راضی شد و (به بهای دین فروشی) این حدیث را جعل کرده و تقاضای معاویه را برآورده ساخت.(۳)

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص۲۶۷.

۲- آیات ۲۰۳ و ۲۰۴ سوره بقره که درباره منافقین است.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۳

ابن سبع مغربی نیز، ضمن بیان شجاعت علی علیه السلام گوید:

«علمای عرب اتّفاق نظر دارند که خوابیدن علی علیه السلام بر رختخواب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم افضل است از خروج ابوبکر با پیامبر، زیرا علی علیه السلام خود را در جای آن حضرت قرار داد و زندگانی خود را فدای پیامبر کرد و بدین وسیله شجاعت خود را بین اقران خود ظاهر کرد.»(۱)

هم چنین دانشمند معروف مسیحی «جرج جرداق» در کتاب ارزنده اش «علی، ندای عدالت انسانی» درباره این فداکاری گوید:

«امّا شگفت انگیزترین رویداد زندگی علی علیه السلام، فداکاری بزرگ او در راه ایمان و عقیده اش بود، همان ایمان و عقیده مترقّی و خردمندانه و انسانی و آسمانی که ایمان و عقیده پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود.

فداکاری امام علی علیه السلام در شب پر مخاطره و ماندگار هجرت در راه حق و عدالت و رعایت شرافت و برادری، فداکاری بی نظیر بود که تاریخ انسان، برتر و بزرگتر از آن را تا کنون نشناخته است و همین فداکاری بی مانند علی علیه السلام در راه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و راه و رسم پرافتخار او، پرتوان ترین دلیل بر یگانگی آن دو شخصیّت والا بوده است...»(۲)

« مناظره»

اشاره

« مناظره»

در این قسمت مأمون به واقعه افتخارآمیز غدیر خم اشاره کرده و خطاب به اسحاقمی گوید: اسحاق! حدیث ولایت (حدیثی که پیامبر در واقعه ی غدیر خم فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه») را روایت نمی کنی؟

گفت: چرا؛ روایت می کنم.

مأمون گفت: حدیث را برایم بازگو کن. اسحاق حدیث را خواند.

مأمون گفت: ببین در این حدیث پیغمبر به گردن ابوبکر و عمر برای علی علیه السلام حقی اثبات

۱- شبهای پیشاور، ص ۴۰۷؛ به نقل از «شفاء الصدور».

۲- سید محمد کاظم قزوینی، امام علی از ولادت تا شهادت، ترجمه ی آقای کرمی، ص ۹۹.

می کنـد، که آن دو نفر هرگز چنین حقّی را بر علی نداشـته انـد. (یعنی آیا بنابر این حدیث، علی علیه السـلام بر ابوبکر و عمر حق ولایت پیدا نمی کند؟).

اسحاق گفت مردم می گویند: این سخن را به واسطه ی زید بن حارثه فرمود.

(چون زید غلام پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بود، یعنی علی علیه السلام بعد از من بر زید ولایت و تسلّط خواهد داشت!).

پرسید: پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در چه وقت و در کجا این سخن را فرمود؟

گفت: در حجّه الوداع، بعد از مراجعت از مکّه در غدیر خم فرمود.

سؤال کرد: وقت کشته شدن زید در چه وقتی بوده است؟

جواب داد: در جنگ موته.

پرسید: مگر زید قبل از غدیر خم از دنیا نرفته بود؟ گفت: آری؛

مأمون که می دانست اکنون که تیر اسـحاق به سـنگ خورده، ممکن است از راه دیگر پیش آمـده و بگویـد مراد حضـرت این بوده که: هر کس من پسـر عموی او هستم، علی هم پسر عموی اوست یا هر کس من دوست او هستم، علی هم دوست اوست. (زیرا مولی به این دو معنی هم آمده و بعضی از ماجرا جویان همین طور معنی می کنند). لذا پیش دستی کرده و گفت:

«ای اسحاق! اگر تو یک پسر ۱۵ ساله که تازه رشد یافته، داشـته باشـی که به مردم بگوید: ای مردم بدانید پسر عموی من، پسر عموی پسـر عموی من هم هست (یا بگویـد دوست من، دوست دوست من هم هست) و برای قبولاندن آن دست و پا کند، آیا تو ازاین عمل پسر ۱۵ ساله ی خویش ناراحت نمی شوی؟! گفت: بلی؛

مأمون گفت: مایل هستی که پسـر تازه رشـد یافته ی تو از کاری منزّه و دور باشد، ولی همان کار را به پیغمبر اسـلام صـلی الله علیه و آله وسلم نسبت می دهی؟!

مأمون در این موقع، رو به جمعیّت کرده و گفت: وای بر شما! اختیار خود را به دست دانشمندانتان داده اید و هر چه آن ها می گویند، (چشم و گوش بسته) اطاعت می کنید؟ خداوند می فرماید:

«اِتَّخَذُوا أَحْبارَهُم وَ رُهْبانَهُم أَرْبابا مِنْ دُونِ اللّه .»(۱)

۱- سوره توبه، آیه ی ۳۱.

به خدا سوگند؛ آن مردم نه نمازی برای دانشمندان خود خواندند و نه روزه ای برایشان گرفتند، بلکه آن ها هر چه دستور می دادند، مردم (بدون آن که دلیل آن را بیابند و با چشم بسته و کورکورانه) اطاعت می کردند.

« توضیح»

اشاره

« توضیح»

زیر فصل ها

نیاز به امام، ضرورتی عقلی

امام باید افضل باشد

غدیر خم، فخر تشیّع

سزای مخالفت با پیام غدیر

تواتر حدیث غدیر

استشهاد بزرگان به حدیث غدیر

غدیر خم، بزرگترین عید مسلمین

نیاز به امام، ضرورتی عقلی

نیاز به امام، ضرورتی عقلی

قبل از هر سخنی پیرامون واقعه ی مهم «غدیر خم»، سزاوار است به نکته ی با اهمّیتی اشاره نماییم و آن این که:

برادران اهل سنّت معتقدند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدون تعیین جانشین برای خلافت و امامت از دنیا رفت. بر همین اساس، همه ی دلایل محکمی که شیعیان با استناد به قرآن کریم و احادیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم برای تعیین علی علیه السلام به عنوان امام و جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اقامه می کنند، با توجیهات مواجه گشته و مردود اعلام می گردد، در جواب باید گفت که نیاز امّت به خلیفه و امام، امری عقلی و مورد قبول شما نیز هست، یعنی هیچ گاه امّت بی نیاز از رهبر و پیشوا نمی باشد.

آیـا به نظر شـما، پیـامبری که کمترین مسائل مورد نیاز را به مردم متـذکّر گشـته و احکام آن را بیان نموده، این نیاز را احساس نکرده و به فکر انتخـاب جانشـین خود نیفتـاده است؟ آیا این امر، از پیامبر جامع نگر و آینـده بین ما پـذیرفته است؟ مگر نه این است که آن حضرت، هر بار که از مدینه بیرون

می رفتند، کسی را به جای خود بر می گزیدند، آیا عقل سلیم می پذیرد که آن بزرگوار، امّت را پس از مرگشان، بدون پیشوا و رهبر رها سازند؟!

ابن ابی الحدید می نویسد: به نقیب ابوجعفر علوی گفتم:

«دلم راضی نمی شود که بگویم اصحاب پیامبر علیه السلام معصیت کردند و بر خلاف گفته ی او رفتند و نصّ «غدیر» را زیر پا گذاشتند.»

نقیب در جواب گفت:

«دل من نیز راضی نمی شود که بگویم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اهمال کار بود و امّت را همین گونه رها کرده و رفت و مسلمانان را بدون سرپرست رها کرد. با این که او هر گاه از مدینه بیرون می رفت، برای مدینه، امیری معیّن می کرد. و این در حالی بود که هنوز خود زنده بود و از مدینه نیز چندان دور نمی شد. پس چگونه ممکن است برای پس از مرگش، کسی را امیر مسلمانان قرار ندهد، پس از مرگ که دیگر نمی تواند هیچ حادثه ای را تدارک و اصلاح نماید.»(۱)

مگر تاریخ نمی گوید که ابوبکر برای بعد از خودش، عمر را به جانشینی انتخاب کرد؟ آیا ابوبکر برای سرنوشت اسلام و مسلمین از پیامبر خدا دلسوزتر بوده است؟! آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم، (نعوذ باللّه) به اندازه ابوبکر، تدبیر و آینده نگری و دلسوزی برای امّت اسلام نداشت و هیچ فکری برای آینده مسلمین ننمود؟!

عمر نیز برای خلافت و رهبری بعد از خودش، شورای شش نفره راانتخاب کرد تا مردم بدون امیر نباشند و...

عبد اللّه بن عمر به پدرش عمر بن خطّاب گفت:

«مردم می گویند تو نمی خواهی کسی را جانشین خود قرار دهی! اگر تو ساربانی، یا چوپانی می داشتی و او نزد تو می آمد و شتران یا گوسفندان تو را همین گونه رها می کرد، تو می گفتی این

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۴۸.

چوپان مقصّر است، در حالی که اداره و سرپرستی مردم از چراندن گوسفندان و شتران مهمتر است.

ای پدر! چون به نزد خدای عزّو جلّ برسی، چه پاسخی می دهی، در صورتی که کسی را برای سرپرستی بندگان او به جای خویش تعیین نکرده باشی؟!»(۱)

هم چنین عایشه به عبد اللّه بن عمر گفت:

پسرم! سلام مرا به پدرت برسان و بگو:

«امّت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را بی سرپرست رها مکن. کسی را در میان آنان، جانشین خود ساز و مسلمانان را چون گلّه ی بی چوپان رها منما. می ترسم آشوب برپا شود.»(۲)

پس محال است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم پیشوا و رهبری را انتخاب نکرده باشند.

از اینجاست که شیعیان معتقدند آن حضرت، که عقل کلّ و بالاترین و داناترین رهبر بشریّت است، به امر الهی(۳)، علی علیه السلام را به جانشینی انتخاب فرمود.

امام باید افضل باشد

امام باید افضل باشد

حال بر فرض محال که آن حضرت، کسی را به عنوان پیشوا و رهبر مردم انتخاب نکرده و آن را به مردم واگذار فرموده باشند، عقل سلیم و آیات و

۱- الغدیر، ج ۷، ص ۱۳۲، به نقل از «فتح الباری، ج ۱۳، ص ۱۷۵» و «سنن بیهقی، ج۸، ص ۱۴۹» و «حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۴۴» و کتاب های دیگر عامّه.

۲- الغدیر، ج ۷، ص ۱۳۲؛ ابن قتیبه دینوری، ألامامه و السّیاسه، ج ۱، ص ۴۲.

۳- چون رهبر و خلیفه باید معصوم و بدون هرگونه لغزش باشد و این امر نیز به درون انسان بستگی دارد، ما شیعیان معتقدیم که رهبر و امام باید به انتخاب اوّلیه ی الهی باشد، زیرا این خداوند و خالق یکتاست که از لیاقت انسان و مقام عصمت وی با خبر است....

روایات صراحت دارند بر این که رهبر منتخب مردم، باید افضل و شایسته ترین افراد در جامعه باشد. قرآن کریم با صراحت می فرماید:

«اَفَمنْ یَهْدی اِلَی الْحَقّ اَحَقّ اَنْ یُتّبَع اَمَّن لایَهِدّی اِلاّ اَنْ یُهدی فَما لَکُم کیفَ تَحْکُمُونَ.»(۱)

«آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند، برای پیروی شایسته تر است یا کسی که راه را پیدا نمی کند مگر آن که دیگری او را هدایت کند؟! شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟»

این آیه وجدان های بیدار را به تعقّل دعوت می کند و هشدار می دهد که در انتخاب رهبر کدام را مقدّم می دارید؟ آن که هدایتگر است یا آن را که جاهل و متحیّر و سرگردان بوده و نیاز به راهنمایی دیگران دارد؟

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله وسلم خلافت غیر افضل را خیانت به خدا و رسول و مردم دانسته و با صراحت می فرمایند:

«مَنْ تَقَدّمَ عَلی قَومٍ مِنَ الْمُسْلِمین وَ هُوَ یَری اَنّ فیهِم مَنْ هُو أَفْضَلُ مِنْهُ فَقَد خانَ اللّه وَ رَسُولَهُ وَ الْمُسْلِمینَ.»(۲)

«هر کس بر گروهی از مسلمانان پیشی گیرد، در حالی که می داند شخص شایسته تری از او، در میان آنان موجود است، در این صورت تحقیقا به خدا و پیامبر و مسلمانان خیانت نموده است.»

«مَنْ اِسْتَعْمَلَ عامِلاً مِنَ الْمُسْلِمینَ وَ هُوَ یَعْلَمُ اَنّ فیهِم اَولی بِذلِکَ مِنْهُ وَأَعْلَمُ بِکِتابِ اللّه و سُنّهِ نَبِیِّهِ فَقَد خانَ اللّه وَ رَسُولَهُ وَ جَمیعَ الْمُسْلِمینَ.»(۳)

«هر کس زمامدار و رهبری را از میان مسلمانان بگمارد، در حالی که می داند شخص شایسته تر از وی و داناتر از او به کتاب الهی و سنّت پیامبر، در میان آنان وجود دارد، در این صورت تحقیقا به خدا و پیامبر و همه ی مسلمانان خیانت نموده است.»

۱- سوره یونس، آیه ۳۵.

۲- الغدیر، ج ۸، ص ۲۹۱؛ به نقل از: التّمهید باقلانی، ص ۱۹۰.

۳- الغدیر، به نقل از: سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۱۸ و مجمع الزّوائد هیثمی، ص ۲۱۱.

حضرت امیر علیه السلام نیز در خطبه ی ۱۷۴ نهج البلاغه فرمودند:

«اِنّ أَحَقّ النّاس بِالْامامَهِ أَقْواهُم عَلَیها وَ اَعْلَمُهُم بِحُکْمِ اللّه ِ فیها.»

«همانا شایسته ترین فرد به امامت، قویترین افراد در این امر و داناترین آنان، به حکم الهی در امر امامت است.»

ابن ابی الحدید در شرح این جمله می نویسد:

«هذا لاینافی مذهب اصحابنا البغدادیّین فی صحّه امامه المفضول، لانّه ما قال: انّ امامه غیر الاقوی فاسده و لکنّه قالَ: «اِنّ الْأَقوی اَحَقّ» و اصحابنا لاینکرون انّه علیه السلام احق ممّن تقدّمه بالامامه...»(۱)

«این مخالفت با مذهب اصحاب ما ندارد که امامت غیر افضل را صحیح می دانیم، چرا که علی علیه السلام نفرمود: امامت غیر افضل باطل و فاسد است، بلکه فقط فرمود: «افضل شایسته تر است.» و البتّه اصحاب ما، منکر افضلیّت علی علیه السلام بر کسانی که پیش از او خلافت نمودند، نیستند.»

به راستی دانشمندانی چون ابن ابی الحدید و یاران و هم فکران وی، که «افضلیّت امیرالمؤمنین علیه السلام » را پذیرفتند، روایات مزبور از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را چگونه برای مخاطبان و پیروان خود توجیه می نمایند؟!

غدیر خم، فخر تشیّع

غدیر خم، فخر تشیّع

بر اساس روایات مختلف، پیش از حجّه الوداع یا در بین آن، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مأمور به بیان امامت امیرالمؤمنین علیه السلام برای عموم مسلمین شده بودند، ولی از آنجا که بیم آن می رفت که منافقین این کار را حمل بر نظر

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۲۸.

شخصی آن حضرت و وی را نیز به سلطنت و انتخاب پسر عمویش را به عنوان جانشین سلطنت و... متّهم نمایند، عرضه داشت:

خداوندا! امّت من چندان با عصر جاهلیّت گذشته فاصله نگرفتند و...»

به همین خاطر منتظر فرصت مناسبی می گشت تا بتواند این امر الهی را ابلاغ فرماید.(۱)

تا آن که بعد از حجّه الوداع، آن گاه که به منطقه ی جحفه رسیدند و مسلمین مناطق مختلف در حال جدا شدن از هم بودند، امین وحی الهی نازل شد و از طرف حضرت حق متعال چنین آورد:

«یا اَیّهَا الرَّسُول بَلّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیکَ مِنْ رَبّکَ وَ اِنْ لَم تَفْعلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللّه یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ اِنَّ اللّه لایَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرینَ.»(۲)

«ای پیامبر ما! آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، به مردم برسان، و اگر اینکار را نکنی، رسالت او را انجام نداده ای! و خداوند تو را از خطرات دشمنان محفوظ می دارد و خدا کافران (و افراد لجوج) را هدایت نمی کند.»

راغب اصفهانی در توضیح آیه، می گوید:

۱- الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۷، به نقل از حافظ ابن مردویه از علمای بزرگ عامّه؛ و بر اساس بعضی از روایات در ابتدای خطبه ی غدیر نیز فرمودند: «خداوند مرا به پیامی مأمور فرمود که سینه ام از آن تنگ شده و گمان می کردم که مردم سر باز زده و مرا تکذیب نمایند...». الغدیر، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲- سوره مائده، آیه ی ۶۷ ؛ غیر از دانشمندان شیعه که در نزول این آیه در امر ولایت و غدیر، اتّفاق نظر دارند، دانشمندان فراوانی از عامّه نیز روایات مربوطه را نقل نمودند، از آن جمله: واحدی نیشابوری در «اسباب النّزول، ص ۱۳۵» ؛ فخر رازی در «تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۶۳۶»؛ ابن صبّاغ مالکی، در «فصول المهمّه، ص ۲۷» ؛حاکم حسکانی در «شواهد التّنزیل، ج ۱، ص ۲۳۹ تا ۲۵۷ و ص ۴۰۲ و ج ۲، ص ۳۹۱» ؛ سیوطی در «درّ المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸» ؛ شوکانی در «فتح القدیر، ج ۲، ص ۶۰» و ابن عساکر در «تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۳۷» و...

«یعنی تو در حکم کسی می شوی که هیچ چیزی را ابلاغ نکرده است!»(۱)

سبحان اللّه ! این چه موضوعی است که بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم وحی گشته و این همه اهمّیت دارد؟ چه مسأله مهمّی است که اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را ابلاغ نفرماید، رسالت خدا را انجام نداده است؟

او که در طول این ۲۳ سال تمام واجبات اعمّ از نماز، روزه، حجّ، زکات، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و تمام محرّمات را برای مردم بیان فرمود، پس چه امر حیاتی است که رسالت ۲۳ ساله ی آن حضرت را تکمیل می نماید؟!

نکته ی قابل توجّه این که: این آیه ی شریفه در سوره مائده بین آیات مربوط به اهل کتاب چون یهود و نصارا و... قرار گرفته و لذا بعضی از معاندان به این امر استناد کرده و چنین القاء می کنند که آنچه باید ابلاغ می شد، همین احکام مربوط به اهل کتاب بوده است!!

جواب این توهّم را مفسّرین شیعه به خوبی داده اند.

مفسّر کبیر قرآن علاّمه طباطبایی قدس سره در تفسیر این آیه می فرمایند:

از جمله ی «وَ اللّه ُیَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ» بر می آید حکمی که این آیه متصدّی بیان آن است و رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم مأمور به تبلیغ آن شده، امر مهمّیاست که در تبلیغ آن بیم خطر هست یا بر جان رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم و یا بر پیشرفت دین؛ و اوضاع و احوال یهود و نصارای آن روز، طوری نبود که از ناحیه ی آنان خطری متوجّه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم بشود تا مجوّز این باشد که

۱- مفردات راغب، ص ۳۸۳.

رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم دست از کار تبلیغ خود بکشد؛ و یا برای مدّتی آن را به تعویق بیندازد و حاجت به این بیفتد که خدا، رسول خود را در صورتی که پیغام تازه را به آنان برساند، وعده حفظ و حراست از خطر دشمنش بدهد، علاوه اگر این خطر چشم زخمی بوده که احتمالاً ـ ممکن بوده که از اهل کتاب به آن جناب برسد، جا داشت این سوره در اوایل هجرت نازل شود، چه در اوایل هجرت که رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم در شهر غربت و در بین عدّه معدودی از مسلمین آن شهر به سر می برد، از چهار طرفش یهودیان او را محصور کرده بودند، آن هم یهودیانی که با حدّت و شدّت هر چه بیشتر به مبارزه علیه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم برخاسته و صحنه های خونینی نظیر خیبر و امثال آن براه انداختند، اگر در آیه ی مورد بحث مراد از «ناس» یهود بود، جا داشت در آن روزها این آیه نازل شود، لکن نزول این سوره در اواخر عمر شریف آن حضرت اتّفاق افتاده که همه ی اهل کتاب، از قدرت و عظمت مسلمین در گوشه ای غنوده اند. پس به طور روشن معلوم شد که آیه ی مورد بحث هیچ گونه ارتباطی با اهل کتاب ندارد.

علاوه بر همه، در این آیه، تکلیفی که از سنگینی، کمرشکن و طاقت فرسا باشد، به اهل کتاب نشده، تا در ابلاغ آن به اهل کتاب، خطری از ناحیه ی آنان، متوجّه رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم بشود.

از همه ی اینها گذشته، در سال های اوّل بعثت، رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم مأمور شد تکالیف بس خطرناکی را به بشر آن روز گوشزد سازد، مثلاً ـ مأمور شد کفّار قریش و آن عرب متعصّب را به توحید خالص و ترک بت پرستی دعوت کند،مشرکین عرب را که بسیار خشن تر و خونریزتر و خطرناکتر از

اهل کتابنـد، به اسـلام و توحید بخواند، این تهدید و وعده ای که امروز به رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم می دهد، آن روز نـداد؛ معلوم می شود پیغـام تـازه، خطرنـاکترین موضوعاتی است که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم بتازگی مأمور تبلیغ آن (به طور رسمی) شده است.

علاوه بر آنچه گفته شـد، آیاتی که متعرّض اهل کتابنـد، قسـمت عمـده سوره مائده را تشـکیل می دهند، و این آیه هم به طور قطع، در این سوره نازل شـده است، و یهود هم چنان که گفته شد، در موقع نزول این سوره، دارای قدرت و شدّتی نبودند، آن حـدّت سـابق خود را از دست داده و آن آتش رو به خاموشـی می رفت، غضب و لعنت پروردگار هم شامل حالشان شـده، هر چه زور می زننـد و هر دست و پایی می کننـد و هر فتنه ای بپا می سازنـد، خداوند خنثی و خاموشـش می کند، با این حال چه معنای صـحیحی برای این که رسول اللّه صـلی الله علیه و آله وسـلم در دین خدا، از یهود بترسد، می توان تصوّر کرد؟ و با این که ایّام نزول این سوره، ایّامی بود که یهود به میل و رغبت، به دایره اسـلام قدم می گذارد، و یا مانند نصارا به حکومت اسـلام جزیه می دهد، چه وجهی برای ترس رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم از یهود می توان جست؟ و چه معنایی برای این که خداونـد تعـالی او را در ترس، بـه حقّ بدانـد و به وعـده حمـایت خـود دلگرمش سـازد، می تـوان یـافت؟ بـا آن همه مـواقف خطرناك و موقعیّت های وحشت زایی که سابق بر این داشت؟

بنابراین هیچ شک و تردیدی نیست که این آیه در بین آیات قبل و بعد

خود اجنبی و سیاق آن با سیاق آن ها دوتاست.(۱)

آری؛ این موضوع، چیزی جز، مسأله خطیر «امامت و ولایت و رهبری امّت» نمی تواند باشد، که دارای اهمیت حیاتی برای امّت می باشد.

چرا که حتّی به نقل اهل سنّت، تا آن موقع تمام احکام دیگر نازل و پس از آن، هیچ حکمی در حلال و حرام نازل نشد.(۲)

...تنها سؤالی که در مورد آیه باقی می ماند این است که اوّلاً طبق اسناد فوق و اسنادی که در ذیل آیه ی ۶۷ «یا اَیّهَا الرَّسُول بَلّغْ...» خواهد آمد، هر دو مربوط به جریان غدیر است، پس چرا در قرآن، میان آن دو فاصله افتاده است؟!

ثانیا: این قسمت از آیه که مربوط به جریان غدیر است، ضمیمه به مطالبی شده که درباره گوشتهای حلال و حرام است و در میان این دو، تناسب چندانی به نظر نمی رسد.

در پاسخ باید گفت: اوّلاً ـ می دانیم آیات قرآن و هم چنین سوره های آن، بر طبق تاریخ نزول جمع آوری نشده است، بلکه بسیاری از سوره هایی که در مدینه نازل شده، مشتمل بر آیاتی است که در مکّه نازل گردیده و به عکس آیات مدنی را در لابلای سوره های مکّی مشاهده می کنیم.

با توجّه به این حقیقت، جدا شدن این دو آیه از یکدیگر در قرآن، جای تعجّب نخواهد بود (البتّه طرز قرار گرفتن آیات هر سوره تنها به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده است) آری؛ اگر آیات بر طبق تاریخ نزول، جمع آوری شده

۱- تفسیر المیزان، ذیل آیه ی ۶۷ سوره مائده.

۲- ابن جوزی، زاد المسیر، ج ۲، ص۲۳۹

بود، جای این ایراد بود.

ثانیا ممکن است قرار دادن آیه ی مربوط به «غدیر» در لابلای احکام مربوط به غذاهای حلال و حرام، برای محافظت از تحریف و حذف و تغییر بوده باشد، زیرا بسیار می شود که برای محفوظ ماندن یک شئ نفیس، آن را با مطالب ساده ای می آمیزند تا کمتر جلب توجّه کند.

حوادثی که در آخرین ساعات عمر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم واقع شد، و مخالفتصریحی که از طرف بعضی افراد برای نوشتن وصیّت نامه از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به عمل آمد، تا آنجا که حتّی پیامبر را (العیاذ باللّه) متّهم به هذیان و غلبه ی بیماری! و گفتن سخن ناموزون کردند و شرح آن در کتب معروف اسلامی اعمّ از کتب تسنّن و شیعه نقل شده، شاهد گویایی است بر این که بعضی از افراد، حسّاسیّت خاصّی در مسأله خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داشتند و برای انکار آن حدّ و مرزی قائل نبودند!

آیا چنین شرائطی ایجاب نمی کرد که برای حفظ اسناد مربوط به خلافت و رساندن آن به دست آیندگان، چنین پیش بینی هایی بشود و با مطالب ساده ای آمیخته گردد که کمتر توجّه مخالفان سرسخت را جلب کند؟!

از این گذشته، اسناد مربوط به نزول آیه ی «الیوم اکملت...» درباره غدیر و مسأله جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تنها در کتب شیعه نقل نشده است که چنین ایرادی متوجّه شیعه شود، بلکه در بسیاری از کتب اهل تسنن نیز آمده است و...(۱)

۱- تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۶۳ _ ۲۷۱.

به هر حال، آیه ی شریفه نازل شد و نوبت به تبریک و تهنیت به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید. بُریده اسلمی می گوید:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به مردم فرمودند که با نام «امیرالمؤمنین» بر علی علیه السلام سلام کنند.(۱) عمر گفت: یـا رسول اللّه ! آیا این دستور از جانب خداست یا از جانب رسول خدا؟ حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «بلکه از جانب خدا و رسولش است.»(۲)

هم چنین بر اساس بعضی از روایات عامّه و خاصّه، ابوبکر و عمر برخاستند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند که آیا این آیه و ولایت، مخصوص علی است؟

حضرت فرمودند: مخصوص علی و اوصیاء من علیهم السلام تا روز قیامت است. پرسیدند: اوصیاء شما چه کسانی هستند؟ فرمودند:

«عَلِیٌّ اَخی وَ وَزیری وَ وارِثی وَ وَصیّی وَ خَلیفَتی فی اُمّتی وَ وَلِیّ کلّ مُؤمن مِن بَعْدی ثُمّ اِبنِیَ الحَسَن، ثُمّ اِبنِیَ الحُسَین، ثُمّ تِسْعَهٌ مِنْ وُلْدِ اِبنِیَ الحُسَین، واحِدا بَعد واحِدٍ، القُرْآنُ مَعَهُم وَ هُم مَعَ القُرْآن، لایُفارِقُونَهُ وَ لایُفارِقُهُم حَتّی یَرِدُوا عَلَیّ الْحَوض.»(۳)

«اوصیاء من، علی علیه السلام، برادر، وزیر، وارث، وصیّ، جانشین من در امّتم و رهبر هر مؤمنی بعد از من خواهد بود، آن گاه فرزندم حسن علیه السلام و پس از وی، فرزندم حسین علیه السلام آن گاه نُه فرزند از ذرّیه ی فرزندم حسین علیهم السلام یکی پس از دیگری می باشند. قرآن با آنان و آنان با قرآن می باشند، از قرآن جدا نمی گردند و قرآن نیز از آن ها جدا نگردد تا در کنار حوض کوثر، بر من وارد گردند.»

به هر حال، به اتّفاق علمای شیعه و نقل بسیاری از علمای اهل تسنّن،

۱- ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۳۰۳.

۲- بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۳۰۴، باب ۵۴، حدیث ۳۰.

۳- الغدیر، ج ۱، ص ۱۶۵؛ به نقل از فرائد السّمطین حموینی.

ابوبکر و عمر، نخستین کسـانی بودنـد که به امیرالمؤمنین علیه السـلام این منصب الهی را تبریک گفتنـد.(۱) عمر در تبریکش گفت:

«بخٍّ، بخٍّ؛ یَابْنَ ابی طالِب، اَصْبَحْتَ مَولایَ وَ مَوْلا کُلَّ مُؤمِنٍ وَ مُؤمِنَهٍ.»(۲)

«تبریک، تبریک یا علی! که امروز تو مولا و رهبر من و تمام مؤمنین و مؤمنات گردیدی.»

جالب این که بر اساس بعضی روایات، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به عمر فرمود:

«ای اباحفص! چرا علی را به نامی که خداوند از شما خواسته، یعنی به نام «امیرالمؤمنین» نخواندی؟!»(۳)

سزای مخالفت با پیام غدیر

سزای مخالفت با پیام غدیر

ثعلبی از مفسّران اهل سنّت، در تفسیر کبیر خود، در تفسیر سوره معارج آورده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روز غدیر مردم را دعوت کرد، همه جمع شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست علی را گرفت و فرمود:

«هر کس من مولای او هستم، علی علیه السلام مولای اوست.»

این مطلب در همه ی شـهرها منتشر گردید و به «حارث بن نعمان فهری» رسید. حارث بر شترش سوار شد و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد و عرض کرد:

«دسـتور دادی به یکتایی خدا شـهادت بدهیم، دادیم، دستور دادی به رسالت شما شهادت بدهیم، قبول کردیم و گواهی دادیم. دستور فرمودی شبانه روز، پنج مرتبه نماز بخوانیم، خواندیم.

۱- الغدیر، ج ۱، ص ۲۷۳، به نقل از «دارقطنی» و «ابن حجر در صواعق المحرقه».

۲- ابوجعفر اسـکافی، المعیـار و الموازنه، ص ۲۱۲ _ ۲۱۳ ؛ شواهـد التّنزیل، ج ۱، ص ۲۰۰ و... علامه ی امینی قـدس سـره در جلد اوّل الغدیر این جمله ی عمر را، از شصت دانشمند عامّه نقل می فرمایند.

۳- الهدایه الکبری، ص ۱۰۴.

دستور دادی زکات بدهیم، دادیم. دستور دادی ماه رمضان، روزه بگیریم، گرفتیم. امر کردی به حجّ برویم، رفتیم. به این همه ی کارها راضی نشدی، تا این که بازوهای پسر عمویت را بالا بردی و او را بر ما برتری دادی و گفتی: «هر کس من مولای اویم، علی علیه السلام هم مولای اوست» آیا این کار را از طرف خود انجام داده ای، یا به دستور خدا بود؟»

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند یاد می کنم که این عمل را به دستور خدا انجام داده ام.

حارث (در حالی که خشمگین شده بود) متوجّه شتر خود شد و برگشت و می گفت:

«بارخدایا! اگر محمد صلی الله علیه و آله وسلم حرف حقّی می زند، از آسمان، بر ما سنگ ببار و یا عذابی دردناک متوجّه ما کن.»(۱)

هنوز حارث به حیوان خود نرسیده بود که سنگی بر مغز سرش خورد و از عقب او بیرون آمد و کشته شد و اینجا بود که آیه ی شریفه زیر نازل شد که می فرماید:

«سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ * لِلْکافِرینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ...»(۲)(۳)

تواتر حدیث غدیر

تواتر حدیث غدیر

جریان «غدیر خم» و حدیث معروف آن، از مشهورترین جریانات تاریخ اسلام و احادیث مربوط به آن، متواتر و علاوه بر شیعه، مورد قبول اکثریّت

۱- اللّهُمّ اِن کانَ هذا هُوَ الْحق مِنْ عِنْدکَ فَأَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَةً مِنَ السّماء... انفال _ ۳۲

۲- سوره معارج، آیات ۱ تا ۳.

۳- المراجعات (ترجمه ی مرحوم زمانی)، ص ۳۱۵؛ تفسیر المیزان، ذیل آیه ی ۶۷ سوره مائده.

قریب به اتّفاق اهل سنّت می باشد و کتاب های معتبر روایی و تاریخی آنان، مملوّ از اخبار مربوط به آن حادثه ی سرنوشت ساز و افتخارآمیز می باشد.

استاد محقّق، آیه اللّه حاج شیخ جعفر سبحانی می نویسند:

در اهمّیت این رویداد تاریخی، همین اندازه کافیست که این واقعه ی تاریخی را ۱۱۰ صحابی نقل کرده اند. البتّه این جمله نه به آن معناست که از آن گروه زیاد، تنها همین افراد این حادثه را نقل کرده اند، بلکه تنها در کتاب های اهل تسنّن، نام ۱۱۰ تن به چشم می خورد.

درست است که پیامبر سخنان خود را در جامعه ی صد هزار نفری القاء نمود، ولی گروه زیادی از آنان از نقاط دور دست حجاز بودند که از آنان حدیثی نقل نشده است و گروهی از آن ها این واقعه را نقل کرده اند، ولی تاریخ موفّق به درج آنان نگردیده است و اگر هم درج کرده به دست ما نرسیده است.

در قرن دوّم اسلامی که عصر تابعان است، هشتاد و نُه تن از آنان به نقل این حدیث پرداخته اند.

راویان حدیث غدیر، در قرنهای بعدی، همگی علما و دانشمندان اهل تسنّن می باشند. ۳۶۰ تن از آن ها، این حدیث را در کتاب های خود گرد آورده و گروه زیادی به صحّت و استواری آن ها اعتراف نموده اند.

در قرن سوّم ۹۲ دانشمند، در قرن چهارم ۴۳، در قرن پنجم ۲۴، در قرن ششم ۲۰، در قرن هفتم ۲۱، در قرن هشتم ۱۸، در قرن نهم ۱۶، در قرن دهم ۱۴، در قرن یازدهم ۱۲، در قرن دوازدهم ۱۳، در قرن سیزدهم ۱۲، و در قرن چهاردهم ۲۰ دانشمند (از اهل تسنّن)، این حدیث را نقل کردند.

گروهی تنها به نقل این حدیث اکتفا نکرده، بلکه پیرامون اسناد و مفاد آن مستقلاًّ کتاب هایی نوشته اند.

مورّخ بزرگ اسلامی، طبری، کتابی به نام «الولایه فی طرق حدیث الغدیر» نوشته و این حدیث را از هفتاد و پنج طریق از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده است.

ابن عقده کوفی، در رساله ی «ولایت»، این حدیث را از صد و پنج تن نقل کرده است.

ابوبکر محمد بن عمر بغدادی، معروف به جمعانی، این حدیث را از بیست و پنج طریق نقل کرده است.

از بزرگان حدیث، احمد بن حنبل شیبانی به ۴۰ سند، ابن حجر عسقلانی به ۲۵ سند، جزری شافعی به ۸۰ سند، ابوسعید سجستانی به ۱۲۰ سند، امیر محمد یمنی به ۴۰ سند، نسائی به ۲۵۰ سند، ابوالعلاء همدانی به ۱۰۰ سند، و ابوالعرفان حبّان به ۳۰ سند (حدیث غدیر را) نقل کرده اند.

تعداد کسانی که مستقلاًّ پیرامون خصوصیّات این واقعه ی تاریخی کتاب نوشته اند، ۲۶ نفر می باشد و شاید کسانی باشند که پیرامون این رویداد رساله و کتاب نوشته اند که تاریخ نام آن ها را ضبط نکرده است.(۱)

جالب این که بر اساس بعضی از اعترافات عامّه، ابوبکر اوّلین کسی به حساب می آید که حدیث غدیر را روایت کرده است.(۲)

ابن مغازلی شافعی (متوفی ۴۸۴.ق.) حدیث غدیر را از حدود یکصد نفر

۱- فرازهایی از تاریخ اسلام، ص ۵۱۵ _ ۵۱۷ ؛ به نقل از: جلد اوّل کتاب ارزشمند الغدیر.

۲- الامام علی علیه السلام فی آراء الخلفاء، ص ۳۷.

از صحابه از جمله ابوبکر و عثمان و... نقل کرده بعد گوید:

«این حدیث ثابت بوده و من عیب و نقصی در اسناد آن نمی بینم و علی علیه السلام به تنهایی به این فضیلت و شرافت اختصاص یافته و کسی با وی در این جهت شریک نیست.»(۱)

استشهاد بزرگان به حدیث غدیر

استشهاد بزرگان به حدیث غدیر

بزرگان تاریخ اسلام و بعضی از صحابه ی معروف، در موارد مختلف در اثبات حقّانیّت امیرالمؤمنین علیه السلام به «حدیث غدیر» استناد نمودند.

شخص امیرالمؤمنین علیه السلام، اوّلین بزرگمردی است که در چند مورد به این حدیث، استشهاد فرمودند.

عامر بن واثله گوید: در روز شورا با علی علیه السلام در آن خانه بودم و شنیدم که آن حضرت، با اعضای شورا چنین فرمود:

«دلیل محکمی برای شما اقامه می کنم که عرب و عجم توانایی تغییر آن را نداشته باشند: شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که قبل از من، خدا را به یگانگی خوانده باشد (و سپس مفاخر معنوی خاندان رسالت را بر شمرد تا این که فرمود:) شما را به خدا سوگند؛ آیا در میان شما کسی جز من هست که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حقّ او گفته باشد «فَمَن کُنتُ مَولاه فَعَلّی مولاه اللهمّ وال من والاه و انصر من نصره...»؟

همگی به اتّفاق گفتند: نه؛ (درباره کسی این را نفرمود).(۲)

هم چنین مورّخین و محدّثین اهل سنّت می نویسند: حضرت علی علیه السلام مردم را در میدانی (رحبه) جمع کرد و فرمود:

«شما را به خدا سوگند می دهم؛ هر کس در روز غدیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مطلبی شنیده

۱- الامام علی علیه السلام فی آراء الخلفاء، ص ۳۷، به نقل از مناقب ابن مغازلی.

۲- مناقب خوارزمی، ص ۳۱۳، حدیث ۳۱۴.

است، باید برخیزد و به آنچه شنیده، شهادت دهد، باید کسی برخیزد که با چشمهای خود دیده و با گوشهای خود شنیده باشد.»

سی نفر از صحابه ی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم برخاستند، در میان این سی نفر، ۱۲ نفرشان از افرادی بودند که در جنگ بدر شرکت کرده بودند و همگی شهادت دادند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست حضرت علی علیه السلام را گرفت و به مردم فرمود:

«آیا می دانید که من از مؤمنین اولی به خود آنان هستم؟ پاسخ دادند: آری؛ می دانیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

هر کس من مولای او هستم، این علی علیه السلام مولای اوست. بارخدایا! دوست بدار کسی که علی علیه السلام را دوست داشت و دشمن بدار کسی که علی علیه السلام را دشمن بدارد...»

در بین آن حاضران، افرادی نیز بودند که در جریان غدیر خم، حضورداشته و آن را خوب به خاطر داشتند، ولی در اثر بغض علی علیه السلام، برای گواهی دادن اقدامی نکردند.

یکی از این افراد، انس بن مالك بود. علی علیه السلام به وی فرمود:

«چرا برای شهادت به آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده بودی، مانند صحابه ی دیگر، برنخاستی؟!»

انس گفت: پیر شده ام و فراموش کرده ام. علی علیه السلام فرمود:

«اگر دروغ می گویی، خدا یک سفیدی در سرت به وجود آورد که عمامه ات آنرا نپوشاند!»(۱)

از آنجا برنخاسته بود که صورتش در اثر برص سفید شد و از آن پس، انس می گفت: «دعای عبد صالح به من اثر کرد.»

ابی طفیل نیز ضمن نقل این داستان، می گوید:

۱- ابن عساکر، در «تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۰۵» به بعد، جریان را به دهها سند نقل نمود.

موقعی که من از آنجا خارج می شدم، (از جهت عمل نکردن مردم به این حدیث) تعجّب می کردم، لذا زید بن ارقم را ملاقات کردم و جریان را گفتم. زید گفت:

«انکار نکن، زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این مطلب را درباره علی علیه السلام شنیدم.»(۱)

ولی عدّه ای دیگر نقل می کنند که «زید بن ارقم» نیز از کسانی بود که حقیقت را کتمان نمود و امیرالمؤمنین علیه السلام او را نفرین کرده و وی نابینا گردید و خودش این جریان را بعد از نابینایی نقل می کرد.(۲)

ابن ابی الحدید و دیگران نقل کردند که:

مردی در اواخر عمر انس بن مالک، از وی درباره علی علیه السلام پرسید.

وی گفت: بعد از واقعه ی «روز رحبه» تصمیم گرفتم فضائل علی علیه السلام را کتمان ننمایم، علی علیه السلام سرسلسله ی متّقین در روز قیامت است، به خدا سوگند ؛ این را از پیامبر شما شنیدم.(۳)

ابن اثیر نیز می نویسد: آنانکه در «روز رحبه» حقّ را کتمان کردند، بعدها یا نابینا شده و یا به بلای سختی مبتلا شدند که از جمله ی آنان «یزید بن ودیعه» و «عبدالرّحمن بن مدلج» بوده اند.(۴)

در جنگ جمل، علی علیه السلام طلحه را نزد خود فراخواند، وقتی طلحه حاضر گشت، امام علیه السلام به او فرمود:

۱- مرحوم شرف الدّین، المراجعات ترجمه ی مرحوم زمانی، ص ۳۰۵ به بعد.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۴.

۳- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۴.

۴- الغدیر، ج ۱، ص ۱۷۳؛ به نقل از: کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۲۱.

«تو را سوگند می دهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نشنیدی که فرمود:

«مَن کُنتُ مَولاه فَعَلّی مولاه.»

طلحه گفت: آری؛ شنیدم.

امام علیه السلام فرمود: پس چرا با من می جنگی؟

گفت: جمله را فراموش کرده بودم. پس از آن، چون پاسخ قانع کننده ای نداشت، با شرمندگی از محضر حضرت خارج شد.(۱)

و نیز در جنگ صفّین، طبق نقل سلیم بن قیس هلالی، علی علیه السلام در لشگرگاه خود در برابر جمعی از مهاجرین و انصار و مردمی که از اطراف گرد آمده بودند، به این حدیث استدلال کرد و دوازده نفر از مجاهدان بدر نیز برخاسته و گواهی دادند که این حدیث را شنیدند.(۲)

هم چنین در همان جنگ صفّین، علی علیه السلام نامه ای به معاویه نوشته و به «اصبغ بن نباته» داد تا به وی برساند.

اصبغ می گوید: به خیمه ی معاویه رفتم و در حضورش افراد زیادی چون ولید فاسق و... و ابوهریره و نعمان بن بشیر حضور داشتند.

معاویه وقتی نامه را خواند، گفت: آیا علی نمی خواهد قاتلان عثمان را به ما تحویل دهد؟.

گفتم: معاویه! خون عثمان را بهانه نکن، تو به دنبال مُلک و سلطنت خودت هستی و اگر می خواستی، می توانستی در زمان حیاتش، کمکش نمایی و لکن تعلّل و کوتاهی کردی تا کشته شود و خونش را بهانه ای برای رسیدن

۱- مناقب خوارزمی، ص ۱۸۲، ح ۲۲۱؛ و نیز ر. ک: الغدیر، ج ۱، ص ۱۸۶؛ به نقل از عامه.

۲- الغدیر، ج ۱، ۱۹۵.

به حکومت قرار دهی.

از سخنانم، معاویه به شدّت عصبانی گشت، خواستم خشم وی را زیادتر نمایم، لذا رو به ابوهریره کرده و گفتم:

ای صحابی پیامبر! تو را به خدای عالم به غیب و شهودی که جز او خدایی نیست و به محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم سوگند می دهم؛ آیا در غدیر خم حضور داشتی؟ گفت: آری؛ حضور داشتم.

گفتم: از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چه چیزی شنیدی؟

گفت از آن حضرت شنیدم که فرمود: «مَن کُنتُ مَولاه فَعَلّی مولاه...»

گفتم: ای اباهریره! الان تو که با دشمنانش، دوست شده و با دوستانش، دشمن شده ای!

ابوهریره نفس عمیقی کشید و فقط گفت: «اِنّا للّه وَ اِنّا اِلَیهِ راجِعُون.»(۱)

دختر اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یعنی فاطمه ی زهرا علیهاالسلام نیز در احتجاجات خود بر مظلومیّت امیرالمؤمنین علیه السلام و محرومیّت آن حضرت از حقّ امامت، به مردم فرمودند:

«آیا جریان غدیر خم را به فراموشی سپرده اید؟...»(۲)

سبط اکبر رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام بعد از متارکه ی جنگ با معاویه، در سخنانی جامع، به بیان فضائل خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام پرداخته و در بخشی از آن، به جریان غدیر خم و نصب

۱- الغدیر، ج ۱، ص ۲۰۳؛ به نقل از مناقب خوارزمی و تذکره الخواص ابن جوزی.

۲- الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۶.

امیرالمؤمنین به امامت استشهاد فرمودند.(۱)

امام حسـین علیه السلام دو سال قبل از مرگ معاویه، در منی و در حضور بیش از دویست نفر از صحابه و تابعین، با ایراد خطبه ای طولانـی، به بیـان فضائـل امیرالمؤمنین علیه السـلام و جنایـات بنی امیّه در حقّ اهل بیت پرداخت و در بخشـی از آن خطبه با اشاره به جریان غدیر خم فرمودند:

«آیا می دانید که پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم علی علیه السلام را در روز غدیر بلند کرده و به ولایت و امامت او ندا داد و فرمود که حاضرین به غائبین اطّلاع دهند؟» همگی گفتند: «آری؛ می دانیم.»

عبد اللّه بن جعفر، همسر زینب کبری علیهاالسلام می گوید:

بعد از شـهادت حضـرت امیرالمؤمنین علیه السلام به اتّفاق حسنین علیهماالسلام نزد معاویه بودیم. عبد اللّه بن عبّاس و فضل بن عباس نیز حضور داشتند.

معاویه رو به من کرد و گفت: عبد اللّه ! چقدر به حسن و حسـین علیهماالسـلام احترام و تعظیم می کنی؟ حال آن که آن ها از تو بهتر نیسـتند و پدرشان بهتر از پدر تو (جعفر طیّار) نبود و اگر فاطمه علیهاالسـلام دختر پیغمبر خدا صـلی الله علیه و آله وسلم نبود، می گفتم: مادرت اسماء بنت عمیس کمتر از فاطمه زهرا علیهاالسلام نبود!

گفتم: ای معاویه! تو از مقام آن ها، جاهل بوده و آگاهی کافی از فضل و بزرگواری آنان نـداری، خـدا می دانـد آن ها از من بهتر و پدرشان، از پدر من بهتر و مادرشان از مادر من بهتر هستند. آن گاه پس از بیان بعضی از فضائل آن ها، گفت:

من نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بودم و بزرگانی چون سلمان فارسی، ابوذر،

۱- الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۷.

مقداد، زبیر، اسامه و سعد بن ابی وقّاص و... حاضر بودند.

آن حضرت فرمود: آیا من به مؤمنین، از خودشان سزاوارتر نیستم؟

گفتیم: بله؛ یا رسول اللّه !...، حضرت فرمود:

«مَن کُنتُ مَولاه فَعَلّی مَوْلاهُ اَوْلی بِهِ مِن نَفْسِه...»

آن گاه پس از دعا فرمود:

«ای مردم! من اولی به مؤمنین از خودشان هستم و (اگر فرمان دهم) آن ها حقّ مخالفت با من ندارند، پس همین طور علی علیه السلام از مؤمنین، نسبت به خودشان، اولی بوده و در برابر (فرمان او) حقّ مخالفت ندارند. پس از آن، فرزندم حسن علیه السلام و پس از وی، فرزندم، حسین علیه السلام همین گونه اند....»(۱)

ادریس بن یزید از پدرش نقل می کند که گفت: ابوهریره وارد کوفه شده و در مسجد نشسته بود و مردم اطراف او اجتماع کرده بودند.

در این وقت، جوانی از میان جمعیّت برخاست و گفت:

«ای اباهریره! تو را به خدا سوگند؛ آیا خودت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدی که در روز «غدیر خم» به علی علیه السلام گفته باشد:

«من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه...»؟

ابو هریره گفت: آری؛ خودم شنیدم.»(۲)

معاویه در نامه ای به عمرو عاص، از وی خواست تا در جنگ صفّین، به کمک معاویه بیاید.

عمرو عاص با آن که از دشمنان علی علیه السلام است، در جواب نامه ی خود، دراشاره به فضائل علی علیه السلام از «حدیث منزلت» و «حدیث غدیر خم» استفاده کرد

۱- الغدیر، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲- ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۳۱.

و بدین وسیله، بر معاویه احتجاج نمود.(۱)

غدیر خم، بزرگترین عید مسلمین

غدیر خم، بزرگترین عید مسلمین

«غـدیر خم» مایه ی افتخار شیعه بوده و از همین جاست که همه ساله از صدر اسلام تاکنون، این روز به عنوان «روزی بزرگ» گرامی داشته شده و بزرگان دین از آن به عنوان «عیـد بزرگ الهی» یاد کرده و شیعیان نیز به پیروی از خانـدان عصمت و طهارت علیهم السلام این روز را یکی از اعیاد رسمی خود قرار داده و به جشن و شادمانی می پردازنـد و همین امر، یکی از عوامل و دلایل جاودانگی «غدیر خم» بوده است.

بعضی از عامّه، چون «نویری» و «مقریزی» چنین القاء می کنند که در «سال ۳۵۲، معزّ الدّوله ی دیلمی» برای اوّلین بار، این روز را به عنوان عید اعلام کرد.(۲)

بر خلاف این ادّعای باطل، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم اوّلین کسی است که «غدیر خم» را به عنوان «عید» اعلام نمود. چنان چه امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خویش نقل می کند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«روز غدیر خم، برترین عیدهای امّت من است. و آن روزی است که خدای تعالی مرا امر کرد تا برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان عَلَم و رهبر امّت خود قرار دهم تـا پس از من، به او اقتـدا کننـد. و آن روزی است که خداونـد دین خود را کامل و نعمت خود را تمام کرد...»(۳)

۱- الغدیر، ج ۱، ص ۲۰۱؛ به نقل از مناقب خوارزمی.

۲- الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۸.

۳- الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۳.

هم چنین بعضـی از دانشـمندان عامّه روایت کرده اند که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم پس از معرّفی علی علیه السلام در روز «غدیر خم» فرمودند:

«هَنِّئُونی، هَنِّئُونی؛ اِنّ اللّه ـَ خَصَّنی بِالنَّبُوَّهِ وَ خَصّ أَهْلَ بَیْتی بِالإمامَهِ.»(۱)

«به من تبریک بگویید، به من تبریک بگویید، چرا که خداوند مرا به نبوّت و اهل بیتم را به امامت مخصوص گردانید.»

آیا معنی این تبریک، چیزی جز «عید بودن غدیر» می تواند باشد؟

از تاریخ استفاده می شود که شخص امیرالمؤمنین علیه السلام نیز حرمت این روز را به عنوان «عید» پاس می داشتند.

امام جعفر صادق علیه السلام نیز فرمودند:

«...(در قیامت) روز عید غدیر بین سه عید فطر و قربان و جمعه، مانند ماه است نسبت به سایر ستارگان...»(۲)

«روزه «غـدیر خم» معـادل روزه عمر محسوب می گردد... و آن روز «بزرگترین عیـد الهی» است و خداونـد پیـامبری را مبعوث نفرمود، جز آن که این روز را عید گرفت و احترامش را شـناخت. نام این روز در آسـمان، روز «عهد معهود» و در روی زمین، روز «میثاق مأخوذ و جمع مشهود» می باشد.»(۳)

آن حضرت علیه السلام در حدیث دیگر فرمودند:

«روزه این روز، معادل یکصد حج و یکصد عمره مقبول و مبرور بوده و آن روز، «بزرگترین عید الهی است.»(۴)

۱- الغدیر، ج۱، ص ۲۷۴؛ به نقل از حافظ ابو سعید خرکوشی نیشابوری در «شرف المصطفی».
۲- بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۳۲۳.
۳- وسائل الشّیعه، چاپ آل البیت ج ۸، ص ۸۹.
۴- وسائل الشّیعه، چاپ آل البیت، ج ۱۰، ص ۴۴۲.

جالب این که اهل سنّت نیز از ابوهریره (که نزدشان راوی معتبریمی باشد) نقل کردند که گفت: روزه روز ۱۸ ذیحجّه، معادل ۶۰ ماه روزه محسوب می گردد و آن روزی است که در غدیر خم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفته و...(۱)

به راستی آیا نقل این همه ثواب برای روزه این روز، نشانگر آن نیست که آن روز، در صدر اسلام از اهمّیت فوق العاده برخوردار بوده و آیا آن همه تأکید، برای زنده نگهداشتن پیام غدیر نبوده است؟

هم چنین «فیّاض بن محمد بن عمر طوسی» به سال ۲۵۹ و در حالی که به ۹۰ سالگی رسیده بود، جریان روز غدیری را شرح داده است که در آن روز، به حضور حضرت علی بن موسی الرّضا علیه السلام رسیده است، وی می گوید:

«در آن روز غدیر، دیدم که امام رضا علیه السلام، جمعی از دوستان خود را برای صرف غذا نگهداشت. به خانه های آنان نیز طعام و هدیه و جامه حتّی انگشتری فرستاده بود. سر و وضع دوستان و خدمتکاران خود را تغییر داده بود. در آن روز با وسایل پذیرایی تازه ــ غیر از آنچه در دیگر روزها در خانه ی امام به کار می رفت ــ از آنان پذیرایی می شد و امام علیه السلام همواره فضیلت و عظمت آن روز را و سابقه ی دیرینش را در تاریخ اسلام شرح می داد.»(۲)

عبد اللّه علائلی، استاد و محقق معروف جهان سنّت در یک سخنرانی در لبنان (روز عید غدیر ۱۳۸۰ قمری) گفتند:

«اِنّ عیدَ الْغَدیر جُزءٌ مِنَ الإسْلامِ، فَمَنْ أَنْکَرَهُ فَقَد أَنْکَر الإسْلام بِالذّات.»(۳)

«عید غدیر جزء اسلام است، هر کس منکر آن شود، منکر اصل اسلام شده است.»

۱- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۲۳۳.

۲- الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۷.

۳- محمد رضا، حکیمی، حماسه ی غدیر، ص ۳۶.

«مناظره»

اشاره

« مناظره»

مأمون برای آخرین مرتبه، به اسحاق گفت: آیا حدیث منزلت را صحیح می دانی؟ حدیثی که در آن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمود:

«أَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَه هارُونَ مِن مُوسی اِلّا اَنَّهُ لا نَبِیّ بَعْدی.»(۱)

گفت: آری؛

مأمون گفت: آیا هارون، برادر پدر و مادری موسی نبود؟ گفت: آری؛

گفت: آیا علی علیه السلام هم نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم همین طور بود؟

اسحاق گفت: نه؛

مأمون گفت: هارون پیامبر بود، علی علیه السلام که پیامبر نیز نبود، پس این دو مقام برای علی نیست، دیگر چیزی جز خلافت و جانشینی باقی نمی ماند که هارون جانشین موسی بود، پس علی هم جانشین پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم است.

وی در ادامه گفت: این سخن را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم زمانی فرمود که منافقان گفته بودند: علی را در مدینه گذاشت، چون میل نداشت او را با خود ببرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم برای ردّ گفتار آنان و تنزیه ساحت قدس امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث منزلت را بیان فرمود، همان طوری که خداوند از موسی حکایت می کند که به برادرش گفت:

«اُخْلُفْنی فی قَومی وَ أَصْلِحْ وَ لاتَتّبِعْ سَبیلَ الْمُفْسِدینَ.»(۲)

اسحاق گفت: حضرت موسی، هارون را در زمان حیات، وقتی به دعوت پروردگار، به کوه طور می رفت، جانشین خود نموده بود.

پیامبر نیز وقتی به جنگ می رفت، (با این سخن) علی را جانشین خود در مدینه قرار داد (پس جانشینی اختصاص به زمان حیات آن حضرت داشت).

مأمون گفت: آیا موسی هنگام رفتن به میقات، کسی را به همراه خود برد؟ جواب داد: آری؛

۱- تو نسبت به من، مانند هارون به موسی می باشی، مگر آن که بعد از من دیگر پیامبری نخواهد بود.

۲- سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

گفت: مگر هارون را بر همگان، حتّی بر آنانکه با خود برده بود، خلیفه قرار نداد؟ گفت: چرا، همین طور است.

مأمون گفت: پس علی هم مثل هارون به خلافت عمومی منصوب شده و جانشین پیغمبر بر تمام مردم می باشد، حتّی نسبت به کسانی که با پیامبر به جنگ رفته بودند.

دلیل بر این که جانشین پیامبر در زمان حیات و هنگام غیبت و هم پس از رحلت آن حضرت می باشد، این که پیامبر فرمود: «عَلِیٌّ مِنّی بِمَنْزِلَه هارُونَ مِن مُوسی اِلاّ اَنّهُ لا نَبِیّ بَعْدی.» و این فرمایش صریح است در این که علی علیه السلام جانشین بعد از من است، ولی پیامبر نمی تواند باشد، چون پیامبری به من ختم شده است.

از این بیان نورانی استفاده می شود که علی علیه السلام وزیر پیامبر نیز هست، زیرا موسی در مناجات خود فرمود:

«وَاجْعَلْ لی وَزیرا مِنْ اَهْلی هارُونَ اَخی اُشْدُدْ بِهِ أَزْری وَ أَشْرِکْهُ فی أَمْری.»(۱)

وقتی علی علیه السلام نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مانند هارون نسبت به موسی باشد، پس وزیر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خواهد بود، همان طور که هارون وزیر موسی و جانشین او بوده است.

« توضیح»

اشاره

« توضیح»

زیر فصل ها

علی، هارون محمد صلی الله علیه و آله وسلم

تواتر حدیث منزلت

اشکال و پاسخ

علی، هارون محمد صلی الله علیه و آله وسلم

علی، هارون محمد صلی الله علیه و آله وسلم

حدیث منزلت، از مهمترین احادیث نبوی، از نظر شهرت بین شیعه و

۱- سوره طه، آیه ی ۲۹ ـ ۳۲؛ «از میان بستگانم یک نفر را وزیر من قرار بده، هارون برادرم را، به وسیله ی او نیرویم را زیاد کن و او را شریک در مأموریت من بفرما.»

سنّی می باشد و علاوه بر شیعه، غالب دانشمندان اهل سنّت آن را نقل کرده اند.

این حدیث (چنان که خواهد آمد) در موارد مختلف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام صادر گردیده است.

مشهورترین جریانی که حدیث منزلت در آن به چشم می خورد، جنگ تبوک می باشد.

همگان می دانند که از افتخارات امیرالمؤمنین علیه السلام این است که در تمام نبردها، ملازم رکاب پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و پرچمدار دلیر وی در جنگهای اسلام بوده است، جز در غزوه تبوک که به دستور پیامبر خدا در مدینه باقی ماند.

تبوک نام دژ بلند و استواری است که در کنار چشمه ی آبی در نوار مرزی سوریه ی امروزی و در میان راه «حجر» و «شام» قرار داشت.

سوریه در آن روزگار از مستعمرات روم شرقی که مرکز آن قسطنطنیه بود، به شمار می رفت. روم در آن روزگار، بزرگترین نیروی نظامی را در اختیار داشت و از فتوحاتی که در نبرد با ایران نصیب وی شده بود، سخت مغرور بود. لذا ارتشی به استعداد چهار هزار نفر در نوار مرزی شام مستقر کرده و آماده حمله به کیان حکومت اسلامی گردید.

خبر به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم رسید و آن حضرت، چاره ای جز ایننديد که با لشگری عظیم، دین و آیین مقدّس اسلام را از ضربات غافلگیرانه ی دشمن حفظ نماید.

با اعزام پیکهایی به مکّه و اطراف مدینه، حدود سی هزار نیروی مسلّح،

آمادگی خود را برای نبرد اعلام و در لشگرگاه مدینه «ثنیه الوداع» اجتماع نمودند.

منطقه ی تبوک، دورترین نقطه ای بود که پیامبر در طول غزوات خود، به آنجا مسافرت نمود. پیامبر به خوبی می دانست که منافقان و برخی از افراد قریش به دنبال فرصت می گردند تا در غیاب نسبتا طولانی ایشان، وضع را دگرگون ساخته و حکومت نوبنیاد اسلامی را واژگون سازند.

علاوه بر آن که عظمت پادشاه روم (هرقل) عدّه ای را مرعوب ساخته و گمان می کردند که مسلمین، قدرت مقاومت ندارند و لذا تخلّف کرده و برگشتند و احتمال هر گونه شورش از ناحیه ی این افراد جهت تقرّب به پادشاه روم (که عازم مدینه بود) نیز می رفت، لذا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به طور جدّی خطر را احساس کرده و شخصی چون امیرالمؤمنین علیه السلام را که با دلیر مردی و قاطعیّت و شدّت عمل به موقع، توانایی پیشگیری از هر گونه اقدام مخالفین را دارا بود، به جانشینی خود در مدینه انتخاب کرد. چنان چه مورّخین می نویسند که آن حضرت خطاب به علی فرمود:

«چاره ای نیست که باید یا من خود بمانم و یا تو در مدینه بمانی، آن گاه علی علیه السلام را به جای خود نهاد.»

اقامت امیر مؤمنان علیه السلام در مدینه، توطئه گران را سخت ناراحت ساخت. زیرا فهمیدند که با وجود علی علیه السلام و مراقبت های پیگیر او، دیگر نمی توانند نقشه های خود را پیاده کنند.

از اینرو، برای بیرون رفتن علی علیه السلام از مدینه نقشه ای ریختند و شایعه ساختند که با این که پیامبر با کمال میل، علی را برای شرکت در جهاد دعوت

کرد، ولی او از جهت دوری راه و شدّت گرما، از شرکت در این نبرد مقدّس امتناع کرد.

علی علیه السلام مسلّح شده و در منطقه ی «جرف» خود را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم رساند و عرض کرد:

«در هیچ جنگی از شما جدا نمانده ام، در این جنگ، منافقین خیال می کنند که از روی سنگینی و مشکلات و سختی جنگ، و نیز بی میلی نسبت به من، مرا در مدینه گذاردید.!»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در ردّ پندار منافقین فرمودند:

«آنان دروغ می گویند، بلکه ترا برای پشت سرم (مدینه) بجای گذاردم... برادرم به مدینه بازگرد! برای حفظ اوضاع مدینه، جز من و تو، کسی شایستگی ندارد، تو نماینده من در میان اهل بیت و خویشاوندان من هستی... آیا خشنود نمی شوی که بگویم مَثَل تو نسبت به من، مَثَل هارون است نسبت به موسی، جز این که، پس از من، پیامبری نخواهد آمد؟» (یعنی همانطور که او وصیّ و جانشین موسی بود، تو نیز جانشین و خلیفه ی پس از من هستی).(۱)

تواتر حدیث منزلت

تواتر حدیث منزلت

به هر حال این حدیث مورد اتّفاق دانشمندان مسلمان بوده و علمای عامّه چون حاکم نیشابوری و گنجی شافعی و دیگران ادّعای تواتر و اتّفاق و اجماع بر صدور این روایت نمودند.

بر اساس این حدیث، تمام مقامات و مناصب و اختیارات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم (غیر از مقام نبوّت) برای علی علیه السلام ثابت است. یعنی علی، برادر، وزیر و خلیفه، مددکار و... برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود.

۱- نقل به اختصار از: الغدیر، ج ۳، ص ۱۹۸ به بعد مستند به کتاب های فراوانی از عامّه؛ و نیز: ر.ک: فروغ ابدیّت، (استاد سبحانی) حوادث سال نهم هجرت؛ و کتاب های تاریخی دیگر.

عبد اللّه بن رقیم کنانی گوید: وارد مدینه شدم و با سعد بن ابی وقّاص ملاقات کردم. گفت: از کجا می آیی؟

گفتم: از عراق؛

گفت: موقع خروج، علی را چگونه یافته بودی (حالش چگونه بود)؟

گفتم: خوب بود.

گفت: آیا از او درباره من چیزی نشنیدی؟ گفتم: نه؛

گفت: او مردی است که همواره او را دوست دارم، از وقتی که سه مطلب را از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره اش شنیدم.

شنیدم که آن حضرت به علی می فرمود:

«اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَه هارُونَ مِن مُوسی غَیرَ اَنَّهُ لا نَبِیّ بَعْدی.»

دوّم آن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دستور فرمود تا درهای خانه هایی که به مسجد باز می شد، بسته شود، ولی در خانه ی علی علیه السلام را باز گذاشت.

یکی از عموهای حضرت به وی عرض کرد: در خانه ی مرا بستی، ولی در خانه ی این جوان (یعنی علی علیه السلام) را باز گذاشتی؟

فرمود: این کار به دست من نبود، بلکه خدا این را خواسته و به من فرمان داد، من هم اطاعت کردم.

سوّم آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ابابکر را برای خواندن آیات برائت به سوی مکّه فرستاد. وقتی عازم شد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام دستور داد از پی ابوبکر رهسپار شده و آیات را از وی گرفته و در مکّه بر مردم بخواند.

ابوبکر (برگشته و) به پیامبر عرض کرد: یا رسول اللّه ! درباره من آیه ای نازل شده است؟

فرمود: خیر؛ ولی (جبرئیل) بر من نازل شد و فرموده که آیه را کسی جز تو یا کسی که از تو (و مانند تو) باشد، نباید ابلاغ نماید و علی علیه السلام از من است. (لذا او را فرستادم).(۱)

هم چنین روزی معاویه دشمن سرسخت امیرالمؤمنین علیه السلام، به سعد بن ابی وقّاص گفت: چرا به علی لعنت نکردی ؟

در جواب گفت:

«هر گاه من بیاد می آورم سه مطلبی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره علی علیه السلام گفته است، او را لعنت نمی کنم، اگر یکی از این سه حدیث از برای من بود، برایم بهتر از داشتن شترهای سرخ مو بود...»

پس از آن، همان سه حدیث فوق را ذکر کرد.

مسعودی در مروج الذّهب می نویسد:

معاویه، پس از شنیدن این سخنان از سعد و بعد از خلوت شدن مجلس، به وی گفت: تو هیچگاه بیش از امروز، نزد من مورد توبیخ و ملامت نبوده ای، پس چرا او (علی علیه السلام) را یاری نکردی و چرا از بیعتش سر باز زدی؟!

اگر من، آنچه را تو از پیغمبر شنیدی، شنیده بودم، تا آخر عمر خدمتگزار علی می شدم!!...(۲)

۱- قاضی نعمان مغربی، شرح الاخبار تحقیق محمد حسین جلالی، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲- الغدیر، ج ۳، ص ۲۰۰ ؛ نگارنده گوید: از آنجا که سعد بن ابی وقّاص یکی از رقبای سیاسی معاویه به شمار می آمد، معاویه از این مطلب حقّ و واقعیّتی که از او شنید، استفاده کرده و او را توبیخ نمود، هر چند که این ادّعای وی مبنی بر خدمت به علی دروغی بیش نبود، چرا که وی نیز به خوبی از فضائل حضرت امیر، به اندازه کافی با خبر و با این حال با ایشان جنگید...

جالب توجّه این که خود معاویه، با آن همه قساوت و دشمنی با امیر المؤمنین علیه السلام، حدیث منزلت را نقل کرده است.

چنان چه ابن حجر عسقلانی حکایت می کند: مردی از معاویه سؤال کرد، معاویه گفت: از علی بپرس، زیرا او داناتر است.

آن شخص گفت: جواب تو برایم بهتر است.

معاویه گفت: بد حرفی درباره علی زده ای! تو از کسی روی گردانده ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را تربیت کرد و بزرگ نمود و درباره او فرمود: «تو نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی هستی با یک فرق که پیغمبری پس از من نخواهد آمد» و آن گاه که عمر کارش مشکل می شد، به جستجوی علی علیه السلام می رفت...

بعضی دیگر به این روایت اضافه کرده اند که معاویه به آن مرد گفت:

برخیز، خدا پاهای تو را فلج کند و نام او را از دیوان (دفتر حساب دریافت کنندگان حقوق ماهیانه) حذف کرد...(۱)

علامه سید شرف الدّین قدس سره پس از شمارش بزرگانی از اهل سنّت که این حدیث معتبر را در کتاب هایشان نقل کردند، می نویسند:

این روایت را ابن عبد البرّ در احوالات علی علیه السلام از «کتاب استیعاب» نقل کرده، سپس عین مطالب زیر را نوشته است:

این حدیث از صحیح ترین روایات است و آنرا «سعد بن ابی وقّاص» از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده و افرادی که از سعد نقل کرده اند، بسیار هستند و آن را از «ابن ابی خثیمه» و دیگران نقل نموده اند.

سپس استیعاب می نویسد: این روایت را ابن عباس، ابو سعید خدری، امّ سلمه، اسماء بنت عمیس، جابر بن عبد اللّه انصاری و عدّه ای دیگر که ذکر نام آنان طول می کشد، نقل کرده اند.»

۱- علاّمه سید شرف الدّین، المراجعات، جواب نامه ی ۱۴، به نقل از صواعق و...

علامه شرف الدّین قدس سره در ادامه می نویسند:

«هر کس متعرّض جنگ تبوک شده، چه در تاریخ و چه در حدیث، این روایت را نوشته است و هر کس از متقدّمین و متأخّرین درباره علی علیه السلام سخن گفته است، بااختلاف عقاید و سلیقه هائیکه دارند، باز این حدیث را نقل کرده اند و باز هر کس درباره فضائل اهل بیت علیهم السلام و اصحاب ائمّه، چه احمد حنبل و چه دیگران که پیش از وی بوده و یا بعد از او آمده اند، این حدیث را نقل کرده اند و این حدیث از روایات قطعی مسلمانان است.»(۱)

اشکال و پاسخ

اشکال و پاسخ

عدّه ای از دانشمندان اهل سنّت، ضمن قبول صحّت حدیث، عمومیّت آن را زیر سؤال برده و می گویند این حدیث مخصوص مورد صدور خود می باشد. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم زمانی این کلمات نورانی را به علی علیه السلام فرمود که برای رفتن به جنگ تبوک، او را در مدینه جانشین خود قرار داده بود، پس هیچ دلالتی بر جانشینی عمومی و امامت امّت بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم ندارد.

لذا علی علیه السلام به آن حضرت عرض کرد: آیا مرا در میان زنان و بچّه ها باقی می گذاری؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: مگر نمی خواهی نسبت به من، مثل هارون نسبت به موسی علیه السلام باشی، با این فرق که بعد از من پیغمبری نخواهد آمد؟ و ظاهرا مقصود آن حضرت این بود که علی علیه السلام در جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم، مانند جانشینی حضرت هارون از موسی آن هم در زمانی

۱- علّامه سید شرف الدّین، المراجعات، جواب نامه ی ۱۴، به نقل از صواعق و... .

است که موسی به کوه طور رفته بود.

علامه شرف الدّین قدس سره به این اشکال پاسخ مبسوطی داده اند.

خلاصه ی جواب از این قرار است که:

اوّلاً: همه ی اهل زبان و عرف عرب تصدیق می کنند که این حدیث نورانی،عمومیّت داشته و شامل تمام منصب و مقامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از آن برخوردار بودند، به شکل کامل می گردد و بدین وسیله، علی علیه السلام غیر از مقام نبوّت، در تمام موضوعات، دارای مقام و موقعیّت و منزلت و اختیارات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از جمله حقّ حکومت و امامت بر جامعه می باشند. شاهدش هم همین جمله ی نورانی است که در آن فقط مقام نبوّت و پیغمبری استثناء شده است.

قاضی نعمان مغربی، از دانشمندان عامّه (متوفّی ۳۶۳.ق.) گوید:

«حدیث منزلت، بر امامت و خلافت و وزیر بودن علی علیه السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دلالت می کند.»

وی در ادامه می نویسد:

«شخص پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام فرمود: تو وزیر و خلیفه ی من در اهلم می باشی، پس با این کلام، به خلافت او تصریح نمود. وقتی علی خلیفه ی او گردید، پس از کجا برای غیر علی علیه السلام، جایز است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ادّعای خلافت کند؟!»(۱)

ثانیا: این حدیث فقط در مورد جنگ تبوک صادر نشد، تا شما بگویید مخصوص زمان غیبت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و حضور در جنگ تبوک می باشد.

بلکه نبیّ مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در جاهای متعدّد، و در مواقع گوناگون به

۱- قاضی نعمان مغربی، شرح الاخبار فی فضائل الائمّه الاطهار، ج ۱، ص ۹۸.

این منقبت و فضیلت آن حضرت اشاره فرمودند که در کتاب های معتبر شیعه و سنّی به آن ها اشاره شده است.

از جمله (همان گونه که روایتش را قبلاً ذکر کردیم) در روز برقراری پیمان اخوّت بین مسلمانان در مدینه بود که به علی علیه السلام فرمودند:

«تو نسبت به من به منزله ی هارون نسبت به موسی هستی، با یک فرق که پیغمبری پس از من نخواهد آمد.»

هم چنین روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به دیدار بانوی بزرگوار صدر اسلام،یعنی امّ سلیم (مادر انس بن مالک) رفته بودند. در آنجا بدون آن که سؤالی از امّ سلیم مطرح گردد، آن حضرت فرمودند:

«گوشت علی علیه السلام از گوشت من و خون او از خون من است. او نسبت به من، مانند هارون نسبت به موسی علیه السلام است.»

حدیث دیگر روایتی است که ابوبکر و عمر و ابوعبیده جرّاح پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند و آن حضرت تکیه بر علی علیه السلام داشت، در این هنگام دست خود را روی شانه ی علی زد و فرمود:

«یا علی! تو اوّل کسی هستی که در بین مؤمنین ایمان آورده و اوّلین مسلمان می باشی و تو برای من، مانند هارون نسبت به موسی هستی...»(۱)

هم چنین از سوید بن غفله روایت شد که گفت: روزی عمر مردی را دید که با علی علیه السلام مخاصمه و نزاع می کند، به وی گفت: گمان دارم که تو از منافقان باشی، زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود:

۱- المراجعات، جواب نامه ی ۱۶؛ به نقل از کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۶۰۷، ح ۳۲۹۳۶ و ج۱۳، ص۱۲۴، ح ۳۶۳۹۵ و کتاب های دیگر اهل سنّت.

«عَلِیّ مِنّی بِمَنْزِلَه هارُونَ مِن مُوسی اِلاّ اَنّهُ لا نَبِیّ بَعْدی.»(۱)

«علی در نزد من منزلت و جایگاه هارون در نزد موسی را دارد، جز آن که پیغمبری پس از من نباشد.»

از آنجایی که دستهای پلید بنی امیّه تلاش گسترده ای برای تولید حدیث به راه انداخته و در مقابل هر فضیلتی که برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده و اختصاص به آن حضرت داشت، حدیثی را جعل می نمودند، و در مقابل این حدیث متواتر نیز، حدیثی ساخته و نقل کردند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«ابوبکر و عمر برای من، به منزله ی هارون از موسی هستند.»

این حدیث را راویانی چون «عمّار بن هارون» و «قزعه بن سوید» نقلکردند که هر دو دروغگو و از نظر علمای عامّه نیز مردود می باشند.(۲)

در ردّ این حدیث کافی است که بدانیم ذهبی از دانشمندان بزرگ اهل تسنّن، بعد از ذکر آن، با صراحت می گوید:

«این حدیث دروغ است.»(۳)

یحیی بن اکثم در پایان سخن مأمون، رو به وی کرد و گفت:

«یا امیرالمؤمنین! حقّ را برای کسی که خداوند برایش اراده خیر نموده باشد، روشن ساختی و مطالبی را اثبات کردی که کسی قادر به ردّ آن ها نیست.»

مأمون پس از این گفتار (و یا در پایان قسمت دوّم مناظره) خطاب

به دانشمندان عامّه ی حاضر در مناظره گفت:

«وای بر شما! آخر تا این پایه ستم روا مدارید و تا این حدّ به خدا بهتان نزنید و افترا مبندید که فردا در پیشگاه پرودگار به عذاب دردناکی گرفتار خواهید شد و از نظر این که به رسول خدا

۱- تاریخ دمشق، ج ۴۲، ص ۱۶۶.
۲- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۷۲ و ۳۹۰.
۳- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۷۲.

صلی الله علیه و آله وسلم دروغ بسته اید، برای همیشه در مکان آتش زایی مهمان خواهید بود.»

حال چه می گویید؟ گفتند: همه ی ما همان چیزی می گوییم که امیرالمؤمنین (یعنی مأمون) می گویند.

مأمون گفت: اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نمی فرمود: که سخن مردم را باور کنید، من حرف شما را باور نمی کردم.»

سپس روی از آن ها گردانیده و دست خود به سوی آسمان دراز کرده و گفت:

«خدایا! من اینها را هدایت نمودم. من وظیفه ای را که بر دوش داشتم، انجام دادم و هیچ جای شکّ و تردیدی برای اینها باقی نگذاشتم و گوشه ی تاریکی نبود، مگر این که روشن کردم. بارالها! من با اثبات افضلیّت علی علیه السلام و مقدّم داشتن او بر تمام امّت، خود را به تو نزدیک نمودم.»

مأمون بدین وسیله، جلسه ی مناظره را خاتمه داد.

صاحب «عقد الفرید» تا این قسمت از مناظره را نقل کرده و می گوید آن مجلس به طول کشید و روز برآمد و پس از پایان مناظره، مأمون به «عبدالجبار بن سعد مساحقی» فرماندارش در مدینه نوشت که خطبه خوانده و مردم را به بیعت علیّ بن موسی الرضا علیه السلام فرا بخواند و... و بدین وسیله این مناظره را به اتمام رساند.

ولی در «بحار الانوار و عیون اخبار الرضا علیه السلام » ادامه ی مناظره را نقل می کنند که با متکلّمان بغداد درباره اصل امامت بوده و مأمون در مکالمه و مناظره کلامی با آن ها، اصل مهم امامت را مورد بحث قرار می دهد.

با توجّه به طولانی شدن نسبی این کتاب، ما نیز ناچاریم به شرح قسمت اوّل مناظره تا به اینجا اکتفا کرده و شرح ادامه ی آن را به توفیق مجدّد الهی در فرصتهای بعدی موکول نماییم. ان شاء اللّه .

اللهم اجعلنا من المتمسّکین بولایه مولانا امیرالمؤمنین و الأئمّه المعصومین علیهم السلام واجعلنا ممن یأخذ بحجزتهم و یمکث فی ظلّهم و وفّقنا طاعتهم واجتناب معصیتهم و ارزق والدینا و اخواننا و اخواتنا و أسرتنا و جمیع اخواننا المؤمنین و ایّانا شفاعتهم و الحشر معهم فی جنّات النعیم. و نسئلک التوفیق لما تحب و ترضی، و آخر دعوانا ان الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی محمّد و آله الطّیّبین الطّاهرین.

و السّلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته

منابع و مآخذ

منابع و مآخذ

منابع و مآخذی که به نحوی در تألیف این کتاب (هر چند در حدّ نقل یک روایت و یک جمله) از آن ها استفاده شد، از این قرار است:

«الف»

قرآن کریم

امیر المؤمنین علیه السلام، «نهج البلاغه».

علامه سید عبدالحسین شرف الدین قدس سره (متوفی ۱۳۷۷)، «اجتهاد در مقابل نصّ»، (دفتر انتشارات اسلامی _ جامعه مدرسین _ قم)

ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶) «الامامه و السیاسه»، (شریف رضی _ قم).

ابوالعباس شهاب الدین احمد قسطلانی (م ۹۲۳)، «ارشاد السّاری»، (دار احیاء التّراث العربی _ بیروت).

ابن حجر (م ۸۵۲)، «الاصابه»، (دارالکتب العلمیه _ بیروت)

علامه قاضی نوراللّه شوشتری (م ۱۰۱۹)، «احقاق الحق».

ابن عبدالبر «الاستیعاب».

احمد بن یحیی بلاذری (م ۲۷۹)، «انساب الاشراف»، (اعلمی بیروت)

ابی القاسم علی بن احمد کوفی شیعی (م ۳۵۲)، «الاستغاثه».

شیخ مفید قدس سره (م ۴۱۳) «الافصاح»، (بعثت _ قم)

احمد بن علی طبرسی قدس سره (م ۵۶۰)، «احتجاج طبرسی»، (دارالنعمان).

ابن اثیر (م ۶۳۰) «اسد الغابه» (اسماعیلیان).

احمد رحمانی همدانی، «الامام علی علیه السلام »، (ترجمه ی حسین استاد ولی _ نشر منیر).

«الکامل فی ضعفاء الرجال» (معروف به کامل ابن عدی «م ۳۶۵») «کتاب سلیم بن قیس عامری کوفی» (قرن اوّل).

سید محمد کاظم قزوینی قدس سره«امام علی علیه السلام از ولادت تا شهادت».

محمد مهدی فقیه ایمانی، «الأمام علی علیه السلام فی آراء الخلفا»

«ب»

علامه محمد باقر مجلسی قدس سره(م ۱۱۱۱)، «بحار الانوار»، (وفاء _ بیروت).

ابن کثیر دمشقی، (م ۷۷۴)، «البدایه و النهایه».

ابو المحاسن ابن مبرّد (متولّد ۸۴۰) «بحر الدّم»، (بیروت)

«پ»

«پرتوی از بیکران علم علی علیه السلام ».

«ت»

شیخ مفید قدس سره (م ۴۱۳) «تفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام »، (بیروت).

شیخ طوسی قدس سره، «تلخیص الشافی».

مرحوم مامقانی قدس سره، «تنقیح المقال».

علامه طباطبایی قدس سره، «تفسیر المیزان».

آیه اللّه مکارم شیرازی، «تفسیر نمونه».

ابی عبداللّه محمد بن احمد قرطبی (م ۶۷۱)، «تفسیر قرطبی»، (دار احیاء التراث العربی ــ بیروت)

جلال الدّین سیوطی (م ۹۱۱)، «تفسیر درّ المنثور»، (دارالمعرفه).

عبدالرحمن ابی زید الثعالبی الکوفی (م ۸۷۵)، «تفسیر ثعالبی»، (دار احیاء التراث العربی ــ بیروت).

سفیان ثوری کوفی (م ۱۶۱) «تفسیر ثوری»، (بیروت).

سید محمد رشید رضا، «تفسیر المنار».

ابی عبداللّه اسماعیل بخاری (م ۲۵۶) «تاریخ الکبیر»، (مکتب اسلامی ــ دیاربکر)

ابن عساکر (م ۵۷۱) «تاریخ دمشق»، (دارالفکر ــ بیروت)

ابی بکر احمد خطیب بغدادی (م ۴۶۳) «تاریخ بغداد»، (بیروت).

ابوالحجاج یوسف المزّی (م ۷۴۲) «تهذیب الکمال»، (بیروت).

ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲)، «تهذیب التهذیب»، (بیروت).

ابن حجر عسقلانی، «تقریب التهذیب»، (دارالکتب العلمیه ــ بیروت)

محمد طاهر بن الهندی الفتنی (م ۹۸۶) «تذکره الموضوعات».

ذهبی (م ۷۴۸)، «تذکره الحفّاظ»، (مکتبه الحرم المکی).

ابن جریر طبری (م ۳۱۰) «تاریخ طبری»، (اعلمی ـ بیروت).

جلال الدّین سیوطی (م ۹۱۱)، «تدریب الراوی».

سبط ابن اعجمی (م ۸۴۱) «التّبیین لاسماء المدلّسین» (بیروت).

سلیمان بن خلف الباجی (م ۴۷۴)، «التعدیل و التجریح».

ابن قتیبه دینوری (۳۷۶)، «تأویل مختلف الحدیث»، (بیروت).

«ج»

جلال الدّین سیوطی (م ۹۱۱)، «جامع الاحادیث».

ابن اثیر، «جامع الاصول فی احادیث الرّسول».

ابن کثیر دمشقی، (م ۷۷۴)، «جامع المسانید و السنن».

ابن جریر طبری، «جامع البیان طبری»، (بیروت).

علامه مجلسی قدس سره، «جلاء العیون».

شیخ الاسلام رازی (م ۳۲۷)، «الجرح و التعدیل»، (دار احیاء التّراث العربی ـ بیروت).

«ح»

محمد رضا حکیمی، «حماسه ی غدیر».

«خ»

سید میر حامد حسین قدس سره (م ۱۳۰۶) «خلاصه ی عبقات الانوار»، (تلخیص علی حسینی میلانی).

قطب راوندی (م۵۷۳)، «الخرائج و الجرائح»، (مؤسسه ی امام مهدی علیه السلام _ قم)

نسایی (م ۳۰۳)، «خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام ».

«ز»

ابوالفرج جمال الدین بن جوزی (م ۵۹۷)، «زاد المسیر»، (بیروت).

«س»

استاد شهید علامه مطهری قدس سره«سیری در سیره ائمّه اطهار علیهم السلام ».

مهدی پیشوایی، «سیره پیشوایان»، (مؤسسه امام صادق قدس سره).

ذهبی (م ۷۴۸) «سیر اعلام النّبلاء»، (بیروت).

محمد بن عیسی ترمذی (م ۲۷۹) «سنن ترمذی».

احمد بن حسین بیهقی (م ۴۵۸) «سنن کبری»، (دارالفکر بیروت).

نسایی (م ۳۰۳)، «سنن کبری».

محمد بن یزید القزوینی (م ۲۷۵) «سنن ابن ماجه»، (دارالفکر بیروت).

جوهری بغدادی (م ۳۲۳)، «السقیفه و فدک»، (بیروت).

«ش»

ابن ابی الحدید (م ۶۵۶)، «شرح نهج البلاغه»، (بیروت).

قاضی نعمان مغربی (م ۶۳۶) «شرح الاخبار فی فضائل الائمّه الاطهار علیهم السلام »، (انتشارات اسلامی، جامعه مدرّسین _ قم)

حاکم حسکانی (قرن پنجم) «شواهد التّنزیل»، (دفتر نشر فرهنگ اسلامی)

سلطان الواعظین شیرازی، «شبهای پیشاور»

عبدالرحمن بن قدامه (م ۶۸۲)، «شرح الکبیر»، (دارالکتاب العربی ــ بیروت).

«ص»

زین الدین علی بن یونس عاملی (م ۸۷۷) «الصراط المستقیم»، (مکتبه ی رضوی)

محمد بن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶) «صحیح بخاری»، (دار الفکر ــ بیروت)

مسلم بن الحجّاج نیشابوری (م ۲۶۱) «صحیح مسلم»، (دار الفکر ــ بیروت)

محمد بن حبّان (م ۳۵۴) «صحیح ابن حبّان»، (بیروت).

ابن حجر عسقلانی، (م ۸۵۲) «الصّواعق المحرقه»، (اعلمی ــ بیروت)

ابن جوزی (م ۵۹۷)، «صفوه الصفوه».

«ض»

محمد بن عمرو عقیلی مکی (م ۳۲۲) «ضعفاء عقیلی» یا «الضعفاء الکبیر».

نسایی (م ۳۰۳) «الضّعفاء و المتروکین» (بیروت).

«ط»

محمد بن سعد (م ۲۳۰) «طبقات کبری»، (دار صادر ــ بیروت)

ابن حجر (م ۸۵۲) «طبقات المدلّسین»، (مکتب المنار ــ اردن)

ابن حبّان (م ۳۶۹) «طبقات المحدّثین باصبهان» (بیروت).

«ع»

شیخ صدوق قدس سره (م ۳۸۱) «عیون اخبار الرّضا علیه السلام »، (اعلمی ـ بیروت)

شهاب الدّین احمد معروف به ابن عبد ربّه اندلسی (م ۳۲۸)، «العقد الفرید»، (مصر).

محمد بن عثمان بن ابی شیبه (م ۲۹۷)، «کتاب العرش» (مکتبه معلی ـ کویت)

«غ»

علامه امینی قدس سره (م ۱۳۹۲) «الغدیر» (دارالکتاب العربی بیروت).

محمد بن ابراهیم نعمانی (م ۳۸۰)، «غیبت نعمانی»، (تهران).

«ف»

شاذان بن جبرئیل القمی (م حدود ۶۶۰) «الفضائل»، (نجف اشرف).

احمد بن الصدّیق المغربی (م ۱۳۸۰) «فتح الملک العلی»، (اصفهان ـ کتابخانه ی امیرالمؤمنین علیه السلام).

ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲) «فتح الباری، شرح صحیح البخاری»، (دار المعرفه ـ بیروت).

محمد عبد الرّؤف المناوی (م ۱۳۳۱) «فیض القدیر شرح الجامع الصغیر»، (بیروت).

محمد بن علی الشّوکانی (۱۲۵۰)، «فتح القدیر».

آیه اللّه حسینی فیروز آبادی قدس سره، «فضائل الخمسه».

شیخ مفید قدس سره (م ۴۱۳)، «الفصول المختاره»، (دارالمفید ـ بیروت).

حموینی، «فرائد السمطین».

احمد بن شعیب نسایی (م ۳۰۳) «فضائل الصحابه» (بیروت).

آیه اللّه شیخ جعفر سبحانی، «فرازهایی از تاریخ اسلام».

آیه اللّه شیخ جعفر سبحانی، «فروغ ولایت».

«ق»

میرزا محمد تنکابنی، «قصص العلماء».

علامه شیخ محمد تقی شوشتری قدس سره «قاموس الرّجال».

«ک»

متّقی هندی (م ۹۷۵) «کنز العمّال»، (بیروت)

گنجی شافعی، «کفایه الطالب».

اسماعیل بن محمد العجلونی (م ۱۱۶۲)، «کشف الخفاء»، (بیروت)

ابن جوزی، «کشف المشکل من حدیث الصحیحین».

سلیم بن قیس عامری کوفی (قرن اوّل) «الکامل فی ضعفاء الرجال» (معروف به کامل ابن عدی «م۳۶۵»)

علی بن عیسی اربلی (م ۶۹۳)، «کشف الغمّه»، (دارالاضواء _ بیروت)

«ل»

ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲) «لسان المیزان»، (بیروت).

جلال الدّین سیوطی (م ۹۱۱)، «اللّئالی المصنوعه».

«م»

علامه سید عبدالحسین شرف الدین قدس سره (م ۱۳۷۷)، «المراجعات».

حاکم نیشابوری(م ۴۰۵)«المستدرک علی الصحیحین»،(دارالمعرفه ــ بیروت)

ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰)، «مسند ابی حنیفه»، (کوثر ــ ریاض).

احمد بن حنبل (م ۲۴۱) «مسند احمد»، (دار صادر ــ بیروت)

احمدبن علی تمیمی(م ۳۰۷)،«مسندابی یعلی»،(دارالمأمون ــ دمشق وبیروت)

سلیمان بن احمد طبرانی (م ۳۶۰) «معجم الأواسط»، (دار الحرمین).

سلیمان بن احمد طبرانی (م ۳۶۰) «معجم الکبیر»، (ابن تیمیه ــ قاهره) محمد بن حبّان (۳۵۴) «المجروحین».

علی بن جوزی (م ۵۹۷) «الموضوعات»، (مدینه منوره).

ابو حامد غزالی (م ۵۰۵) «المستصفی»، (دارالکتب العلمیه ــ بیروت) احمد بن محمد المکّی الخوارزمی (م ۵۶۸) «المناقب»، (جامعه مدرّسین ــ قم)

ذهبی (م ۷۴۸)، «المغنی فی الضعفاء».

محیی الدین بن نووی (م ۶۷۶) «المجموع»، (دارالفکرــ بیروت).

محمد بن علی بن حمزه (م ۷۶۵) «من له روایه فی مسند احمد»، (کراچی ــ پاکستان).

ابن جریر طبری آملی شیعی (م حدود ۳۱۰)، «المسترشد».

ابوجعفر اسکافی معتزلی (م ۲۲۰)، «المعیار و الموازنه».

حافظ احمد بن عبداللّه عجلی (م ۲۶۱) «معرفه الثّقات» (مدینه منوره).

نورالدّین هیثمی (م ۸۰۷) «مجمع الزّوائد»، (دارالکتب العلمیه ــ بیروت).

ابی شیبه (م ۲۳۵)، «المصنّف»، (دارالفکر ــ بیروت).

ابی بکر عبدالرّزاق صنعانی (م ۲۱۱)، «المصنّف».

ابی عبداللّه ذهبی (م ۷۴۸) «میزان الاعتدال»، (دارالمعرفه _ بیروت).

علامه عسگری، «معالم المدرستین»، (نعمان _ بیروت).

آیه اللّه شیخ علی نمازی شاهرودی قدس سره، «مستدرکات علم الرّجال».

«ن»

جمال الدّین محمد زرندی حنفی (م ۷۵۰) «نظم درر السّمطین».

«و»

ابن خلکان (م ۶۸۱)، «وفیات الاعیان».

صفدی (۷۶۴)، «الوافی بالوفیات».

شیخ حرّ عاملی قدس سره (م ۱۱۰۴)، «وسائل الشیعه»، (آل البیت _ قم).

«ه»

حسین بن حمدان الخصیبی شیعی (م ۳۳۴) «الهدایه الکبری»، (بلاغ _ بیروت).

«ی»

سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (م ۱۲۹۴) «ینابیع المودّه»، (دارالاسوه)

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹